



سازمان کارگران انقلابی ایران - تهران

بولتن اطلاعاتی

- جمهوری دموکراتیک خلق ایمن: راه کوبا در عربستان
- فاجعه در یمن جنوبی - یک ارزیابی مقدماتی
- امپریالیسم و انقلاب در آمریکا: لائین و جزایر کارائیب
- "از غیرقابل حکومت کردن تا انقلاب"
- چند موضوع حادثه تا کتیکی و استراتژی
- دو رویه‌های چپ در ترکیه
- رونق پراخ خروج افت دائم
- نگاهی به انجمن مجله‌ی
- فردها لیدی
- فردها لیدی
- مانوئل پی نه پرو
- کوادرو کابله‌سا
- محمد صالح
- همای فرانس تواله
- رحمت

بولتن اطلاعاتی

بولتن اطلاعاتی شماره ۲

سال دوم دی ماه ۱۳۶۵

بها ۱۶۰ ریال

از انتشارات سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱		توضیح هیئت تحریریه
۵	فرد هالیدی	جمهوری د مکراتیک خلق یمن : راه کوباد ر عربستان
۴۳	فرد هالیدی	فاجعه د ریمن جنوبی - یک ارزبایی مقد ماتسی
۵۲	مانوئل بی نهئیرو	امپریالیسم و انقلاب د آ امریکای لاتین و جزائر کائزاییب
۸۱	کواد روکابه سا	"از غیر قابل حکومت کردن تا انقلاب : چند موضوع حاد تاکتیکی و استراتژیک"
۹۶	محمد صالح	د ورنمای چپ د ترکیه
۱۳۱	ماری فرانس توانه	رونق پرخرج ، اف ت د ائم
۱۴۳	رحمت	نگاهی به انجمن حجتیه

توضیح هیئت تحریریه

بولتن شماره ۲ متأسفانه با تأخیر زمانی زیاد منتشر می‌شود که امید داریم در شماره‌های بعد تکرار نشود. همان‌طور که در مقدمه بولتن شماره ۱ گفته شده بود: "مجموعه‌هایی که با عنوان "بولتن اطلاعاتی" انتشار می‌یابند، به لحاظ مضمون و جهت‌گیری مندرجات، مجموعه‌های همگن نیستند. هدف از انتشار این بولتن‌ها در سترو سترس قرار دادن نظرات و مسائلی است که بنظر ما اطلاع از آنها برای فعالین جنبش کمونیستی ضرورت دارد. کسانی که برای سازماندهی هژمونی طبقه کارگر در جنبش انقلابی - دموکراتیک زحمتکشان مبارزه می‌کنند، ناگزیر باید افقهای فکری گسترده‌ای داشته باشند. در شرایط کنونی که جنبش کمونیستی کشور ما هر چه بیشتر ضرورت پیوند ارگانیک با طبقه کارگر مبارزه با آللود گیهای پوپولیستی را درمی‌یابد، فعالین جنبش ما برای دست یافتن به افقهای فکری گسترده و برای رهایی از محدود اندیشی و محلی‌گری، نیازمند اطلاعات هر چه گسترده‌تر و هر چه متنوع‌تر از نظرات و مسائلی هستند که مستقیم یا غیرمستقیم، به فهم دقیق مسائل انقلاب ایران بطور خاص و انقلابات معاصر بطور عام یاری می‌رسانند. برای آشنائی با چنین نظرات و مسائلی، بسنده کردن به منابع کمونیستی و یا مترقی‌ن‌تها الزامی نیست بلکه گاهی حتی زیان‌بار است. زیرا گاهی آشنائی با طرحها و مواضع دشمنان طبقه کارگر اقدامات قدرتهای امپریالیستی در مقابل با انقلابات، باندازه نظرات و تجارب انقلابی، برای فعالین کمونیست آموزنده و ضروری است. "بولتن اطلاعاتی" تلاشی است در جهت پاسخ به این نیازها.

بنابراین نحوه کار آن چنین خواهد بود:

الف - برای مطالب قابل درج در بولتن، هیچ محدودیت موضوعی وجود ندارد. هر مطلبی که بتواند، مستقیم یا غیرمستقیم، به فهم مسائل انقلاب ایران بطور خاص و انقلابات معاصر بطور عام یاری برساند، صرف‌نظر از اینکه در حوزه سیاسی باشد یا اقتصادی یا اجتماعی، و صرف‌نظر از اینکه به شکل گزارش باشد یا تحقیق یا بحث نظری، می‌تواند در بولتن درج شود. در همین حال برای درج مطالب، اولویت بندی معینی رعایت خواهد شد. اولویتهای بولتن به ترتیب چنین هستند:

اول - مطالب مربوط به ایران ، دوم - مطالب مربوط به جنبش کمونیستی و کارگری (واژه‌نامه مسائل کشورهای سوسیالیستی) ، سوم - مطالب مربوط به خاورمیانه و کشورهای عربی ، چهارم - مطالب مربوط به جنبشها و انقلابات دنیای سوم ، پنجم - مطالب مربوط به مسائل مختلف امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی .

ب - بولتن اطلاعاتی نقش یک خبرنگار را بعد نمی‌گیرد ، از این رو مطالب قابل درج آن نه ارزش و جنبه صرفا خبری دارند و نه مانند مطالب قابل درج در یک خبرنگار مداری محدودیت زمانی هستند . بولتن اطلاعاتی در همین حال می‌کوشد اساسا مسائل و نظرات جدید را منعکس کند ، اما محدودۀ زمانی دقیق را بر خود تحمیل نمی‌کند .

ج - هر مطلبی صرفا به لحاظ ارزش اطلاعاتی آن برای فعالین کمونیست در بولتن درج می‌شود . بنابراین موضع نویسنده و جهت گیری سیاسی - ایدئولوژیک نوشته در انتخاب مطالب مورد توجه قرار نمی‌گیرند و درج هیچ مطلبی در بولتن بهیچ وجه بمعنای تأیید مستقیم یا غیرمستقیم آن از جانب ما نیست . ولی تردیدی نیست که درج هر مطلبی در آن بمعنای توجه به ارزش اطلاعاتی آن از جانب ماست . بنابراین مضمون مطالب درج شده در بولتن و همچنین مواضع سیاسی و ایدئولوژیک نویسندگان یا مترجمان آنها بهیچ وجه برای ما ایجاد تعهد نمی‌کند .

د - بولتن اطلاعاتی خود را صرفا به درج مطالبی که تا کنون به زبان فارسی منتشر نشده اند مقید نمی‌کند ، بنابراین مطالبی که قبلا با تیراژ وسیع یا محدود به زبان فارسی منتشر شده اند ، ولی اکنون بهبود لیلی نایاب یا کمیاب هستند و دسترسی به آنها آسان نیست ، می‌توانند در بولتن درج شوند . "

نکته دیگری را نیز لازم است با صراحت مورد تأکید قرار دهیم : هر چند بولتن اطلاعاتی از طرف سازمان ما انتشار می‌یابد ، همکاری با این بولتن بمعنای وابستگی به سازمان ما نیست ، گمانیکه علاقه مند به همکاری با بولتن اطلاعاتی هستند ، می‌توانند با حفظ مواضع سیاسی شان ، و بدون هر نوع ارتباط تشکیلاتی با سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ، با این بولتن همکاری کنند . ما بدین وسیله از همه کسانی که انتشار چنین بولتنی را مفید تشخیص می‌دهند و امکانات همکاری با آن را دارند دعوت می‌کنیم که از کمک به هد فهای این بولتن دریغ نوزند . بدیهی است که انتشار هر نوشته در بولتن اطلاعاتی به تصمیم هیأت تحریریه بستگی دارد ، اما این هیأت بخود اجازه دخل و تصرف در هیچ نوشته‌ای را نمی‌دهد و در صورتیکه خواهان تغییراتی در مضمون یا شکل ارائه نوشته‌ای باشد ، بی‌تردید آنرا به اطلاع نویسندگان یا مترجم مربوطه خواهد رسانید و در صورت عدم توافق و طرف ، نوشته به نویسندگان یا مترجم آن بازگردانده خواهد شد .

* * *

مطالب مندرج در بولتن اطلاعاتی شماره ۲ عبارتند از:

- ۱- "جمهوری دموکراتیک خلق یمن: راه‌کوباد رعبستان" نوشته فرد هالیدی، که در کتاب *Revolutionary Socialist Development in the Third World* با ویراستاری R. Murray و G. White در سال ۱۹۸۳ انتشار یافته است. هالیدی یکی از روزنامه‌نویسان و محققان مرفی انگلیس است که مطالب متعدد دی در باره کشورهای خاورمیانه نوشته و پاره‌ای از نوشته‌های وی (از جمله "ایران: دیکتاتوری و توسعه"، "عربستان بدون سلطان") به فارسی برگردانده شده است.
- ۲- "فاجعه در یمن جنوبی - یک ارزیابی مقدماتی" از فرد هالیدی که در مجله *MERIP REPORTS* نوشته شده و حوادث سال گذشته یمن دموکراتیک را بطور خلاصه مورد ارزیابی قرار می‌دهد. مجله "مریپ رپورترز" یکی از معتبرترین نشریات مرفی آمریکایی است که در باره مسائل کشورهای خاورمیانه انتشار می‌یابد.
- ۳- "مهریالیسم و انقلاب در آمریکا لاتین و جزایر کارائیب" نوشته Manuel Pineiro متن یک سخنرانی است در کنفرانس احزاب و سازمانهای کمونیست آمریکای لاتین در هاوانا در تاریخ آوریل ۱۹۸۲.
- ۴- "از غیرقابل حکومت کردن تا انقلاب: چند موضوع حاد تاکتیکی و استراتژیک" نوشته Quadro Gabesa که در مجله *The African Communist* نشریه تئوریک حزب کمونیست آفریقای جنوبی انتشار یافته است.
- ۵- "دور نمای چپ در ترکیه" نوشته محمد صالح که در شماره ۱۱ مجله "خمسین" به زبان انگلیسی انتشار یافته است. نویسند ه احتمالاً دارای گرایشات تروتسکیستی است. مجله خمسین یکی از نشریات تئوریک مرفی است که هر از چند گاه بیکبار در انگلستان منتشر می‌شود و مسائل کشورهای منطقه خاورمیانه را مورد بررسی قرار می‌دهد.
- ۶- "رونق پرخروج، افت دائم" نوشته ماری فرانس توانه که در شماره ژانویه ۱۹۸۵ ماهنامه "لوموند دیپلماتیک" انتشار یافته است. این ماهنامه بیان کننده یکی از گرایشات سوسیالیست دموکراسی فرانسه است. این مقاله به خاطرنگاهی که به جهت گیری های اقتصادی دولت ریگان می‌اندازد، مورد توجه مابود است، هر چند که پاره‌ای از مطالب آن اکنون د پیکرکهنه شده است.
- ۷- "نگاهی به انجمن حجتیه" که تلخیص و بررسی فشرده‌ای است از کتاب "دشناخت حزب قاعدین زمان" نوشته ج. باقی، که بلحاظ اطلاعاتی، که در باره انجمن حجتیه به دست می‌دهد،

مورد توجه ماست . همانطورکه در زیرنویسهای مقاله یاد آوری شده است ، نویسنده کتاب یاد شده یکی از پیروان خمینی است و کتاب نیز از دیدگاه به اصطلاح " خط امام " به مسأله می نگردد .

هیأت تحریریه بولتن اطلاعاتی
۲۵ مهرماه ۶۵ (۱۸ اکتبر ۱۹۸۷)

● جمهوری دموکراتیک خلق یمن: راه کوبا در عربستان

فرد هایدی

تجربه جمهوری دموکراتیک خلق یمن از هنگام عزیمت انگلستان در ۱۹۶۷ و استقلال کشور، از برخی جهات یکی از موضوع های جالب برای مطالعه دوره گذار به سوسیالیسم است. (۱) نخست، اینکه رادیکال ترین تجربه گذار سیاسی و اجتماعی جهان عرب را در شرایط حاضر نشان می دهد. البته به استثنای جمهوری های اسلامی آسیای مرکزی شوروی، که اکنون تحولی نظیر آن در جهان اسلام بعید به نظر می رسد. بنابراین، انقلاب یمن جنوبی بریستر خصوصیت شدید و ویژه ای نسبت به سوسیالیسم و در سطح وسیعی رخ داده است: به دلیل وجود اسلام و اینکه در بخشی از جهان اتفاق افتاده است که قدرت های منطقه - یعنی کشورهای نفت خیز - برخورد خصومت آمیزی با سوسیالیسم دارند و از نفوذ قابل توجهی برخوردارند. هم چنین، مطالعه انقلاب در این کشور نشان می دهد که علاوه بر مشکلات فراوانی که در پیش دارد، آشکارا در تضاد با آن دسته از کشورهای عربی است که مخالف سوسیالیسم اند: الف) نهاد این کشور است که در مرحله انقلاب از مالکین و بورژوازی آشکارا خلع ید شده است - به عبارتی از یک انقلاب ناسیونالیستی و رفورمهای اجتماعی فراتر رفته و در راه استقرار انقلاب سوسیالیستی پیش می رود، ب) این کشور به مراتب بیش از دیگر کشورهای سوسیالیستی با تبدیل مالکیت از طبقه مالک قدیم به یک طبقه جدید مخالفت ورزیده و د سوسیالیزه کردن ابزار تولید و ایجاد یک سیستم اقتصادی با برنامه ریزی متمرکز پیش رفته است، ج) از زمانی که این کشور خود را به عنوان جزئی از انقلاب عربی به حساب آورده است، هرگونه سازش ایدئولوژیک با تئوری های نظیر سوسیالیسم اسلامی یا عربی خاص و یا هر نوع باورهائی از این گونه از سوی ناصریست ها، قذافی، بعثی ها و یا سازمان آزاد بیخش الجزایر را رد کرده است، د) رهبران کشور - برخلاف دیگر کشورها - ارتشی نبوده اند، بلکه حزب همچون نیروی مستقلی بوده است که دستگاه حاکمه را در کنترل خود دارد، ه) حزب هرگونه سازش با نیروهای ارتجاعی در جهان عرب را نفی می کند، و در مقایسه با برخورد های ریاکارانه دیگر

کشورهای عربی که ظاهراً خود را "سوسیالیست" می‌دانند، از مواضع انترناسیونالیستی استوار و شکوهمندی برخوردار است.

دومین دلیل مطالعه این کشور در حال گذار به سوسیالیزم اینک است، انقلاب در اینجا به وسیله یک حزب سوسیالیستی یا مارکسیستی انجام نگرفته است، بلکه - نظیر کوبا - با استفاده از تجربیات ناسیونالیستی رادیکال در ترکیب عوامل داخلی و خارجی برای گذار کامل به سوسیالیزم گام برداشته است. از این رو، گرچه، پروسه انقلاب یمن جنوبی بایک سازمان کمونیستی یا حتی آشکارا سوسیالیستی آغاز نشده بود، ولی امکان گذار سوسیالیستی با تغییر مسیر از یک راه رشد به راه رشد دیگر را عملی ساخته است. این راه را کوئباد گذشته طی کرده و برخی کشورهای جهان سوم نیز ممکن است طی نمایند - کشورهای که در آنها ناسیونالیزم رادیکال موفق بوده است (مانند آنگولا، موزامبیک و یانیکاراگوئه).

با این همه، شرایط موفقیت آمیز مرحله گذار در نمونه یمن جنوبی تا کنون کاملاً رضایت بخش نبوده است - و این هم سومین دلیل برای مطالعه نسبتاً تفصیلی انقلاب یمن جنوبی. گرچه فقر و تنگدستی بخش وسیع مردم و همچنین حاکمیت یک طبقه نسبتاً ضعیف سرمایه‌دار، انقلاب ۱۹۶۷ را هرچه بیشتر امکان‌پذیر ساخت، اما، در عین حال، منابع مادی و انسانی موجود را محدود کرد و از ظرفی سطحی بودن خود پروسه انقلاب را می‌رساند که همچون مانعی عینی در راه گذار به سوسیالیزم بوده است. گرچه بسیاری از تحلیل‌ها درباره انقلاب‌های جهان سوم بر عنصر اراده تأکید دارند، اما یمن جنوبی از نمونه‌هایی است که برای رسیدن به یک مرحله گذار کامل به پیش شرط‌های عینی، مادی و فرهنگی نیاز دارد و به علاوه برای دستیابی داوطلبانه به مرحله گذار انقلاب با مشکلاتی روبرو است. ضعف بنیاد اقتصاد کشورهای تازه‌اجازه‌رشد سریع و اساسی را نمی‌دهد. جنبش انقلابی خود در آغاز فاقد یک پرسنل‌تعلیم دیده و جدا از کشمکش‌های درون‌حزبی بود، که با راه‌های میان‌بر تکاملی اغفال شده و ایدئولوژی جدا از توده داشت. پیش شرط‌های سیاسی لازم برای استقرار سیستم کاملاً دموکراتیک و نیز شرایط رشد اقتصادی سریع ارائه نشده‌اند. علاوه، زمینۀ بین‌المللی که انقلاب در آن رخ داد آشکارا نامساعد بود. انقلاب در سال‌های نخستین از طرف کشورهای دشمن محاصره شده بود، منابع سنتی اقتصاد خارجی کشور قطع گردید و در معرض جذب‌های مصرف‌گرائی کشورهای نفت خیز قرار گرفت. هرچند در حقیقت برخی شرایط داخلی موجب بقای کشور شده است، اما شرایط دیگری چه در سطح سیاسی و چه اقتصادی، ویرانی و ناتوانی ببار آورده است. بدین جهت، اگر انقلاب سوسیالیستی هدفی برای پیشرفت و استحکام قلمرو آزادی باشد، باید گفت که نمونه یمن جنوبی نشان می‌دهد که چنین انقلاب‌هایی به سختی در حوزه ضرورت رخ می‌دهند.

در این بحث سعی بر آن است که ویژگی‌های عمده تجربه یمن جنوبی روشن گردد. ابتدا

به توصیف وضعیت جامعه در دوره استعمار پرداخته شده و سپس مرحله انقلاب و عوامی که بدنبال نتایج خاص این مرحله می آیند مورد بررسی قرار گرفته است. این بحث با تحلیلی از دگرگونی هائی که در حوزه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رخ داده اند، ادامه می یابد. و بالاخره، به مناسبات بین المللی دولت پس از انقلاب اشاره خواهد شد، و در پایان دستاوردهای واقعی و عام انقلاب ارائه می شوند.

تجربه انقلاب

دست آورد رادیکال جنبش انقلابی در یمن جنوبی بخاطر این واقعیت است که همزمان در سه جبهه مخالف و جداگانه به مبارزه برخاسته بود: استعمار انگلیس، طبقات حاکمه محلی و متحد استعمار، و رژیم عبد الناصر در مصر که تلاش در کنترل جنبش مقاومت داشت. خصلت رادیکال جنبش، دست و پنجه نرم کردن با طبقات حاکمه محلی و شکل های مسلط ناسیونالیسم عربی را باید در رابطه با بحران های سیاسی - اجتماعی کشور، در دوره بلافاصله پیش از استقلال، دید.

سرزمینی که امروز یمن جنوبی را تشکیل می دهد، در دوران استعمار به دو شیوه متمایز سیاسی اداره می شد: (۱) بندر عدن، که به عنوان مستعمره انگلیس - از زمان اشغال آن در ۱۸۳۹ - اداره می شد. این بندر تنها مرکز سیاسی بلکه مرکز اقتصادی حکومت استعماری نیز بود. با گشایش کانال سوئز در ۱۸۶۹، عدن بصورت یک بند ارتباطی مهم در مسیر هند و بعنوان یک مرکز بازرگانی و پادگانی انگلیس درآمد. در ۱۹۵۴ پالایشگاه نفت عدن تأسیس شد. در دهه ۱۹۶۰ بصورت مرکز فرماندهی نیروهای انگلیس در خاور میانه درآمد. جمعیت بندر از ۸۰ هزار نفر در ۱۹۴۵ به تقریباً ۲۵۰ هزار نفر در ۱۹۶۷ رسید. تقریباً ۸۰ هزار نفر در ۱۹۶۵ در اینجا شاغل بودند. (۲) بیش از ۱/۳ کسانی که به شهرهای روبه توسعه مهاجرت می کردند، از یمن شمالی بودند - ایالت جداگانه ای که از سوی خاندان سلطنتی محافظه کار (امام) اداره می شد. عدن از نیمه دهه ۱۹۵۰ به بعد مرکز سازمان اتحادیه کارگری نیرومندی بود که به بخش های خدمات و بندرتکیه داشت و هوادار عبد الناصر و از سوی رژیم وی حمایت می شد. بطور کلی، رشد اقتصادی عدن به امور بین المللی بندر محدود بود: رشد ناچیز صنعت پالایشگاه، فعالیت های بخش افزایش دهنده، و درآمد حاصل از بندر که یاد بانکها ذخیره می شد و یا برای سرمایه گذاری به جاهای دیگر صادر می گردید. طبقه حاکمه عدن زیر سلطه سرمایه تجاری - عدنی، هندی و انگلیسی - قرار داشت و از سوی اقتدار بالائی خدمات کشوری حمایت می شد. (۳) سایر مناطق کشور با اشکال کاملاً متفاوتی اداره می شدند. آنچه که به نام "جنوب عربی" شهرت داشت با تقریباً دو وجین

سلطان و انواع حکومت‌های محلی دیگر اداره می‌شد، انگلستان به تدریج سیستم تحت‌الحمایگی را در این مناطق گسترش داد. برپایه این سیستم، مسئولیت اداره امور داخلی در اساس برعهده حکام محلی بود و از طرف مقامات استعماری عدن حمایت می‌شدند بشرط اینکه به سایر قدرت‌ها اجازه ورود به قلمروشان را ندهند - نظیر همان ترتیباتی که در شاهزاده نشین‌های هند برقرار شده بود. به عبارت دیگر، ایالات ماورای ساحل به لحاظ سیاسی و اقتصادی بطور مستقیم در یک سیستم سیاسی - استعماری و یا اقتصادی - سرمایه‌داری با عدن ادغام نشده بودند. در این ایالات قانون اسلامی - و نه استعماری - اجرا می‌شد و مقامات استعماری قصد گسترش مناسبات سرمایه‌داری را در بخشی از زمینهای پشت ساحلی نداشتند: بازار محدودتر از آن بود که کالاها به آن سرازیر شود و چیزی از مازاد درآمد‌های بندر را جذب نمی‌کرد، حتی مواد غذایی برای جمعیت روبه افزایش عدن از سایر مناطق مستعمرات انگلیس وارد می‌شد - گوشت از سومالی، سبزیجات از قبرس (۳) - مقامات انگلیسی ترجیح می‌دادند که نیروی کار شهری را از ایالات دیگر (مثلاً

یمن شمالی) جذب نمایند تا از این مناطق تحت‌الحمایه، زیرا به لحاظ سیاسی بهتر قابل کنترل بود و به علاوه اتخاذ این سیاست خطر هرگونه اختلال در امنیت اجتماعی پشت ساحل را دور می‌کرد. سلطان‌ها هم به سهم خود نمی‌خواستند از نفوذ محلی‌شان کاسته شود و وابستگی اقتصادی یا سیاسی بیشتری به عدن داشته باشند.

آگاهی از وضع سیستم سیاسی - اقتصادی زمینهای پشت ساحلی بسیار اندک است. ارائه تصویر کلی از مناسبات پیش سرمایه‌داری و یاد رجهای که این مناسبات به نوعی به سرمایه‌داری تحول می‌یافته است، کافی نیست. طبقه حاکمه ترکیبی از سلطان‌ها و شیخ‌ها بود که قدرتشان به مالکیت زمین و موقعیت موروثی‌شان در یک هیرارشی قبیله‌ای بستگی داشت. این موقعیت برای سادات به ویژه آنها که مدعی تبار محمد بودند و یا آنها که وظائف قضاوت و دین را برعهده داشتند، بدون زحمت بدست می‌آمد، اینها غالباً بخشی از اضافه درآمد محصول را دریافت می‌کردند (۴). در اینجا، به استثنای چند مورد، مالکیت زمین به مقیاس وسیع وجود نداشت. اضافه تولید اندک بود و تنها در دو مورد رشد اقتصادی قابل ملاحظه وجود داشت: این دو مورد به پروژه‌های کشت پنبه اختصاص داشت که به وسیله انگلیس و با همکاری سلطان‌ها - به ازاء کار مهمی که انجام می‌دادند - اجرا می‌شد. از مجموع تقریباً ۳۰۰ هزار آکر زمین‌های زیر کشت (۵٪ کل اراضی)، در بهترین سالها تنها ۵۰ هزار آکر زیر کشت پنبه قرار داشت. اکنون پنبه ۵۶٪ صادرات این تحت‌الحمایه را تشکیل می‌داد (۵). بقیه زمینهای زیر کشت یا در اجاره دهقانانی بود که سالیانه درصدی از محصول را می‌باید به شیخ، سلطان و یا سید می‌دادند، و یاد ر اجاره کسانی بود که به پرورش دام اشتغال داشته و اینها نیز می‌باید مالیات مشابهی را پرداخت میکردند. شواهدی

در دست است که نشان می‌دهد نیروی کار روستائی اندک و تحت استثمار بود ، اما آنها که مطلقاً فاقد زمین باشند نسبتاً ناد ر بودند . تنها درصد ناچیزی از جمعیت — حد اکثر ۵٪ — را قبایل صحرائشین تشکیل می‌دادند . اما جمعیت روستائی اسکان یافته نیز به همان شیوه قبایله ای سازمان یافته بودند .

تقسیم بندی شهر و روستا ، مستعمره و تحت الحمايه و بخش های سرمایه داری و پیش — سرمایه داری اهمیت داشت . بنظر می‌آید که مناسبات پولی واحدی برای نفوذ به روستا آغاز گردید ، و این از هنگامی است که کارگران روستائی که در شهرها و یا خارج از کشور کار می‌کردند ، بخشی از درآمد خود را به روستا منتقل می‌کردند . در بخش های شرقی یمن جنوبی — معروف به حضر موت — قسمت عمده اقتصاد بر پایه وجوهی بود که از یمنی های تبعیدی در جنوب شرقی آسیا می‌رسید . سیستم گذشته قدرت سیاسی و اجتماعی تا دهه ۱۹۶۰ همچنان بدون تغییر باقی ماند و با پشتیبانی انگلیس تقویت می‌شد . در سالهای دهه ۱۹۵۰ و شورشهای قبایله ای در زمینهای پشت ساحلی برپا می‌شد که با همان اشکال سنتی مقاومت همراه بود و شیوهها و ایده های نوین سازمان سیاسی و اجتماعی را نداشت . به عبارت دیگر ، این شورش ها ، جنگ های توسعه طلبانه قبایله ای بودند که با تحریکات امام های یمن شمالی در طول مرز دویمن و به دلائل دودمانی صورت می‌گرفت .

دگرگونی اوضاع بخش غربی زمین های پشت ساحل تحت تأثیر رشد سیاسی ناشی از تحولات اجتماعی بود که از گذشته جریان داشت . پایگاه چریک ها در این منطقه بود . انگلستان می‌خواست ایالت جدیدی را بر پایه وحدت سلطان ها و دیگر قسمت های پشت ساحل باند ر سرمایه داری عدن ایجاد کند . این طرح در ۱۹۵۹ به اجرا گذاشته شد و در ۱۹۶۳ فدراسیون جنوب عربی ، را بوجود آورد . این اقدام خشم جنبش اتحادیه های کارگری شهری را که نمی‌خواستند زیر سلطه حکام قبایله ای پشت ساحل باشند ، برانگیخت ، و در عین حال زمینه سیاسی بهم پیوسته تری را بوجود آورد که بر بستر آن یک نهضت اپوزیسیون توانست رشد کند . رویداد سیاسی دیگر ، انقلاب در یمن شمالی بود : امام در ۱۸ سپتامبر ۱۹۶۲ کشته شد و پسرش نیز یک هفته بعد به وسیله افسران ناصریست ارتش سرنگون گردید . جمهوری — خواهان ملی گرا که با کمک نیروهای مصری بر ضد سلطنت طلبان — به رهبری پیروان امام بوده است از روستای قبائل — می‌جنگیدند ، قدرت را بدست گرفتند . جنگ داخلی یمن شمالی تأثیرات عمیقی بر جنوب گذاشت و به پیدائی دوشکل زناسیونالیزم انجامید : یکی ناسیونالیزم عربی که بر حمایت مصر تکیه میکرد و دیگری ناسیونالیزم یمنی که مستقیماً متوجه سلطه انگلیس در جنوب بود و به پیدائی احساس جدیدی از یک هویت یمنی واحد انجامید (۶) . وضعیت سیاسی بر بستر د و پروسه وابسته به هم شکل گرفت : از یک سو ، خواست انگلیس برای ایجاد حکومت نوینی به عنوان نخستین گام در راه استعمار زدائی ، که مخالفت با حکومت استعماری را به مبارزه علیه طبقات حاکمه محلی

پیوند می دهد ، و از سوی دیگر بسیج احساسات میهن پرستانه در حمایت از جمهوری در شمال . ابتدا انگلستان و سلطان های متحدش در جنوب به سلطنت طلبان برضد مصر و جمهوری خواهان شمال کک کردند ، و سپس ایند و پروسه تا اندازه ای در هم آمیخته و بصورت واحدی درآمد . جنگ چریکی در یمن شمالی با پشتیبانی مادی و معنوی مصر برضد انگلیس و متحد پنش در یمن جنوبی در ۱۹۶۳ آغاز شد و از ۱۹۶۵ به بعد به عدن کشیده شد . (۷) اکنون بار دیگر تقسیم یمن جنوبی که توسط استعمار انجام گرفته بود ، آثار خود را در درون جنبش اپوزیسیون منعکس می کرد . این جنبش به دو سازمان رقیب تجزیه شد . جبهه آزاد ببخش یمن جنوبی اشغال شده (فلوسی - فلوسی) که به وسیله رهبران سابق جنبش اتحادیه کارگری در عدن تأسیس شد و اعضاء آن از مهاجرین یمن شمالی بودند . جبهه آزادی - بخش ملی (NLF) به رهبری جنگجویان ناصریست که در عدن به سیاست روی آورده و از اعضای جنبش پان عربیسم ناصر ، بنام جنبش ناسیونالیست عرب (MAN) ، بودند . این رهبران که از ساکنین زمینهای پشت ساحل بوده و از پشتیبانی قبایل خود برخوردار می شدند ، به عدن مهاجرت کرده و در اینجا به تحصیل یا کار اشتغال داشتند . در سال ۱۹۶۶ که معلوم شد انگلستان به زودی این سرزمین را ترک خواهد کرد ، مبارزه در دو جبهه آغاز شد : یکی برضد ارتش استعماری و طبقات حاکمه عدن و زمین های پشت ساحلی که در تلاش برای حفظ موقعیت خود در دوره استقلال بودند ، و دیگری بین فلوسی و NLF ، که برای کسب حمایت توده های و گرفتن قدرت انحصاری رژیم جدید به رقابت برخاسته بودند . NLF در نیمه ۱۹۶۷ توانست بر فلوسی چیره شود و حتی بخش هایی را که در گذشته در سلطه داشت از چنگ آن بیرون آوردند . چند اتحادیه کارگری عدن به NLF پیوستند ، و جبهه آزادی بخش توانست در ارتش فد زال که از قبایل ماوراء ساحل سرپا زگیری شده بود ، به نحو موفقیت آمیزی نفوذ کند .

عامل دیگری که به درگیری فلوسی و NLF اضافه شد ، تغییر موضع مصر بود . اگر چه رژیم مصر ابتدا از NLF حمایت می کرد و از ۱۹۶۵ به تدریج از آن روی برگردانید ، تلقی NLF از رژیم مصر آن بود که این کشور تا پایان مبارزه از وی حمایت نخواهد کرد . این جبهه ناصر را به سازشکاری با انگلیس ، عربستان سعودی و سلطان های جنوب ، متهم ساخت . بنابراین ، می توان گفت که رهبران NLF ملی گرایان یعنی رزمنده تری نسبت به فلوسی بودند . این درگیریها در چنان سطح وسیعی رخ داد که بخشهای مهمی از جنبش ملی گرای عرب را به انتقاد از ناصریسم واداشت (۸) . بخش رادیکال MAN رژیم مصر راه عنوان یک رژیم خرد بورژوازی مورد انتقاد قرار می داد - رژیمی که بنابه ماهیت طبقاتی اش نمی توانست از جنبش انقلابی در جهان عرب حمایت کامل نماید . سیاست دو پهلوئی ناصر یکی از دلایل این بحران بود . دلیل دیگر ، ناتوانی رژیم مصر در مقابله با اسرائیل بود که در شکست جنگ ژوئن ۱۹۶۷ خلاصه می شد . نتیجه اینکه NLF در مبارزه با فلوسی پیروز گردید و طرح " قدراسیون جنوب عربی "

را که خواست بازرگانان و سلطان‌ها بود با شکست روبرو ساخت و به عنوان بخشی از جنبش پیشتاز نوین مارکسیست - لنینیست در جهان عرب تجلی یافت .

راد یکالیزه شدن NLF، شکل‌گیری خود راد رسه سطح متفاوت نمودار ساخت : پایگاه طبقاتی جنبش چریکی یعنی دهقانان جزئی که برضد مالکین و روسای قبایل زمین‌های پشت ساحلی می‌جنگیدند - این مبارزه هم خصلت ضد استعماری و هم انقلاب اجتماعی داشت ، جبهه در زمینه تشکیلاتی می‌بایست ، به عنوان یک سازمان پیشتاز در اردوگاه کشورهای ملی‌گرای عرب ، به شیوه‌های نوین یک سازمان سیاسی و اجتماعی روی آورد ، و بالاخره تحول ایدئولوژیکی تشکیلاتی که چه در فاز ناصریسم و چه م - ل خود تحت تأثیر جریان روشنفکری نیرومند جناح چپ روشنفکران عرب لبنان و جنبش فلسطین قرار داشت .

تحولات پس از انقلاب :

فرمانروائی انگلیس بریمن جنوبی در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۷ پایان یافت و قدرت به NLF رسید. اگرچه مقامات انگلیس تا تابستان همین سال امید وار بودند که قدرت را به حکام فدرال و یا ائتلافی از رهبران فدرال و فلسوی واگذار نمایند ، اما قدرت NLF در عدن و زمین‌های پشت ساحلی این امر را غیر ممکن ساخت . گرچه این NLF نبود که انگلیس را وادار به عزیمت از یمن جنوبی کرد ، بلکه مقامات استعماری به دلایل اقتصادی و استراتژیکی دیگری تصمیم به عقب نشینی از عدن گرفتند ، اما مسلماً NLF توانست نقشه انگلیس را در انتقال قدرت به رژیم‌های طرفدار غرب ، که با منافع آن کشور و غرب در خلیج فارس و تمام منطقه دریای هند هماهنگی داشته باشد ، نقش برآب سازد . اکنون NLF علی‌رغم موفقیت‌هایش در جنگ چریکی در حالی قدرت را به دست می‌گیرد که با مشکلات متعددی روبرو است . تشکیلاتش نسبتاً کوچک - حد اکثر چند هزار جنگجو - و فاقد هرگونه پرسنل اداری یا تجربه : کیفیت رهبری در مبارزه چریکی در اینجا - نظیر هر جای دیگر - الزاماً به مفهوم خوب اداره کردن دستگاه دولتی نیست . حتی یک نفر از رهبران NLF تحصیلات عالی نداشتند و یا دوره آموزش قابل ملاحظه‌ای را در خارج نگذرانده بودند . NLF بر سر مسائل ایدئولوژیکی ، سیاسی و بیش از همه اختلافات قبیله‌ای دچار دست‌بندی شده بود ، و این وضع تا مدت‌ها پس از انقلاب ادامه داشت . دوران انقلاب نیز نسبتاً کوتاه بود - چهار سال . در این مدت NLF تجربه اداره مناطق آزاد شده را نداشت و ارتباطش با شهر و روستا غالباً ضعیف بود . بخش‌های چشمگیری از جمعیت شهرها طرفدار فلسوی بودند . مهم‌ترین که ، رهبران NLF ایده روشنی درباره حل مشکلات چگونگی اداره حکومت را نداشتند : چنین به نظر می‌رسید که درک ضعیفی از مشکلات توسعه اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی - که در پس مبارزه علیه سلطه

خارجی قرار داشت - دارند . آنها بیش از هر چیز به فرمول م - ل ، که در مراحل اخیر مبارزه بدان روی آوردند ، دل بسته بودند و این چیزی جز یک عکس العمل شدید در برابر ناصریسم نبود .

شرایط عینی اقتصاد هنوز چندان آماده نبود . اقتصاد شهری به سه منبع عمده تکیه داشت : بندر ، یک سوسید از انگلیس که ۶۰٪ بودجه را در برمی گرفت ، و درآمدهای حاصل از پادگان انگلیس . هرسه منبع در ۱۹۶۷ قطع شد : اولی به دلیل بسته شدن کانال سوئز در جنگ ژوئن اعراب و اسرائیل بود و منبع دیگر در نتیجه عقب نشینی انگلیس .

بسته شدن کانال سوئز تعداد رفت و آمد کشتی ها را از ۶ هزار به ۱۵۰۰ عدد در سال رسانید . تولید ناخالص ملی در دو سال نخستین استقلال بطور تخمین سالیانه ۱۵٪ کاهش یافت . سوسید انگلیس نیز ناگهان قطع شد . این بحران اقتصادی که با مقاومت سیاسی علیه رژیم جدید همراه بود ، موجب مهاجرت های وسیعی شد : بیش از نیم میلیون نفر از کل جمعیت تقریباً ۲ میلیونی خاک کشور را ترک کردند . گرچه بسیاری از این مهاجرین کسانی بودند که قبلاً از کشورهای چوین یمن شمالی و سومالی به یمن جنوبی آمده بودند ، اما پروسه مهاجرت بطور بی رویه ای از میزان پرسنل ماهر قابل دسترس رژیم جدید کاست . در واقع ، تمام بازرگانان عدنی و کارمندان عالی رتبه کشوری عزیمت کردند . بحران موجب مهاجرت بسیاری از کارگران شهری نیز شد . با این همه ، اگرچه بیکاری در چند سال اول پس از ۱۹۶۷ همچنان ادامه یافت ، اما کشور ، سالها بعد از آن ، با کمبود کار برای کارگران ماهر مواجه بود .

NLF وظایف متعددی در برابر خود داشت : ایجاد یک اقتصاد ملی نوین شامل بخشهای - قبلاً تقسیم شده - خدمات و تغذیه ، از بین بردن تقسیمات کنونی کشور شامل ۲۳ سلطان نشین جدا از هم ، توسعه منابع ضعیف کشاورزی برای رسیدن به خود کفایی مواد غذایی ، آموزش و تجهیز کادرهای اداری و نیروی کار جدید برای جایگزینی آنان که کشور را ترک کرده اند و ارائه وظایفی که هرگز در رژیم استعماری انجام نگرفته بود ، بالا بردن سطح آموزش و فرهنگ کشور (کمتر از ۲۰٪ افراد بالغ با سواد بودند) ، تأمین سرمایه برای بودجه توسعه کشور در شرایطی که خزانه دولت خالی بود و باید بودجه چشمگیری به دفاع نظامی اختصاص داده می شد .

بکارانداختن ماشین اقتصاد نوین به زمان نیاز دارد . در فاصله ۶۹ - ۱۹۶۸ تمام حقوقها در بخش خصوصی ودولتی ، بین $\frac{1}{3}$ تا $\frac{1}{4}$ تقلیل یافتند . دستمزدها در بخش عمومی در ۱۹۷۲ مجدداً کاهش یافتند . تمام بانکها و شرکت های بیمه در ۱۹۶۹ ملی شدند . قانون اصلاحات لرضی در ۱۹۷۰ مالکیت زمین های آبیاری شده را به ۲۰٪ آکر و زمین های غیر آبیاری شده را به ۴۰٪ آکر محدود کرد . بندر عدن در ۱۹۷۰ از حالت بندر آزاد درآمد - به استثنای یک

بخش کوچک تفکیک شده ترانزیتی - قانون مسکن سال ۱۹۷۲ به تمام اجاره دادن های خصوصی پایان داد و افراد می توانستند تنها مالک خانه ای باشند که در آن سکونت دارند .

کلید سیستم اقتصاد نوین ، اجرای تدریجی برنامه ریزی متمرکز بوده است . برای اجرای برنامه اول ، از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۴ ، فقط ۴۰ میلیون دینار یعنی (۷۵) - معادل حدود ۹۶ میلیون دلار به ارزش سال ۱۹۷۱ - اختصاص داده شد ، که $\frac{1}{4}$ آن برای کشاورزی و $\frac{1}{4}$ برای صنعت بود . اما در عمل این بودجه ناچیز هم فراهم نگردید . به دلیل کوتاهی برخی از کشورهای کمک کننده در پرداخت تعهداتشان فقط ۷۷٪ برنامه اول به اجراء آمد . بودجه ای که برای برنامه پنج ساله دوم - از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ - در نظر گرفته شده بود به ۸۰ میلیون ۷۵ رسید : $\frac{27}{7}$ میلیون درهم برای کشاورزی و دوبرابر این مبلغ برای صنعت . افزایش چشمگیر این ارقام پولی بازتابی از تورم قیمتها در سطح جهانی و افزایش تعهدات کمک های خارجی است . تا پایان سال ۱۹۷۷ مبلغ ۱۳۶ میلیون ۷۵ خرج شده بود . میزان کل سرمایه گذاری ، در پایان برنامه پنج ساله تقریباً ۲۰۰ میلیون ۷۵ بود .

دولت اکنون بر کلیه بخش های اقتصاد ، به استثنای خرده فروشی - که بخش خصوصی در آن فعال است - ، نظارت دارد . اصلاحات ارضی دوتیمه ۱۹۷۵ زمین ها را بین حدود ۳۰ هزار کشاورز منفرد تقسیم کرد . تقریباً تمام این کشاورزان در تعاونی هایی گرد آمده اند که وابسته به پول و ماشین آلات دولتی است و هدف های این تعاونی ها از سوی مقامات رسمی تعیین می شود . در سال ۱۹۸۰ تعداد ۴۴ تعاونی ناحیه ای زمین هایی به وسعت ۲۱۴ هزار آکر را در اختیار داشت - یعنی ۷۰٪ کل زمین های زیر کشت . اکثر این واحدها بصورت تعاونی خدمات باقی ماندند ، ولی تعداد فزاینده ای به تعاونی های تولیدی بدل گردیدند که هیچ شباهتی به مزارع خصوصی دهقانی ندارند . مزارع دولتی ، که در آن دهقانان به ازاء کشت دستمزد می گرفتند ، در زمین های بیابانی که از نواحیا شده بود ، برپا گردید . در سال ۱۹۷۸ تعداد ۳۵ تعاونی حدود ۳۰ هزار آکر از این زمین ها را زیر پوشش خود داشتند . در هر دو نمونه مذکور ، محصولات کشاورزی به وسیله سیستم توزیع دولتی به بازار فروش عرضه می شد : ۸۰٪ کل فرآورده های کشاورزی .

یکی از اولویت های توسعه اقتصادی ، ماهیگیری بوده است ، که در کنترل وزارت شیلات قرار داشت . تولید ماهی بین سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۵ به ۳۸٪ افزایش یافت و درآمد حاصل از صادرات ماهی از $\frac{1}{3}$ میلیون دلار در ۱۹۶۹ به $\frac{8}{1}$ میلیون دلار در ۱۹۷۵ رسید و بر پنبه ، به عنوان صادرات اصلی ، پیشی گرفت . نقاطی از مرزهای آبی یمن جنوبی غنی ترین ذخائر ماهی جهان را دارد ، و برخی از مقامات مسئول برآنند که می توان تولید ماهی را تا ۳۰٪ بالا برد . این امر نه تنها برای صادرات آینده کشور اهمیت دارد ، بلکه یکی از منابع تأمین پروتئین برای مردم یمن جنوبی به شمار می آید . سیستم سردخانه در سراسر کشور

برای توزیع داخلی ماهی - حتی به مناطقی که قبلا هرگز به آن نمی رسید - دایر گردیده و مراکری برای تهیه کنسرو و پرورش ماهی به منظور صادرات ایجاد شده است. تکیه بر صادرات ماهی - انواع ماهی های مرکب و خرچنگ دریائی - در سطح وسیع به شرق دور و آمریکا است. د و شرکت خارجی (ژاپنی و روسی) در زمینه صنعت ماهی کاری کنند.

برنامه پنج ساله اول برای افزایش تولیدات صنعتی برنامه ریزی شد. از زمان استقلال تا پایان سال ۱۹۷۵ تولیدات صنعتی تقریباً ۲۶٪ بالا رفت. در پایان سال ۱۹۷۷ از ۳۵ کارخانه ۱۴ عدد آن به بخش دولتی، ۸ عدد به بخش مختلط (با ۵۱٪ سهم دولت) و ۱۳ عدد به بخش خصوصی تعلق داشت، در بخش دولتی تناسبی میان سهم کارگران و تولید وجود نداشت. بخش دولتی در ۱۹۸۰ به تنهایی حدود ۶۰٪ تولیدات صنعتی را در اختیار داشت. بزرگترین کارخانه، کارخانه ریسندگی ساخت چین است که در منصوره - در حومه عدن - قرار دارد: ۱۴۰۰ کارگر دارد که ۶۰٪ آن را زنان تشکیل می دهند و با تولید سالیانه ۷ میلیون متر، جمهوری مکراتیک خلق یمن را از لحاظ ریسندگی خود کفا کرده است. از جمله کارخانه های جدید دیگر می توان از کارخانه کفش، سیگار، کبریت، پارچه و مکانیک - که همه در حوزه صنایع صادراتی در مقیاس کوچک می باشند - نام برد. آمار شاغلین در بخش صنعت، در ۱۹۷۷، جمعاً از ۱۶ هزار نفر تجاوز می کرد (۹۰٪ از این تعداد ۱۷۰۰ کارگر در پالایشگاه و تقریباً ۷۶۰۰ نفر در واحدهائی کار می کردند که ۱۰ کارگر یا بیشتر را در استخدام داشت. تعداد چشمگیری - در حدود ۶ هزار نفر - هنوز در کارگاه های کوچک چهار نفره یا کمتر کار می کردند.

پالایشگاه عدن تا ۱۹۸۰ با کسور آمد قابل ملاحظه ای همچنان به کار ادامه میداد. در مه ۱۹۷۷ طی قرار داد دوجانبه با شرکت نفت انگلیس به رژیم عدن تحویل داده شد - البته با دادن خدمات از سوی شرکت - ظرفیت کامل پالایشگاه به ۸/۵ میلیون تن می رسد، اما میزان تولید آن کمتر از ۱/۵ میلیون تن بود و کسور درآمد آن سالیانه از ۱۰ میلیون دلار تجاوز می کرد. کشورهای عرب تمایلی به تهیه نفت نداشتند: عربستان سعودی در اواخر سال ۱۹۷۷ به عنوان اعتراض به سیاست خارجی جمهوری مکراتیک خلق یمن از تعهد خودشانه خالی کرد، و عراق میزان قابل ملاحظه تعهد خود را مشروط بسه آن می دانست که سرپا زانش در پالایشگاه مستقر شوند. از طرفی پالایشگاه نیز می بایست نوسازی می شد و هزینه آن وجود نداشت. کشتیرانی بین المللی هم در اینجا چندان تداوم نیافت و پالایشگاههای جدیدی که در سایر نقاط دریای سرخ (بویژه پالایشگاه پترومین در جده) احداث شدند، نرخهای ارزانتری عرضه می کردند. بهر حال، پالایشگاه عدن در ۱۹۸۰ و به دنبال جنگ ایران و عراق، تجدید حیات پیدا کرد. پالایشگاه را در گذشته شرکت نفت انگلیس به منظور جایگزینی پالایشگاه آبادان، که در ۱۹۵۱ توسط مصدق ملی شده

بود ، تأسیس کرد . در ۱۹۸۰ که ظرفیت پالایش نفت آبادان بر اثر جنگ قطع شد و مشکلاتی که در تولید نفت عراق بوجود آمد موجب افزایش چشمگیر ظرفیت پالایشگاه عدن گردید . بندر عدن ، که ناگهان بصورت مرکز اقتصاد یمن جنوبی درآمد توانست با دریافت یک وام ۸/۱۶ میلیون دلاری از صندوق عرب برای توسعه در ۱۹۷۵ و تجدید فعالیت های پالایشگاه ، که پس از ۱۹۶۷ کاهش یافته بود ، تا اندازه ای نوسازی شود . با گشایش مجدد کانال سوئز در ۱۹۷۵ بر شماره کشتی هایی که در اینجا لنگر می انداختند افزوده شد و ماهیانه از ۱۱۰ به ۱۵۰ عدد رسید ، گرچه این رقم هنوز ۱/۳ قبل از ۱۹۶۷ بود . بازاری پر سود کشتیهای مسافرتی در رهرحال ، توسط مسافرت هوایی جایگزین شده است . ۱/۳ کالا هایی که از کشتی ها تخلیه می شود به مقصد یمن شمالی است ، تجمع کامیون های رنگارنگ بازرگانان " صنعا " و " تعز " را می توان در خارج دروازه های بندر مشاهده کرد . این حمل و نقل ترانزیتی بر اساس قرارداد سیاسی بین دو کشور صورت گرفته است ، و از ۱۹۸۲ یمن شمالی از تسهیلات رقابت آمیز جدیدی در بنادر " موشا " و " حدیده " برخوردار است . همچنین تأخیرهای دراز مدت در تخلیه کالاها در بندر عدن حاکی از کمبود پرسنل مدیریت است .

تمام فعالیت های بانکی اکنون در کنترل بانک واحد - بانک ملی یمن - قرار دارد ، و اگر چه بازرگانان منفرد هنوز بر تجارت خرده فروشی مسلط اند ، اما با راههای مختلف با سیاست دولت هدایت میگردیدند . اولاً ، ۹۵٪ تمام واردات با دولت است . بازرگانان خصوصی خرید خود را از سازمان های تجاری دولتی که قیمت خرده فروشی را تعیین می کنند ، انجام می دهند . ثانیاً ، دولت مستقیماً در نرخ گذاری مواد غذایی اساسی دخالت دارد - به دلیل ضرورت ناشی از تورم جهانی و کمبود های اساسی برخی کالاها از نیمه سالهای دهه ۱۹۷۰ . در بازار عدن قیمت ماهی ، در ۱۹۷۷ ، کیلوئی ۱۵۰ فلس (یک پوند = ۴۴ سنت) و قیمت موز و خربزه کیلوئی ۵۰ فلس (یک پوند = ۱۵ سنت) بود . سیستم قیمت گذاری در سطح ملی اجراء می شود و با توجه به تنوع قیمت ها چنین اقدامی در یمن جنوبی کاملاً جدید است . ثالثاً ، سیستمی از مغازه های خرده فروشی دولتی دایر گردیده است : در پایان ۱۹۷۷ در عدن ۳۶ عدد از این نوع مغازه ها وجود داشت که اکثراً پارچه فروشی بودند . این اقدام دست بازرگانان خصوصی را در افزایش قیمت ها محدود می کرد . وزارت بازرگانی به منظور کاهش اثرات بحران بر اقتصاد کشور مبلغ ویژه ای را برای پر کردن شکاف میان قیمت های جهانی و یمنی در نظر گرفت و در بدترین دوره - یعنی سال ۱۹۷۵ - برخی از کالاها را جیره بندی کرد . گرچه مقامات رسمی اظهار میداشتند که در پایان سال ۱۹۷۷ تنها شکر جیره بندی شد ، ولی واقعیت این است که کمبود مواد غذایی ، لا اقل در عدن ، مسئله روز بود .

گزارش کلی اقتصاد یمن جنوبی بیانگر پیشرفت های اساسی معدودی است . شیوه های

مصیبت بار نخستین سالهای استقلال سپری شده و وابستگی به خدمات و بازرگانی بین‌المللی از بین رفته است. سیستم اقتصادی ملی اکنون استقرار یافته است - کاری که در طی ۱۲۹ سال اشغال انگلیس میسر نبود. نظام کنترل دولت از طریق برنامه ریزی و مؤسسات اقتصادی انجام می‌گیرد. تولید ناخالص محلی بین سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۵ حدود ۲۵٪ بالا رفت، و بانک جهانی تخمین می‌زند که در ۷-۱۹۷۳ سالانه ۷٪ رشد داشته باشد (۱۰).

جمهوری دموکراتیک خلق یمن، در عین حال، با مشکلات فراوان اقتصادی مواجهه است که طی ۱۵ سال از دوران تحول خود تنها بخشی از آن را حل کرده است. نخست اینکه کشور هیچگونه منبع عمده ارز خارجی ندارد، و در نتیجه هنوز با کسری موازنه پرداخت‌های جدی روبرو است. صادرات کشور در ۱۹۷۵ تقریباً ۱۵ میلیون دلار - یعنی معادل فقط ۸٪ واردات (۱۷۷ میلیون دلار) - بود. این کسری به دو طریق جبران می‌شود: یکی ارزی که از سوی کارگران مهاجر به کشور بازمی‌گردد و سالانه بیش از ۲۰۰ میلیون دلار است، دولت با اعطای بهره‌های ویژه، که به سه برابر بهره داخلی می‌رسد، کارگران را تشویق به این کار می‌کند. دیگر با افزایش کمک‌های بین‌المللی، که در پایان ۱۹۷۵ به ۳۱۴ میلیون دلار رسید. چین بزرگترین کمک‌کننده بود و سپس به ترتیب شوروی، لیبی، کویت، بانک جهانی و اوبوایی. عربستان سعودی نیز در ۱۹۷۶ حدود ۵۰ میلیون دلار در اختیار این کشور گذاشت. یمن جنوبی تأکید دارد که به سرمایه‌گذاری‌های خارجی توسط شرکت‌های خصوصی با شرایط خاصی اجازه فعالیت می‌دهد. دیون خارجی کشور در ۱۹۷۶ به ۲۲۶ میلیون دلار - ۴۹٪ تولید ناخالص ملی - می‌رسید. وام‌های خارجی برای نیمی از سرمایه‌گذاری برنامه ۸۳-۱۹۷۹ به کار گرفته شد.

یک راه حل ممکن دیگر برای جبران کسری موازنه پرداخت‌ها اکتشاف نفت بود. یمن جنوبی سالانه نیم میلیون تن نفت وارد می‌کرد: این کشور ناچار بود بخش اعظم نفت خود را از شوروی وارد کند، زیرا کشورهای عربی رژیم یمن جنوبی را بسیار رادیکال دانسته و آنرا بایکوت کرده بودند. بهر حال، در ۱۹۸۰ گزارشاتی در مورد کشف نفت به وسیله شرکت ایتالیایی AGIP در سواحل شرقی، رسید، و حاکی از آن بود که کشور می‌تواند در ۱۹۸۳ حتی نفت را صادر کند. در صورتی که این مطلب درست باشد، تحول چشمگیری در اقتصاد دوران پس از انقلاب یمن جنوبی رخ خواهد داد (۱۱).

بطور کلی، مشکلات اساسی بر سر راه رشد اقتصاد کشور قرار داشت. از جمله کمبود چشمگیر نیروی کار ماهر، به ویژه در حوزه‌های نفتی - جایی که سطح دستمزدها به مراتب بالاتر است - دولت ناچار شد برای جلوگیری از زیان ناشی از فقدان کارگران ماهر تا چند سال پس از ۱۹۷۴ از مهاجرت آنان مانع نماید. پایه کشاورزی همچنان ضعیف بود: تنها ۲٪ از کل اراضی کشور قابل کشت است. گرچه تولیدات کشاورزی در دوره ۷۷-۱۹۶۷ به

میزان ۲۵٪ بالا رفت، اما باید افزایش جمعیت را طی این دوره به حساب آورد: تولید سرانه محصولات غذایی در نیمه دهه ۱۹۷۰ به ۸۰٪ نسبت به سال ۱۹۷۰ می‌رسید. جمهوری دموکراتیک یمن جنوبی مبالغ هنگفتی بابت تعهدات سیاسی بین‌المللی اش می‌پردازد: طبق اظهارات منابع عربی هزینه دفاعی تقریباً ۲۰٪ کل هزینه‌های دولت را تشکیل می‌دهد، و نیروهای مسلح، پرسنل شایسته مورد نیاز را جذب می‌کند. کمک اعراب، به خاطر شرایط سیاسی، محدود شده است.

جای‌گفتنی نیست که با وجود آشوب سیاسی در کشور و فقدان پرسنل ماهر، اشتباهاتی رخ دهد. گرچه بسیاری از این خطاها اکنون متوجه رئیس‌جمهور سابق - سالم ربیع علی - گردیده، اما مسئله عمیق‌تر از این‌ها است. ملی‌کردن بانک‌ها در ۱۹۶۹ تا اندازه‌ای مصیبت بار بود: حسابهای ملی شده شامل حواله‌های بدون پشتوانه‌ای بود که از سوی بانک‌های بین‌المللی، و درازا سپرده‌هایی که در شعبه‌های بانک‌های خارجی گذاشته بود، تضمین گردیده بودند. قانون ملی‌شدن مسکن بلافاصله قطع جریان سپرده‌های ارسالی کارگران مهاجر را به‌همراه داشت. اینان پولهای ارسالی خود را در جهت خانه‌ساز برای خانواده‌شان بکار می‌بردند، و از هنگامی که به لحاظ فنی "مالک غائب" به حساب آمدند، مالکیت این خانه‌ها را از دست دادند، تا اینکه بعدها حدی این قانون اصلاح گردید. به علاوه، تعدادی از پروژه‌ها که نیازمند کمک‌های بلاعوض خارجی بود متوقف ماند. یک تیم کشاورزی بلغاری، با استفاده از محاسبه غلط یک "شرکت لبنانی"، یک پروژه بزرگ کشاورزی را در ابالت سوم، پس از سه سال فعالیت تعطیل کرد. بسیاری از مزارع دولتی که با شتاب فراوان دایر شدند زبان‌های سنگینی ببار آوردند. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد پس از گذشت یک دهه بسیار دشوار در زمینه امور اقتصادی، اکنون نیروی کوچکی از پرسنل ماهر و باتجربه بکار گرفته شده. تهرجه بیشتر از امکانات توسعه محدود کشور استفاده شود. دستگاه اداری با هریک از برنامه‌های مرکزی رشد کرده و انتظار معقول آن است که برنامه سوم (۸۳-۱۹۷۹) از موفقیت‌های بیشتری نسبت به دوبرنامه قبلی برخوردار گردد.

اصلاحات اجتماعی

یکی از برجسته‌ترین پرونده‌های اجتماعی پس از انقلاب، نابودی نفوذ قبیله‌گرایی در زندگی مردم یمن جنوبی است - در مقایسه مشخص با یمن شمالی، عمان و دیگر امارات شبه‌جزیره عربستان که در آنها قبیله‌گرایی بصورت ساختارهای دولتی نوینی درآمده است. این امر به مفهوم درگیر شدن با ساخت‌های نهادی و ایدئولوژیکی است. بسیاری از شیوخ

قبائل‌گریخته‌اند و زمین‌هایشان مصادره شده است. راه اصلی ریشه‌کن کردن نظام قبیله‌ای نه صرفاً در محو علائم بیرونی و ظاهری آن، بلکه با ایجاد یک ملت واحد یعنی امکان پذیر است. این امر مستلزم ایجاد زیر ساخت مادی جامعه است: یک سیستم اقتصادی واحد با یک شبکه راه و ترابری و یک ساخت ارتش ملی، و در کنار آن تشویق و شکوفائی فرهنگ یعنی از درون ادبیات، رقص، موسیقی و باستان‌شناسی. این مفهوم عام هویت یعنی ازد و جنبه باید مورد توجه قرار گیرد: یکی به لحاظ درونی یعنی متحد کردن اجزاء یمین جنوبی در یک کشور واحد و دیگری به لحاظ خارجی یعنی توجه به شرایط یمین شمالی و هدف درازمدت تجدید وحدت تمام یمینی‌ها در یک کشور. تجربه یمین جنوبی اکنون بیانگر مشکلات ناشی از تغییر وضعیت وفاداری‌های قبیله‌ای است - اگرچه پایه‌های مادی و نمود خارجی جامعه قبیله‌ای دگرگون گردیده است. البته باید یادآور شد که تحول ارزش‌های سیاسی، به مفهوم کاملاً مادی "فرهنگ سیاسی"، در جوامع پس از انقلاب بسیار مشکلتر بوده و نیاز زبه زمان بیشتری دارد تا تحول نهاد‌های سیاسی و اجتماعی (۱۲). عمده درگیریهای رهبری در دوره پس از انقلاب - علاوه بر مسائل دیگر - در رابطه با قبیله‌گرایی و قوم و خویش پرستی است، و دلیلی ندارد که این موضوع را پایان یافته بدانیم. در رابطه با چنین پافشاری‌های قبیله‌گرایانه است که مجلس خلق در ۱۹۸۰ بار دیگر ناچار شد نام‌های قبیله‌ای را برای واحد‌های اداری محلی - که به هنگام استقلال تغییر کرده بود - انتخاب نماید.

نتیجه چشمگیر انقلاب و بحران اقتصادی پس از ۱۹۶۷، برابری درآمد‌ها بود. پس از کاهش حقوق و دستمزدها، در دوره ۷۲-۱۹۶۸، پیدایش معین و ثابتی رایج گردید - با نسبت حد و یک برسه برای بیشترین پرداخت‌ها. حداقل دستمزد ماهانه یک کارگر کارخانه (به استثنای اضافه‌کاری) در ۱۹۷۷ تقریباً ۲۵ دینار یمینی بود و حد اکثر آن به ۷۵ دینار می‌رسید. در وزارتخانه‌ها نیز وضع دستمزد به همین روال بوده است - اگرچه خود وزرا علاوه بر امتیازات غیر مالی از حقوق‌های بیشتری برخوردار بوده‌اند. کنترل اجاره بها نیز به برابری درآمد‌ها کمک کرده است. اجاره‌های رسمی آپارتمان (سه اطاقه یا حمام) در عدن، پس از تغییراتی، ماهانه از ۱/۵ YD (= ۴/۳۵ دلار) به ۵ YD (= ۱۴/۵) افزایش یافت. اگرچه سطح قیمت‌ها در دوره ۷۵-۱۹۷۰ در عدن به ۷۷٪ رسید، ولی اجاره‌ها، علی‌رغم کمبودهای اساسی فضای زیست، به ۲۵٪ کاهش پیدا کرد.

فساد و رشوه‌خواری در یمین جنوبی تقریباً از بین رفته است. در وزارتخانه‌ها و مؤسسات اقتصادی کمیته‌های نظارت ویژه‌ای (لجان الرقاب) وجود دارد که کارشان رسیدگی به امور مالی است و اینکه عمل خلاف قانون صورت نگرفته باشد (۱۳). در اینجا، برخلاف دیگر کشورهای شبه‌جزیره عربستان، اعتصاب قانونی است. کسی ادعائی کند که رشوه و فساد فردی کاملاً ریشه‌کن شده است. خطر بزرگ در این نیست که کسی رشوه بگیرد بلکه در پیدایش

یک قشرنخبه و ممتاز جدید در حزب و دولت است .

در امر توسعه و توزیع خدمات فرهنگی تأکید فراوان می شود . شماره آموزگاران از ۲۴۸۵ نفر در ۱۹۶۹ به ۹۲۷۷ در ۱۹۷۶ رسیده است ، و در همین دوره تعداد دانش - آموزان دبستانی و دبیرستانی از ۶۰ هزار به ۲۲۸ هزار بالغ شده است . طبق آمار رسمی ۲۶٪ جوانان در سن دبیرستان و ۷۷٪ نوجوانان در سن دبستان به تحصیل اشتغال دارند ، و هدف آن است که این رقم تا نیمه ۱۹۸۰ به ۱۰۰٪ برسد . این ارقام به ترتیب ۶ و ۳ برابر بیش از یمن شمالی است (۱۴) ، و اگرچه ممکن است اغراق آمیز باشد ولی بازگو کننده پیشرفت اساسی است . دانشگاه کوچک عدن ۱۳۰۰ دانشجو دارد و ۱۲۳۰ دانشجو هم در خارج به تحصیل اشتغال دارند (در ۱۹۷۵) . پروژه آموزشی مبارزه با بیسوادی بطور قابل ملاحظه ای ناموفق بوده است . ارقام دولتی ، علی رقم شور و شوق های اداری نشان می دهد که از ۷۳۶ هزار نفر که برای یک دوره شش ماهه ۱۹۷۳ ثبت نام کرده اند تنها ۴۴ هزار نفر عملاً باسواد شده اند . این طرح از الگوی مبارزه با بیسوادی موفقیت آمیز کوبا در اوائل دهه ۱۹۶۰ الهام گرفته است : در حالی که در کوبا اکثریت باسواد توانسته بود اقلیت بیسواد را آموزش دهد در اینجا این جریان برعکس بود . بدیهی است که یمن جنوبی با کمبود آموزگار مواجه بوده است و زبان عربی به مراتب مشکل تر از لاتین است که یک کوبائسی استفاده می کند . به علاوه ، تراکم جمعیت در کوبا به مراتب از اینجا بیشتر بود و جمعیت شهری به بیش از دو برابر یمن جنوبی (۶۰٪) می رسید . دولت بار دیگر قصد دارد مبارزه با بیسوادی را از سر گیرد .

تأمین بهداشت نیز یکی از هدف های اساسی است . میانگین طول عمر در ۱۹۷۰ به ۴۲ سال میرسیده ، این رقم ده برابر پائین تر از سطح هند بود ، اما در مقایسه با یمن شمالی که جمعیت شهرنشین آن به مراتب کمتر است امکانات بهداشتی بهتری دارد . جمهوری دمکراتیک خلق یمن در ۱۹۶۷ فقط ۲۹ پزشک و ۹ بیمارستان (که تنها دوتای آن بخوبی مجهز بود) داشت . در ۱۹۷۷ تعداد پزشکان به ۲۵۰ نفر و تعداد بیمارستان ها به ۲۶ عدد بیمارستان مجهز رسید . در هر ایالت یک مرکز بهداشتی و ۱۰ واحد درمانی وجود دارد - جمعاً ۲۲ مرکز و ۲۵۶ واحد . از سال ۱۹۷۳ کلیه خدمات درمانی مجانی شده و هدف دولت این است که تا ۱۹۸۳ برای هر ۲۵۰ نفر یک پزشک باشد . اگر این برنامه موفقیت آمیز باشد ، یمن جنوبی در این زمینه نسبت به اکثر کشورهای خاورمیانه متمایز خواهد بود - کشورهایی که غالباً در آنها هزینه های درمانی بسیار سنگین و بطور بی رویه ای در مراکز شهری توزیع شده اند . اگرچه در سال ۱۹۷۷ به ازاء هر ۷۵۱۰ نفر یک پزشک وجود داشت اما به مراتب این وضع بهتر از یمن شمالی بود (برای ۱۳۸۳۰ نفر یک پزشک) .

کوششهای قابل ملاحظه ای در زمینه تحول وضعیت زنان در چهارچوب برنامه اصولی

سوسیالیستی آزادی زن صورت گرفته است (۱۵). این تلاش‌ها از جمله مشتمل است بر :

(۱) برقراری تساوی قانونی زن و مرد ، (۲) تقویت و حمایت خانواده و وزن و شوهر - که در مورد اخیر چه به لحاظ اقتصادی و چه ایدئولوژیکی کم کاری شده است - ، (۳) تشویق زنان به شرکت در فعالیت‌های اقتصادی بیرون از خانه - در این مورد نیز به کار بیشتر و برقراری تساوی زن و مرد نیاز دارد . قانون خانواده مصوبه ۱۹۷۴ تعدد زوجات ، ازدواج کودکان و ازدواج‌های از پیش تعیین شده را ممنوع کرده است . شرایط طلاق برای مرد و زن تقریباً مشخص شده است - گرچه نه کاملاً برابر - به موازات این اقدامات ، معیارهای کهنه و سنتی به تدریج در شهرها از بین می‌رود و از تعداد زنان چادری کاسته می‌شود . در هر صورت استفاده از چادر مطلقاً ممنوع نشده است . وزارت کار در تلاش است تا سهم زنان را در نیروی کار از طریق سیاست‌های آموزشی که از نیمه ۱۹۷۰ به اجرا گذاشته است افزایش دهد . از ۱۶ هزار شغل صنعتی ۲ هزار شغل به زنان اختصاص داشت . مؤسسات آموزشی ویژه در هر شش ایالت یمن جنوبی در ۱۹۷۵ - همزمان با سالروز جهانی زن - گشایش یافت و ده‌ها زن تحت آموزش حرفه‌هایی مشابه مردان (نظیر رانندگی تراکتور ، مکانیک و یا حسابداری) قرار گرفتند .

پروژه آزادی زن پیشرفت ناچیزی داشت . مخالفین محافظه‌کار نیرومندند : رادیو سعودی قانون خانواده را بعنوان نقض آشکار شریعت اسلامی مورد حمله قرار می‌دهد . حداقل دو مؤسسه آموزشی زنان (از مجموع ۶ مؤسسه) به دلیل خصومت محلی و سنت - گرایانه نسبت به زنانی که در این مؤسسات آموزش می‌بینند و ناچارند ۹ ماه از سال را خارج از خانه باشند ، تعطیل شدند . میانگین محصلین زن و مرد نیز بسیار متفاوت است : طبق آمار رسمی ۳۸٪ برای دختران گروه سنی ۷ تا ۱۲ ساله در مقایسه با ۹۴٪ برای پسران (در ۱۹۷۵) . در حالی که این مشکلات انعکاسی از رجوعیت معیارهای سنتی است ، مشکلات دیگر ناشی از محدودیت‌های سیاست دولت در این زمینه می‌باشد . در یمن جنوبی ، نظیر جوامع پس از سرمایه‌داری پیشرفته‌تر ، تقریباً هیچ توجهی به تجدید ساخت روابط درون خانه نشده است ، در نتیجه زنان شاغل هنوز علاوه بر شغل خود ، بار سنگین خانه را نیز به دوش دارند - به عبارتی دشواری یافته کاری کنند - به علاوه ، سازمان زنان کاملاً در کنترل حزب است که در آن سلطه با مردان می‌باشد . بنابراین ، نقش زن در زندگی سیاسی جامعه بسیار محدود باقی مانده است . با وجود این ، باید تأکید کرد که یمن جنوبی بسیار بیشتر از کشورهای شبه جزیره در جهت تأمین تساوی زن و مرد گام برداشته است .

تحول جامعه یمنی ، رابطه دقیق با اعتقادات اسلامی را همراه داشته است . در حقیقت تمام مردم یمن جنوبی مسلمان سنی (و از شاخه شافعی) اند ، و در قانون اساسی اسلام دین رسمی است . مساجد بازند و مورد استفاده قرار می‌گیرند و تعطیلات اسلامی رسماً

رعایت می‌شود. رئیس جمهور روز عید را همراه نمازگزاران به مسجد اصلی می‌رود، و امامان در پاره‌ای مراسم دولتی، نظیر مراسم یادبود و تجلیل از شهدای انقلاب در سالروز استقلال، شرکت می‌کنند. حداقل یک امام مهم عضو "شورای عالی خلق" است. امروزه، اسلام در متن زندگی سیاسی یمن جنوبی، برخلاف بسیاری از کشورهای عربی، حضور ندارد. مفاهیم اسلامی در ایدئولوژی جنبش ناسیونالیستی - در دوره مبارزه ضد انگلیسی - برجسته نبود. از موضوعات و مطالب اسلامی در بیانیه‌های رسمی به ندرت استفاده می‌شود، بلکه به وضوح برپایه "سوسیالیسم علمی" بوده و در تمایز آشکار با مضمون غیر علمی انواع گوناگون "سوسیالیسم عربی" می‌باشد. قرآن در مدارس تدریس می‌شود - البته به وسیله آموزگاران غیرروحانی و به عنوان بخشی از دوره تحصیلی، برپایه کتاب‌های درسی که بر آنچه بعنوان موضوعات مساوات طلبی و ضد امپریالیستی دکتربین اسلام ارائه می‌شود، تأکید دارد. امامان همچنان به وظائف خود در مساجد مشغول‌اند، ولی شکل‌های مرکزی قدرت اجتماعی‌شان را از دست داده‌اند: آموزش و پرورش غیر دینی است، شریعت (سیستم قانون مذهبی) جای خود را به قوانین سیستم دولتی نوین داده است، و زمین‌های بخششی و وقفی در اصلاحات ارضی ۱۹۷۰ مصادره شد. امروز امام‌ها از وزارت دادگستری و موقوفات حقوق ماهانه دریافت می‌کنند - به جبران درآمد هائی که طی اصلاحات ارضی از دست داده‌اند - آشکارا چنین ادعای خود را می‌کنند که هیچ اپوزیسیون اسلامی نمی‌تواند بوجود آید، و ظاهراً رژیم دقت دارد تا از تحریک مواضع ضد مذهبی پرهیز نماید.

شرح زندگی یک یمنی بدون اشاره به ماده مخدره "کات" - qat - کامل نخواهد بود، "کات" بوگیاهی که به طور سنتی مردان در گرد همائی‌های بعد از ظهر آن را می‌چوند. پس از اقدامات متعدد بیهوده، از زمان استعمار، سرانجام در ۱۹۷۵ تحریم استفاده از "کات" به اجرا گذاشته شد. این ماده مخدره نه تنها برای سلامتی زیان‌آور است، بلکه تأثیرات اجتماعی بسیار منفی دارد: تنبلی و هزینه‌ای که از مصرف خورد و خوراک خانواده می‌کاهد. قیمت متوسط یک "کات" جویدن در یک بعد از ظهر خوب و بایک نوشابه - که معمولاً همراه آن نوشیده می‌شود - به دو دینار یمنی (معادل حقوق یک روز کار) می‌رسد. اکنون جویدن "کات" به روزهای آخر هفته (بعد از ظهر پنجشنبه یا جمعه) محدود شده است، و شواهد قطعی حاکی است که استفاده عمومی از "کات" در عدن در روزهای کار کاملاً از میان رفته است. محکومیت کسانی که دست‌اندرکار تجارت غیرقانونی "کات" اند، با زتاب مطبوعاتی مؤثری پیدایم‌کند. تحریم "کات" لا اقل یک نتیجه منفی قابل پیش‌بینی داشته است: افزایش تقاضای الکل. حداقل در عدن آبجو و ویسکی در دسترس است و بسیاری از آنان که در گذشته خوشی و تفریح را در جویدن "کات" می‌دیدند به راحتی می‌توانند پول‌های خود را به جاهای دیگر منتقل نمایند.

یمن جنوبی از سال ۱۹۶۲ با یک‌سازمان سیاسی (جبهه آزادی‌بخش ملی) و دو متحد کوچکش (حزب بعث و گروه‌های کمونیستی) اداره می‌شود. ساخت این سیستم سیاسی نوین مستلزم تجدید سازمان دستگاه دولتی و دگرگونی حزب از یک جبهه‌گل و گشاد و ملی‌گرای رادیکال به یک حزب کمونیستی که به طور اصولی تمرکز یافته‌تر باشد، است.

N.I.F.، به هنگام استقلال، وارث بخش خدمات اداری و ارتشی بود که ساخت وضعیت آنها را استعمار مشخص کرده بود. خدمات اداری عدن وابسته به فعالیت‌های خدماتی بندر و پایگاه انگلیس بود، ارتش که سربازانش را از افراد قبائل تأمین می‌کرد، نیرویی به شمار می‌آمد برای تحمیل قانون در روستا. به هنگام استقلال، بسیاری از مقامات عالی‌رتبه کشوری و لشگری کشور را ترک کردند و امروز پرسنل معدودی در بخش‌های گوناگون دستگاه دولتی وجود دارد که از دوره پیش از استقلال باقی مانده‌اند. وزرا، همگی یا از عناصر با سابقه مبارزه پارتیزانی‌اند و یا نظامیانی هستند که در خارج آموزش دیده‌اند. دستگاه دولتی تا اندازه زیادی زیر کنترل رهبری سیاسی است. اعضای حزب در سطوح مختلف تعیین شده و نقش فعالی ایفا می‌کنند. در سال ۱۹۷۷ تعداد شاغلین بخش خدمات کشوری به ۳۱ هزار نفر (بیش از دو برابر زمان استقلال) می‌رسید و با توجه به نقش دولت در اقتصاد، اکثریت کارمندان در دیگر بخش‌ها نیز تاحدی تحت نفوذ دولت درآمدند.

اکنون برای "دفاع از انقلاب یمن" به ارتش مجهز و وسوسه‌های وسیع کشور نیازی نیست. براساس تخمین منابع غربی از کل ۲۱ هزار افراد نظامی کشور (در ۷۹-۱۹۷۸) ۱۹۰ هزار نفرشان ارتشی‌اند. N.I.F.، علاوه بر ارتش منظم، از ژوئن ۱۹۷۳ یک نیروی ملیشایی خلقی - براساس محل سکونت - را سازماندهی کرده و بر آن کنترل قطعی دارد. نقش ارتش در زندگی عمومی و در مقایسه با دیگر کشورهای عربی نسبتاً کم‌اهمیت‌تر است. بحران‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۸ که ناشی از ترفیع و تنزل درجات افسران ارتش بود، نشان می‌دهد که دسته‌بندی‌های حزبی در دستگاه‌های سیاسی دولت عکس‌العمل‌هایی را در درون خود نیروهای مسلح برمی‌انگیزد.

آگاهی و اطلاعات مؤثر امنیتی مسلماً بصورت یک ویژگی زندگی یمنی درآمد است. قانون ۱۹۷۵ امنیت کشور، که برای هر فرد یمنی گفتگو با افراد خارجی را جز در موارد شغل رسمی منع کرده است، انتقادات خصمانه‌ای را از سوی حتی احزاب دوست عرب برانگیخته است. یادآور می‌شود که منظور از "خارجی" اتباع غیر یمنی‌اند و در حقیقت هدف قانون از یک سو به ویژه متوجه مصری‌ها، عراقی‌ها و سعودی‌ها است که گمان می‌رفت قصد ایجاد گروه‌های پیرو خود را در یمن جنوبی دارند، و از سوی دیگر هیئت‌های کمک خارجی است که احتمالاً

تصد جاسوسی - نظیر نمونه یک مستشار خارجی در مکلآ - و یا اشاعه فحشاء راد ارنند .
 همچنین اقدامات امنیتی یمن جنوبی با عکس العمل انتقادی شدید سازمان های خارجی مواجه
 گردیده است : سازمان عفو بین الملل موضع این کشور راد ارتباط با حقوق بشر مورد حمله
 قرار داد . مقامات یمن تأکید می کنند که تعدیات و اقدامات قهرآمیزی در سالهای نخستین
 انقلاب رخ داده است که اکثر مسئولیت آنها با سال المربع علی بوده است . آنها هم چنین
 اظهار می دارند که در آن سالها کشور در حال جنگ بود و بسیاری از گزارشات درباره
 زندانیان و یاناپدید شدگان ، درباره کسانی است که در درگیری های سراسر موزها با
 نیروهای امنیتی کشور کشته شده اند . مقامات رسمی از سکوت مجامع خارجی درباره تجاوز به
 حقوق بشر در کشورهای یمن شمالی ، عربستان سعودی و عمان ابراز تنفر می نمایند . بعلاوه
 گفته می شود که پول های خارجی در راه رشوه دادن به افراد کشور فقیرشان بکار می رود . تصادفی
 نبود که قانون ضد اتحاد مصوبه ۱۹۷۵ چند ماه پیش از اعلام روابط دیپلماتیک با عربستان
 سعودی در مارس ۱۹۷۶ رد شد . اگرچه شاید نتوان از وضعیت فوق گزارش درستی ارائه
 داد ، ولی در واقع چنین بنظر می رسد که خلاف کاری ها و تعدی های اساسی مشروعیت
 سوسیالیستی که در کشور رخ داده اند تا حد زیادی مبالغه آمیز بوده است و با مبارزه
 " تبلیغاتی سیاه " مخالفین علیه جمهوری دموکراتیک خلق یمن صورت گرفته است . تعداد
 زندانیان سیاسی از چند صد نفر تجاوز نکرده است .

NLF ، پس از یک دوره ۱۵ ساله ، سرانجام در اکتبر ۱۹۷۵ به صورت حزب
 سوسیالیست یمن (YSP) درآمد . این پروسه شامل دو مرحله رادیکال بود : مرحله نخست
 از تأسیس جبهه در ۱۹۶۳ تا ژوئن ۱۹۶۹ است (که چپ ها قدرت را در جبهه بدست
 می گیرند) . در این دوره جبهه در چهارچوب پارامترهای جنبش ناسیونالیستی عرب
 رادیکالیزه شده و از یک جبهه گل و گشاد ناصریست به سازمانی متمرکزتر و مدعی - ل تبدیل
 شد که تاحدی تحت تأثیر ایدئولوژی رادیکال جنبش فلسطین قرار گرفته بود . اگرچه - ل در
 کنگره های سوم و چهارم جبهه (در اکتبر ۱۹۶۶ و مارس ۱۹۶۸) از اهمیت قابل ملاحظه ای
 برخوردار بود ، ولی بخش اعظم دستگاه سازمان با گروه مخالف به رهبری تحططان الشعبی
 بود . در ژوئن ۱۹۶۹ طرفداران م - ل بی چین و چرا قدرت را به دست گرفتند . حال این
 مرحله از رادیکالیزه شدن جبهه سؤالیهای متعددی را بی پاسخ می گذارد : مارکسیسم -
 لنینیسم در این مرحله تا حدی سطحی و زایدده های بیشتر اتوپیکائی لنین ، مائوچیه گوارا
 الهام می گرفت . به علاوه فاقده سه نکته اساسی پایه ایدئولوژی حزب حاکم بود : الف) تئوری -
 های منطقی برای تشکیلات ، ب) رشد اقتصادی و اجتماعی کشور و ج) روشن نبودن صف
 متحدین بین المللی یمن جنوبی در شرایطی که کشور برای بقا خود به حمایت مرم خارجی نیاز
 دارد . مرحله دوم حرکت از ناسیونالیسم رادیکال جبهه به " سوسیالیسم علمی " حزب سوسیالیست

یمن است که ۹ سال طول کشید. این مرحله به سقوط رهبران حزب و از جمله پوزید نست سالم ربیع علی، انجامید.

در پنجمین کنگره NLF، در مارس ۱۹۷۲، آغاز این مرحله دوم، هنگامی که "فرماندهی عمومی" - ساخت تشکیلاتی جنبش ناسیونالیستی عرب - جای خود را به یک کمیته مرکزی و دفتر سیاسی سپرد، پدیدار گردید. به علاوه، در این کنگره تصمیم به تأسیس میلیشیا و کمیته‌های دفاع خلقی گرفته شد - وظیفه این کمیته‌ها فعالیت‌های آموزشی و رفاه اجتماعی در سطح محلات و نیز وظائف امنیتی بود. پروسه دومین رادیکالیزه شدن جنبه‌ها محدود پتهای سیاسی بیشتری همراه بود، لحن کنفرانس نسبت به کنفرانس چهارم ملایم‌تر بود: تنهادر چند مورد به خرد هبوروازی جهان عرب حمله شده، برکارآئی مبارزه مسلحانه تأکید کمتری داشت و عبارت "سوسیالیزم علمی" - البته با صراحت کمتر - جایگزین مارکسیسم-لنینیسم شد. جنبه آزادی بخش ملی در کنفرانس موسوم به "وحدت" (که در اکتبر ۱۹۷۵ برگزار شد) با ورود به مرحله گذار گامی فزاینده داشت: با ادغام یک پارچه کردن حزب پیشتاز، گروه بعثی و اتحاد دموکراتیک خلق و حزب کمونیست در یک سازمان سیاسی واحد که (بین اکتبر ۱۹۷۵ و اکتبر ۱۹۷۸) "حزب پیشتاز نوین" نامیده و قانونی شد و سرانجام در اکتبر ۱۹۷۸ به "حزب سوسیالیست یمن" (YSP) تبدیل گردید.

اکنون YSP با داشتن یک ساخت تشکیلاتی کاملاً جا افتاده، بسیار متفاوت از NLF در اواخر سالهای دهه ۱۹۶۰ است. "حزب" بوسیله دفتر سیاسی (با ۵ عضو) و کمیته مرکزی (با ۴۷ عضو) کنترل می‌شود. NLF در پایان سال ۱۹۷۲ تقریباً ۲۶ هزار عضو داشت که هزار نفرشان را زنان تشکیل می‌دادند و حدود هزار نفرشان را کارگران (آمار مربوط به این گروه در دسترس نیست). مد اوس ایدئولوژیکی حزب در عدن از آغاز تأسیس در ۱۹۷۳ بیش از ۳ هزار عضو را آموزش داده است، و بسیاری از کادرها برای آموزش به خارج رفته‌اند. علاوه بر حزب سازمان‌های توده‌ای نیز وجود دارند: از جمله بزرگترین آنها اتحادیه عمومی کارگران یمن با ۴۸ هزار عضو، سازمان جوانان یمن دموکراتیک با ۳۱ هزار عضو، اتحادیه عمومی زنان یمن با ۱۵ هزار عضو، و سایر گروه‌های دانشجویی و جوانان پیشرو. اما دهقانان - با توجه به جمعیتشان و نیز منشاء روستائی NLF - تانیمه دهه ۱۹۷۰ فاقد تشکیلات بودند. در مه ۱۹۷۳ کمیته‌های دفاع خلقی - به سبک کوبا - در مناطق روستائی برپا شد که بنظر می‌رسد ناموفق بوده است: به دلیل عدم استقبال عمومی و تأمین امنیت این کمیته‌ها. مطبوعات و رسانه‌های جمعی به شدت در کنترل حزب است. بیشترین تیراژ به هفته‌نامه حزبی "الثوره" (انقلاب) اختصاص دارد که به ۲۶ هزار نسخه می‌رسد. بعضی از نشریه‌های چپ کشورهای عربی، مانند الحریه و الهدف، در معرض فروش قرار دارند، و علیرغم کنترل سیاسی مطبوعات در کشور تضییقاتی در مورد گوش دادن به رادیوهای خارجی وجود ندارد: مقامات دولتی

آشکارا از BBC یا صدای آمریکا نقل قول می‌کنند و این ایستگاه‌های رادیویی به راحتی گرفته می‌شوند.

عالی‌ترین مرجع قانون‌گذاری، شورای عالی خلق است که در ۱۹۷۱ تأسیس شد و عضویت برای آن سال انتصابی بود. انتخابات مستقیم در ۱۹۷۸ برای انتخاب ۱۱۱ نماینده شورای عالی خلق و انتخاب ۱۱ عضو هیئت رئیسه و نیز ۱۹ نفر اعضای شورای وزیران انجام گرفت. در هر یک از ایالت‌های ششگانه کشور، در ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷، شوراهای خلق - به سبک سیستم پیشرفته کوبایی "Poder Popular" - با اختیارات اداری و مالی محدود، انتخاب شدند. گرچه در مورد انتخاب کاندیدها اعمال نفوذ هائی شده است ولی ۴۰ نفر از ۱۱۱ عضو شورای عالی خلق عضو حزب سوسیالیست یمن نبوده‌اند.

کنگره YSP و نخستین انتخابات "کنگره حزب سوسیالیست" (SPC) در پایان ۱۹۷۸ برگزار شد و ساخت جدیدی برای ارگان‌های سیاسی حزبی و دولتی را تصویب کرد. انتخابات مجمع محلی در ایالت اول در ۱۹۷۷ نشان می‌دهد که در جریان انتخابات جدید استقبال چشمگیر - البته با افتخار - از سوی مردم به عمل آمده است. مردم اظهار می‌دارند که انتخابات در دوران استعمار تنهادر عدن صورت می‌گرفت ولی اکنون در سراسر کشور برگزار می‌شود و زنان برای نخستین بار در آن شرکت دارند و نیز اکثریت کاندیدها از میان کارگران‌اند. البته ممکن است انتظارات مردم از کاندیدها بیش از اندازه باشد: از جمله یک عضو مجمع محلی در ایالت اول می‌گفت: "باید هندگان من اکنون مرابده یک عضو پارلمان انگلیس می‌نگرند، خانام را محاصره می‌کنند و از من درخواست کمک برای رسیدگی به مشکلاتشان و به ویژه مشکل مسکن دارند."

با وجود موکراسی در این مؤسسات جدید، بدون شک قدرت اصلی از آن رهبری سطح بالای حزب است. حزب نه تنها کاندیدهای انتخاباتی را تعیین می‌کند، بلکه بحث‌های شوراهای مختلف را نیز کنترل می‌نماید. در درون حزب فرصت مباحثه و تبادل نظر محدود است و غالباً بحث‌ها در شرایط غیر رسمی و خصوصی صورت می‌گیرد.

مسئله چگونگی حزب - ساختار داخلی و روابطش با مردم - موضوع اساسی درگیری و مشاجرات با رئیس جمهور، سالم ربیع علی، بود. وی یکی از رهبران رادیکالیزاسیون دوره ۱۹۶۳-۹ بود و در تمام مرحله دم پروسه رادیکالیزه کردن سمت ریاست جمهوری را برعهده داشت. اختلاف نظر و خط‌مشی‌های متفاوت در اوائل سال ۱۹۷۲ آشکار گردید. ربیع علی، در جولای ۱۹۷۲ و بلافاصله پس از تشکیل کنگره پنجم، طرح "شورش‌های شهری" برای مبارزه علیه بوروکراسی را پیش کشید. این طرح الگویی از بسیج توده‌ها در انقلاب فرهنگی چین بود که هدفش درهم شکستن "بوروکراتیزم" در حزب و دولت بود. وی همچنین نفوذ خود را برای محدودیت در امر یکپارچگی NLF بکار برد، زیرا آن را نماینده "حزب پیش‌تاز" و "اتحاد

د موکراتیک خلق" نمی دانست و حزب جدید را به عنوان زمینه‌ای برای پیدایش یک ساختار
نخبه مورد حمله قرار می داد. مخالفت های ربیع علی بطور کلی بر سه محور متمرکز بود: ساختمان
حزب، برنامه رشد و توسعه کشور و متحدین بین المللی. اگرچه وی با شیوه های رفقای خود در
کادر رهبری NLP مخالف بود ولی نمی توانست راه منطقی دیگری را در قبال آنان ارائه نماید.

بحران میان سالم ربیع علی و مخالفینش در ژوئن ۱۹۷۸ به اوج خود رسید. در ۲۴ ژوئن
رئیس جمهور یمن شمالی در نتیجه بمبی که در اتومبیلش کار گذاشته شده بود بقتل رسید. اکثریت
اعضای مرکزیت NLP سالم ربیع علی را به سازماندهی این سو قصد - به امید ایجاد بحران و
مداخله در شمال و در نتیجه خلع ید رقباى خود در جنوب - متهم کردند. در ۲۶ ژوئن
جنگ در عدن میان طرفداران رئیس جمهور و نیروهای طرفدار اکثریت مرکزیت در گرفت و در
پایان آن روز ربیع علی و دوتن از رهبران حامی وی دستگیر و اعدام شدند. مسائل متعددی
در این بحران مطرح بود که در رأس آنها چگونگی ساخت سیاسی کشور قرار داشت. ربیع
علی طرفدار بسیج توده‌ای، بالا بردن روحیه زرمندگی کادرها، بجای تربیت متخصص و ایجاد
یک شیوه زندگی یکسان برای همه کادرهاى حزبی، بود. مخالفین اظهار می داشتند که این
شیوه‌ها در یمن جنوبی قابل اجرا نیست، زیرا مشکلات عظیم مادی که رژیم با آن مواجه است از
یک سو و فساد اداری توأم با قوم و خویش گرائی از سوی دیگر، نه تنها مانع دستیابی به این
برنامه‌ها شده بلکه به فجایع بیشتری خواهد انجامید. این درگیری‌ها در مقیاس کوچکتر
یادآور مشاجرات " سرخ‌ها" در برابر " متخصصین" در انقلاب فرهنگی چین و پاکس مکسهای
کوبای چه‌گوارا در برابر طرفداران برنامه ریزی به شیوه شوروی، می باشد. ربیع علی، همچون
مانو چه‌گوارا در تاریکی به دنبال آلترناتیو می گشت ولی شواهد نشان داد که به چیزی دست
نیافت.

شکست ربیع علی شاید امیدی به آغاز مرحله نوینی از وحدت و یکپارچگی حزب
سوسیالیست یمن را - که چهار ماه بعد تشکیل شد - همراه داشته باشد. مشاجرات
حزبی، در واقع، تادوسال بعد همچنان ادامه داشت. محمد سعید (Said) عبد الله،
رهبر مقتدر و وزارت امنیت کشور در ۱۹۷۹ از مقام عزل و به اتیوپی تبعید شد. وی متهم به
تخلفات قانونی و ایجاد درگیری های فزاینده میان اعضای حزب در شمال و جنوب یمن
گردید. او که یک یمنی شمالی بود مقصر عمده مشکلاتی که کشور با آن مواجه است شناخته شد.
سپس در آوریل ۱۹۸۰، دبیرکل متنفذ حزب سوسیالیست و رئیس جمهوری دموکراتیک خلق
یمن، عبد الفتاح اسماعیل، از سمت های خود معزول و جایش را نخست وزیر وقت، علی ناصر
محمد، گرفت. دلائل عزل وی نظیر آنهایی بود که در مورد ربیع علی مطرح گردید. عبد الفتاح
به وفاداری بیش از حد به الگوی توسعه شوروی و اتکا بیش از حد به کمک های اقتصادی آن
کشور - که غالباً هم ناکافی بود - متهم گردید. همچنین از وی به عنوان کسی که از ارتباط

با توده‌ها جهت کسب خلاقیت‌های مناسب، بسیار فاصله گرفته است، یاد می‌شد. بنظر می‌رسید که گرچه شوروی‌ها سقوط عهد الفتاح را تأیید نکردند ولی پس از حوادث آوریل ۱۹۸۰ با کمک‌هایشان و نیز رسیدگی به پاره‌ای از شکایاتی که یمنی‌ها ابراز کرده بودند، عکس‌العمل نشان دادند. آینده قضاوت خواهد کرد که دسته‌بندی‌های ۸۰-۱۹۷۸ پایان بحران درون حزب سوسیالیست یمن خواهد بود و یا اینکه درگیری‌های بیشتر به تضعیف حزب در رهبری دولت خواهد انجامید. وجود مشکلات اساسی و عدم توافق‌های ضروری در مسائل سیاسی حاکی از آن است که مرحله تحولات گروه‌بندی ناسیونالیستی گذشته هنوز کامل نشده است.

ابعاد بین‌المللی

جمهوری دموکراتیک خلق یمن از آغاز پیدایش درگیری جنگ با سایر کشورهای عرب منطقه بوده است. هدف درگیری این کشورها انهدام نظام اجتماعی یمن جنوبی بوده است، از سوی دیگر رژیم یمن جنوبی نیز نیروهای انقلابی در آن کشورها را تحریک و حمایت می‌کرد. کلید سیاست خارجی یمن جنوبی، موضع‌گیری‌اش نسبت به یمن شمالی است؛ اینکه یمن شمال و جنوب - کشور واحدی است (نظیر ویتنام، کره و آلمان که در نتیجه درگیری میان کاپیتالیسم و سوسیالیسم تجزیه شده‌اند و یا مانند سومالی و کامرون که در نتیجه رقابت میان امپریالیست‌ها تقسیم شده و بعدها پس از استقلال بار دیگر بصورت کشور واحد در آمدند). بنظر می‌رسد که تجربه یمن آمیزه‌ای از این دو و پیرویه باشد: نخست، تقسیم کشور بین امپریالیسم انگلیس و عثمانی در قرن ۱۹م، و دوم، تجزیه کشور میان رژیم انقلابی در جنوب و رژیم دست راستی کاپیتالیستی در شمال که از جانب عربستان سعودی حمایت می‌شد. رژیم یمن شمالی انقلاب ۱۹۶۲ را غصب کرد، و وظائف تجدید وحدت در یمن، که مستلزم اجرای برنامه انقلاب ۱۹۶۲ در شمال بود، در ارتباط با رهبری جنوب، معلق مانده است. یمنی متحد و یکپارچه در صورتی می‌تواند به لحاظ اقتصادی به حیثیت ادامه دهد که شمال هم به سهم خود کشور پرجمعیتی نباشد - که با ۹ میلیون نفر پرجمعیت‌ترین کشور شبه جزیره عربستان بشمار می‌آید. جنگ میان دو یمن در سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۹ رخ داد، و در هر دو بار به توافق‌هایی در راه گام به گام وحدت دو کشور انجامید. وحدت دو یمن پیش از هماهنگی و نظام اجتماعی آنها قابل تصور نیست، اما دیاکتیک وحدت، که بین همکاری در سطح دو دولت و حمایت از نیروهای مخالف در قلمرو یکدیگر نوسان داده کار محوری سیاستمداران یمن جنوبی است.

عدن از چریک‌های کشور همسایه - عمان - حمایت کرده است، و تنها بطور متناوبی با عربستان سعودی روابط حسنه داشته است: تلاش‌های پیگیر عربستان برای رویگردانی

یمن جنوبی از شوروی و فشار بر این کشور در جهت اجازهٔ بازگشت مالکین و بازگانشان تبعیدی و بازگرداندن اموالشان بی‌شرم مانده است. مناسبات جمهوری دموکراتیک خلق یمن با بقیه جهان عرب و به‌ویژه عراق، آشفته بوده است. کشور اخیر بعضی‌های طرفدار خود را دهررد و یمن علیه NLF و متحد ینش برمی‌انگیخت. متحد اصلی یمن جنوبی در منطقه اتیوپی است: اگرچه آن کشور در مورد اریتره از مذاکرات صلح جانبداری می‌کند تا یک راه‌حلی نظامی، اما از انقلاب اتیوپی در مجموع استقبال کرده است.

موضع گیری بین‌المللی جمهوری دموکراتیک خلق یمن در جهت نزدیکی هرچه بیشتر به کشورهای کمونیست بوده است. از اواخر دهه ۱۹۶۰ بطور فزاینده‌ای روابط نظامی، سیاسی و اقتصادی خود را با اتحاد شوروی و متحد ینش گسترش داده است. اکثر کمک‌های نظامی و تجهیزات از اتحاد شوروی می‌رسد و کشورهای بلوک شوروی بطور گسترده‌ای در پروژه‌های توسعه و عمران کشور شرکت دارند. کوبا نیز نقش مهمی ایفاء می‌کند: میلیشیا و نیروی هوایی را آموزش می‌دهد و تعداد زیادی دکنر و متخصص فرهنگی فراهم می‌کند. هزاران یمنی در کشورهای اروپای شرقی و کوبا آموزش دیده‌اند و ساختمان‌نویس حزب و دولت برپایه این نسل جدید پرسنل با کیفیت در حال شکل‌گیری است.

جمهوری دموکراتیک خلق یمن، علی‌رغم نزدیکی کلی با اتحاد شوروی همواره دقت داشته است تا مناسباتش با چین را همچنان حفظ نماید. چینی‌ها بزرگترین کارخانه (کارخانه ریسندگی در منصوره) را در یمن جنوبی ساخته‌اند، به علاوه یک جاده ۳۱۵ مایلی که عدن را به مگلا مربوط می‌کند و یک بیمارستان مجهز با کارمندان چینی در ناحیه کراتر Crater در عدن. تکنیسین‌های چینی روز به روز نزد مردم یمن محبوب‌تر جلوه می‌کنند.

از آنجاکه رژیم در نخستین سالهای استقلال خود را در معرض خطر نابودی می‌دید، بنابراین کاملاً روشن است که چرا به جهان کمونیست روی آورد. جالب‌ترین سؤال این است که با توجه به این واقعیت که مارکسیسم - لنینیسم ملی‌گرایان عرب را دیکال در سالهای آخر دهه ۱۹۶۰ از لحن ضد رومیونیستی (یعنی ضد روسی) برخوردار بود و گرایش سیاسی به چین داشت، چرا یمن جنوبی بیشتر به شوروی روی آورد تا چین؟

نخستین دلیل اینکه هدف رژیم یمن جنوبی بقاء خود بود و تنها قدرت نظامی شوروی می‌توانست - چه به لحاظ تهیه سلاح و چه آموزش افراد - به این هدف یاری رساند، و پشتیبانی از نیروی هوایی و دریایی اش را تضمین نماید. دوم اینکه چرخش به راست سیاست خارجی چین از اوائل دهه ۱۹۷۰ بسیاری از یمنی‌ها را از توهم درآورد. نقطه عطف این چرخش شاید حمایت چین از نمری رئیس جمهوری سودان در اقدام رهبران حزب کمونیست، در جولای ۱۹۷۱ بود، اما به رسمیت شناختن هایل سلاسی در ۱۹۷۰، شاه ایران در ۱۹۷۱ و سلطان قابوس در ۱۹۷۸ جای‌شکی در این جریان باقی نگذاشت. عامل سوم، نفوذ

یک گروه کوچک کمونیستی (اتحاد دموکراتیک خلق "PDU") در خود یمن جنوبی بود که در مجموع بیشتر به شوروی نزدیک بوده است تا چین و پیوستن تدوین شده به NLF صفوف طرفداران اتحاد شوروی را تقویت کرد. و بالاخره دلیل چهارم، که نباید به آن کم بها داده شود، عدم انطباق نسبی الگوی چین برای یمن جنوبی است. اعتماد به نفس، یک استراتژی اقتصادی عملی نیست. هنگامی که NLF به قدرت رسید کادوهایش راه‌گونه‌ای تربیت کرده بود که پس از استقلال از مخاطرات نوع انقلاب فرهنگی به دور باشد.

حال در اینجا اگر انتقادی به نقش شوروی وارد باشد، درباره کمک‌های غیرنظامی اش که بسیار ناچیزند، می‌باشد، و اینکه شوروی در برابر کمک به تحول اقتصاد کشور— نظیر آنچه در کوبا انجام داده است— تعهد روشنی نکرده است. نشانه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد یمن جنوبی، از هنگام تأسیس حزب سوسیالیست یمن، در مناسبات خارجی شوروی از درجه نسبتاً بالاتری برخوردار گردیده است و از ۱۹۸۰ کمک‌های اقتصادی بیشتر در دریافت کرده است. اما شواهد فعلی حاکی از آن است که این انتقاد (به شوروی) وارد است. روس‌های یمن جنوبی را یک کشور سوسیالیستی تلقی نمی‌کنند بلکه آن را "در راه گذار به سوسیالیزم" می‌دانند. آنها در باره مشی سیاسی "حزب سوسیالیست یمن" اظهار نظری نمی‌نمایند، هم چنین درباره امکانات عملی توسعه اقتصادی یمن جنوبی تردید دارند.

نتیجه

هرگونه کوشش برای توصیف خصلت فرامسئول اجتماعی یمن جنوبی انسان را با مشکل تعریف سوسیالیزم و فقدان مشخصات مورد توافق آنچه که سوسیالیزم را ایجاد می‌کند— در خود مارکسیسم— روبرو می‌سازد.

در اینجا نمی‌خواهیم به این بحث بپردازیم و کافی است اشاره شود که به سوسیالیزم به مثابه یک مرحله گذار بین سرمایه‌داری و کمونیزم که مشخصه اصلی دارد، برخورد می‌شود: الف) بخش اصلی ابزار تولید سوسیالیزه شده باشد، و ب) یک سیستم دموکراسی در سطح دولت و محل کار وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، مجموعه‌ای از شرایط سیاسی و اقتصادی— اجتماعی وجود داشته باشد. از این دیدگاه روشن است که یمن جنوبی یک کشور سوسیالیستی نیست، و البته حزب سوسیالیست یمن هم چنین ادعایی ندارد. برعکس، در مدارک رسمی اش اشاره می‌کند که: "انقلاب در جمهوری دموکراتیک خلق یمن در حال گذار از یک مرحله دموکراتیک ملی است و هدفش گشایش راه گذار به ساختمان سوسیالیزم است." (۱۷) گرچه یمن جنوبی هنوز یک کشور سوسیالیستی نیست، ولی اشتباه است که آن را کمونیستی سرمایه‌داری تلقی نمائیم: عناصری از سرمایه‌داری هنوز وجود دارند، همانطور که تاحدی

کمتر عناصری از جامعه پیش سرمایه‌داری، بویژه در حوزه ایدئولوژی، به چشم می‌خورد. اما نمودهای اساسی جامعه سرمایه‌داری، یعنی مالکیت خصوصی ابزار تولید و امکان تراکم سرمایه خصوصی، براققتصاد یمن جنوی مسلط نیست - ندر عمل و ندر رقانون، صنعت، کشاورزی و تجارت خارجی زیرکنترل دولت است: ۶۰٪ تولیدات صنعتی و مالکیت تمامی زمین‌ها متعلق به بخش دولتی است، تعاونی‌های خدمات بتدریج جای خود را به تعاونی‌های تولید می‌سپارند، و تقریباً همه تجارت خارجی در کنترل دولت است. بخش خصوصی در رستمتی از صنایع، کشاورزی و تجارت داخلی هنوز وجود دارد. به هر حال واقعیت این است که برخلاف سایر تجربیات "سوسیالیزم عرب" در اینجایزمنه برای انباشت سرمایه خصوصی - حتی در قانون - بسیار اندک است: کادریهای حزبی گرچه از امتیازات واقعی برخوردارند ولی نمی‌توانند از آنها استفاده نمایند و یاپولهای را که بدلیل موقعیتشان به دست می‌آورند در جهت تراکم و یا کنترل تولید بکار گیرند. قانون اساسی نوین ۱۹۷۸ به وضوح مشخص می‌کند که دولت باید نقش هدایت‌کننده در اقتصاد ایفاء نماید - گرچه تمامی سرمایه خصوصی را در کنترل خود نداشته باشد. اگر روند کنونی به تراکم سرمایه خصوصی زیر پوشش کنترل دولتی، بیانجامد - چیزی که در آینده امکان خواهد داشت - در این صورت این امر نشانه برگشت قطعی روند‌های موجود و تحول شرایط عینی و قانونی مالکیت در جامعه یمن جنوبی خواهد بود. بنابراین می‌توان گفت که گرچه جمهوری دموکراتیک خلق یمن به صورت یک جامعه سوسیالیستی در نیامده است ولی تا آنجا که به سیستم مالکیت مربوط می‌شود، مسلماً شیوه تولید سرمایه‌داری در این کشور مسلط نیست: بلکه این یک فورماسیون در حال گذار است که هم علائم سرمایه‌داری و هم سوسیالیزم را در خود دارد.

دومین بخش تعریف سوسیالیزم به چگونگی اجرای دموکراسی مربوط می‌شود: چنین چیزی در یمن جنوبی وجود ندارد و طبق شواهد موجود اجرای دموکراسی به مفهوم کامل آن ممکن نخواهد بود. حد بالاگری از دموکراسی سیاسی مسلمانان کشور را می‌پذیرد، ولی آنچه در مورد یمن جنوبی برجسته است پیش شرط‌های عینی برای اجرای کامل چنین دموکراسی می‌باشد - و این هم در رابطه با تصمیمات محل کار و هم در ارتباط با نیازهای سیاسی وسیع‌تر جامعه معنی دارد. این پیش شرط‌ها عبارتند از: سطح معینی از رشد نیروهای تولیدی به طوری که آموزش و فرصت لازم برای فعالیت‌های سیاسی تعمیم یابند (۱۸)، از بین بردن ساخت‌های سرمایه‌داری و پیش سرمایه‌داری درون جامعه، درجه‌ای از امنیت بین‌المللی برای فرماسیون اجتماعی، و بالاخره آمادگی توده‌ها برای گذار به سوسیالیسم. هم به دلائل مربوط به درون جامعه یمن جنوبی و هم در ارتباط با اوضاع بین‌المللی و منطقه‌ای که کشور با آن مواجه است، هنوز هیچ یک از شرایط به‌اندازه کافی برای سوسیالیزم فراهم نشده‌اند. در سیاست نیز مانند اقتصاد، گذار به شکل بالاتری از سازمان و جامعه

نمی‌تواند صرفاً با اراده و خواست عملی گردد - هراندازه که بسیج توده‌ها هم‌بالا باشد .
لازمه این امر وجود پیش شرط‌های عینی است که تحقق آنها خارج از اراده نیروهای سیاسی
می‌باشد . حال ، چنین محدودیت‌های عینی در زمینه اجرای دموکراسی نفی تمامی اشکال
دموکراسی را توجیه نمی‌کند ، بلکه صرفاً بیانگر مشکلات رسیدن به سوسیالیسم در چنین
وضعیتی است .

این الزامات عینی به توضیح رابطه یمن جنوبی با مدل کوبا کمک می‌کند ، و اینکه گرچه
این کشور در مسیر کوبا حرکت کرده ولی هنوز هیچ چیز مانند کوبا بدست نیآورده است .
در هرد و کشور گرایش ناسیونالیستی رادیکال ، در نتیجه تحولات خود انقلاب و دگرگونی با
نیروهای ضد انقلاب در خارج ، به‌گرایشی با اهداف سوسیالیستی تبدیل گردید . در هرد و
مورد ، گروه‌های کمونیستی شهری - سابقاً جدا و حتی دشمن یکدیگر - (مانند PDP و PSP)
در یک حزب ادغام شده و با اتحاد شوروی ارتباط برقرار کرده‌اند . هرد و کشور یک مرحله
اولیه تجربیات تاحدودی اتوپیائی در سیاست داخلی و خارجی را پشت سر گذاشته‌اند که
منجر به بازگشت جدی‌شد و تأثیر معکوسی داشت ؛ پس از سال‌ها ناخشنودی از سیاست‌های
مسکو ، هرد و رژیم مواضع خود را رها کرده و به مقلدین وفادار خط شوروی تبدیل شدند .
این بیانگر شکست درازمدت رادیکالیسم آنها در ایجاد یک مدل مستقل است . چنین روندی با
کنارگذاشتن عناصر تجربه‌گرا و کثرت‌گرا و کثرت ، همراه بود (سالم ربیع‌علی و چه گوآرا) .
هرد و کشور از وخامت رشد اقتصادی و اجتماعی ، تحت تأثیر جاذبه‌ی مصرف‌زدگی کشورهای
همسایه رنج می‌برند - میامی در نمونه کوبا و کشورهای نفت‌خیز در نمونه یمن جنوبی . در هر
د و کشور مراکز شهری رویه افزایشی وجود داشت که به‌هنگام قطع ارتباطات بین‌المللی شان
رویه انحطاط جدی بودند - از جمله عدن و هاوانا . و اکنون هرد و رژیم به دلیل تاریخ
مبارزات طولانی گذشته‌شان از حمایت میهن پرستانه‌ای برخوردارند . مهمتر از همه اینکه د و
کشور نشان دادند که در شرایط مشخص امکان گذار از مرحله ناسیونالیسم رادیکال به
سوسیالیسم را دارند - سوسیالیسمی کاملاً جدا از سرمایه‌داری و ولتی تحت عنوان " راه سوم "
و یا " سوسیالیسم " از نوع بسیاری از کشورهای جهان سوم . تفاوت‌های میان این د و کشور
نیز واجد اهمیتند . کوبا با همه مشکلاتش کشوری است به مراتب ثروتمندتر از یمن جنوبی ؛ درآمد
سوانده ۹۷۸ (برابر ۸۱۵ دلار) یعنی د و برابر یمن جنوبی) بود . میزان باسواد ی ،
پرسنل فنی و آگاهی توده‌ای به مراتب بالاتری دارد ، و عناصر ایدئولوژیکی پیش سرمایه‌داری در
کشور واقع‌نشده‌اند - برخلاف یمن جنوبی . مشکلات منطقه‌ای کوبا در مقایسه با
مشکلاتی که یمن جنوبی در شبه‌جزیره عربستان با آن روبرو است ، ناچیزند .

بنابراین شرایط پیشرفت یمن جنوبی در راه گذار به سوسیالیسم کدامند ؟ می‌توان
حد اقل سه شرط ویژه را در اینجا بیان کرد : نخست توسعه اقتصاد ملی همگام با بالا رفتن

سطح بهداشت ، فرهنگ و اعتماد سیاسی . این امر هم به عوامل داخلی — نظیر اکتشاف نفت — و هم به کمک های بین المللی بستگی دارد .

دوم ، لازمه توسعه اقتصاد ملی ، رشد نرُم های سیاسی آزاد تر در درون کشور است — چه در داخل حزب سوسیالیست یمن بطور اخص و چه در رابطه میان حزب و توده ها بطور اعم . این امر بخودی خود رشد اقتصادی را به دنبال نخواهد داشت ، و همانطور که در کشورهای اروپای شرقی دیده می شود ، سطوح بسیار بالاتر تولید کاملاً با فقدان نرُم های دموکراتیک سازگارند . البته تا وقتی کمک های اقتصادی شوروی ادامه یابد ، تقویت مجدد کنترل سیاسی تمرکز یافته به وسیله حزب سوسیالیست یمن بخوبی انجام خواهد گرفت . و بالاخره شرط سوم اینکه ، پیروسی حرکت به سوسیالیسم مستلزم دگرگونی هایی در جو منطقه در ارتباط با جمهوری دموکراتیک خلق یمن خواهد بود ، بطوریکه در مجموع خطرات ناشی از ناامنی و فشارهای ایدئولوژیک بر مردم کاهش یابد و این کشور بتواند بدون اتکا زیاد به شوروی با سایر کشورهای جهان سوم ارتباط برقرار نماید . دست آورد های قابل ملاحظه انقلاب یمن جنوبی مشکلات عظیمی را که هنوز کشور با آنها دست به گریبان است پنهان نمی کند .

ح . حامد

- ۱- این مقاله مبتنی بر تحقیقاتی است که طی سه دیدار از یمن جنوبی در سالهای ۱۹۷۰، ۱۹۷۳ و ۱۹۷۷ صورت گرفته است. نخستین روایت در MERIP REPORTS، شماره ۸ چاپ شد. از همه آنان که روایت اولیه را خوانده و آن را مورد نقد قرار داده‌اند - Rubin Murray و Maxine Moluneux، Helen Locknet، Perry Anderson سپاسگزارم. برای اطلاع از جزئیات بیشتر درباره زمینه تاریخی انقلاب یمن جنوبی به کتابم *Arabia Without Sultans*، انتشارات پنگوئن، ۱۹۷۴، بخش سوم، مراجعه‌نمائید.
- ۲- جزئیات به ترتیب زیر است: بندر عدن ۷۵۵۵ نفر، مشاغل ساختمانی ۱۲۷۸۹ نفر، تعهدات صنعتی ۱۳۳۰۰ نفر، بازرگانی عمده‌فروشی و خرده‌فروشی ۱۰۷۱۴ نفر، ادارات، پلیس و ارتش ۱۸۲۳۱ نفر، خدمات داخلی ۱۷۰۰۰ نفر، سایر موارد ۱۳۸۵ نفر. منبع از: M. S. Hassan, Report to the People's Republic of South-Yemen on: Guidelines for Industrial Planning and Policy, Adan, 1970, P. 6.
- ۳- رشد نیروهای تولیدی آنقدر محدود بود که تولید، به هنگام استقلال، فقط به ۴٪ تولید ناخالص ملی می‌رسید و بقیه شامل خدمات و مالیه انگلیسی بود. شرح جالبی از بخش آزاد بندر واقع در تپه‌های غرب خلیج عدن وجود دارد. بالا پیشگاه جدید نفت در بوریکا کارگران محلی را استخدام کرده بود. در فاصله پنج مایلی دهکده فحوم قرار دارد که مردم همچون هزار سال پیش در کلبه‌های حصیری زندگی می‌کنند.
- ۴- بهترین کتاب موجود برای مطالعه وضعیت زمین‌های پست ساحلی یمن: Abdalla S. Bujra, The Politics of Stratification: A Study of Political Change in a South Arabian Town, Oxford, 1971. بررسی Bujra از شهری در بخش شرقی بنام حضرموت: بررسی جداگانه‌ای از بخش غربی یمن جنوبی که در آن جمعیت متراکم تر است. و جنبش چریکی از هر جای دیگر قوی‌تر بود - موجود نیست.
- ۵- دلیل افزایش پنبه در اواخر دهه ۱۹۴۰ از دست رفتن ذخائر هند پس از استقلالش، بود. انگلستان طرح مشابهی در سطح وسیع‌تر برای منطقه "جزیره" سودان داشت.
- ۶- امامان یمن بر بخشی که امروز یمن شمالی را تشکیل می‌دهد و بر قسمت اعظم بخش غربی یمن جنوبی در اوایل قرن ۱۹ م. حکمرانی داشتند. ویژگی‌های کلی مشرقی‌در زندگی یمنی‌ها - در لهجه‌های محلی، طرز لباس و غذا خوردن، مصرف ماده مخدره "کات" و غیره - به چشم می‌خورد. نخستین جنبش ملی‌گرای نوین از موضع لیبرالی با امام‌ها مخالف

بود ، و پس از شکست شورش در ۱۹۴۸ به عدن گریخت . این یمنی های آزاد یخواه نهادگان جنبش رادیکال در هردو بخش یمن شمالی و جنوبی هستند .

۷- از ۱۹۶۳ انگلستان منبع مالی و ارتش ذخیره برای کمک به سلطنت طلبان شمال محسوب می شد ، و این خود دلیل دیگری بود که مصر به سازمان زیرزمینی جنوب کمک نماید . یمن جنوبی ها مسلمانان سنی از شاخه شافعی اند - نظیر ساکنین جنوبی و مرکزی یمن شمالی . اما سلطنت طلبان پیرو زیدیه شاخه ای از شیعه بوده اند .

۸- درباره تاریخ جنبش ناسیونالیست عرب ، رجوع شود به : Walid Kazziha, Revolutionary Transformation in the Arab World, London, 1975.

۹- منبع : وزارت صنایع و برنامه ریزی ، عدن . این آمار بسیار کمتر از آمار ۲۷۰۰۰ مربوط به بانک جهانی است . شاید دلیل تفاوت آن باشد که بانک جهانی کارگران افزارمند را نیز به حساب آورده است .

۱۰- بررسی بانک جهانی ، صفحه ۵ .

۱۱- New York Times, 7 July, 1980.

۱۲- " مفهوم فرهنگ سیاسی " اساساً در چهارچوب علوم سیاسی - با تعبیر تاریخی و غیر ماتریالیستی - ایده آلیستی توسعه یافت . به هر حال ممکن است این مفهوم در ارتباط با عوامل تاریخی و اجتماعی که ارزش های سیاسی موجود را می سازند اصلاح شود . در این صورت قابل درک است که بقای فرهنگ سیاسی در نتیجه تعصبات جنسی ، قبیله ای و قومی جوامع پس از انقلاب است .

۱۳- مجازات تخلفات مالی بسیار سنگین است . در نوامبر ۱۹۷۷ ، مردی که متهم به اختلاس ۶۲۲۰۰۰ دینار یمنی (کمتر از ده هزار دلار) از هتل مکلآ شده بود به ۲/۵ سال زندان محکوم گردید و برای همیشه از شغل رسمی محروم شد (به نقل از الشراوه ، شماره ۲۶۷ نوامبر ۱۹۷۷)

۱۴- آمار قابل مقایسه برای یمن شمالی ۲۵٪ و ۳٪ بودند . منبع :

World Development Report, 1980, p.154. Maxine Molyneux

۱۵- " زنان و انقلاب در جمهوری دموکراتیک خلق یمن "

Feminist Review, no.1. London, 1979, State Policies and the Position of Women Workers in the PDRY, ILO, 1982, Article 1.

۱۶- BBC Summary of World Broadcasts, Part 4, 16 October 1980.

۱۷- Constitution of the PDRY, October 1987. Article 1.

۱۸- به عنوان یک پاد زهر برای تحلیل های تاحدودی بیش از اندازه بدبینانه ، که در چپ غالباً متداول است ، شاید این اظهار نظر لندن بی جان باشد که گفته است : " آدم

بی سواد از سیاست به دور است." این نظر ممکن است مطلقاً مردود باشد: مردم بیسواد
مسلمانی توانند شورش کنند، اما قادر به ساختن یک جامعه نوین نیستند، فراهم گشتن
پیش شرطهای سیاسی و اقتصادی لازم برای گذار به سوسیالیسم بستگی به رشد فرهنگ توده‌ها
دارد.

مشخصات اصلی یمن جنوبی

نام رسمی: جمهوری دموکراتیک خلق یمن (از زمان استقلال در ۳ نوامبر ۱۹۶۷ تا
۱۹۶۹ "جمهوری خلق یمن جنوبی" نامیده می‌شد).
جمعیت: ۱/۸۴ میلیون نفر (در ۱۹۷۹).
پایتخت: عدن با ۲۷۱۵۹۰ نفر (در ۱۹۷۷).
وسعت: ۳۳۳ هزار کیلومتر مربع، که ۰/۷٪ آن زمین‌های قابل کشت، ۲۷٪ مراتع و
۷٪ جنگل. بخش وسیعی از این کشور را مناطق کوهستانی و بیابانی تشکیل می‌دهد.
زبان رسمی: عربی.
عضویت در سازمان‌های بین‌المللی: سازمان ملل، IMF، اتحادیه عرب، اتحادیه اسلامی
و OMEA (بعنوان عضو همکار)

ساخت سیاسی کشور

قانون اساسی: در اکتبر ۱۹۷۸ (پس از لغو قانون اساسی ۳۰ نوامبر ۱۹۷۰) به
تصویب رسید.
عالی‌ترین مرجع قانونگذاری: شورای عالی خلق (با ۱۱۱ عضو).
عالی‌ترین ارگان اجرائی: شورای وزیران (با ۱۹ عضو).
رئیس کشور: پرزیدنت علی ناصر محمد که در آوریل ۱۹۸۰ به این سمت انتخاب گردید.
نخست وزیر: علی ناصر محمد از اوت ۱۹۷۱.
حزب حاکم: "حزب سوسیالیست یمن" که در اکتبر ۱۹۷۸ قانونی شد.
دبیرکل حزب: علی ناصر محمد که در آوریل ۱۹۸۰ به این مقام منصوب گردید.
اعضا: حزب: ۲۶ هزار نفر (۳/۵٪ کل جمعیت بالغ در ۱۹۷۷).
نیروهای مسلح: ۲۳۸۰۰ نفر (۵٪ کل نیروی کار در ۱۹۸۰)، علاوه یک میلیشیای
خلق با ۱۰۰۰۰۰ عضو (۱۲٪ کل جمعیت بالغ کشور).

- تراکم جمعیت : ۵/۶ نفر در هر کیلومتر مربع
- رشد جمعیت : ۱/۹٪ (در سالهای ۷۸-۱۹۷۰).
- جمعیت در سن کار (۱۵ تا ۶۴ ساله) : ۵۱٪ (۱۹۷۸).
- جمعیت روستائی : ۳۷٪ (۱۹۸۰).
- گروههای زبانی : اکثراً عربی ، و اقلیت های هندی و سومالیائی .

فرهنگ و بهداشت

سیستم آموزشی : دوره ۱۲ ساله دبستان و دبیرستان مجانی است - اگرچه برای همگان قابل دسترس نیست . هدف آموزش برای سال ۱۹۸۵ آن است که در ۶ ساله دبستان همگانی شود .

- ثبت نام در دبستان : ۱۸٪ کودکان در سن دبستان در ۱۹۷۶ ثبت نام شده اند. (I)
- ثبت نام در دبیرستان : ۱۹٪ جوانان در سن دبیرستان ثبت نام کرده اند . (II)
- ثبت نام در آموزشگاههای عالی : ۰/۱٪ واجدین شرایط (۱۹۷۶) (c)
- سوادآموزی بزرگسالان : ۲۷٪ (۱۹۷۸) .
- متوسط عمر : ۴۴ سال (۱۹۷۸) .
- میزان مرگ و میر کودکان زیر ۷ سال (هر ۱۰۰۰ نفر) : ۱۱۴ نفر (۱۹۷۷) .
- میزان مرگ و میر جوانان بیش از ۷ سال (هر ۱۰۰۰ نفر) : ۳۱ نفر (۱۹۷۷) .
- تعداد تختخواب بیمارستان : ۸۱۰ عدد (۱۹۷۷) .
- میزان آب بهداشتی در دسترس : برای ۲۴٪ جمعیت (۱۹۷۵) .
- میزان برق در دسترس : برای ۲۲٪ کل جمعیت ، ۱/۶٪ برای روستا (۱۹۷۵) . (c)

اقتصاد

- تولید ناخالص ملی : معادل ۷۷۰ میلیون دلار آمریکا (در ۱۹۷۸) .
- سرانه تولید ناخالص ملی : ۴۲۰ دلار (در ۱۹۷۸) .
- سرمایه گذاری ناخالص داخلی بر پایه درصد تولیدات ناخالص داخلی : ۴۱٪ (۱۹۷۷) . (c)
- بودجه کشور بر پایه تولید ناخالص ملی : ۵۰٪ (۱۹۷۷) . (c)
- هزینه دفاعی بر پایه کل بودجه کشور : ۱۹٪ (۱۹۷۷) . (c)

تولید ناخالص داخلی (در ۱۹۷۶) (c)

در بخش کشاورزی : ۱۳٪

ماهیگیری : ۹٪

صنایع مانوفاکتور : ۱۹٪

خدمات : ۵۹٪ (III)

کل نیروی کار شاغل : ۴۷۶۰۰۰ (۱۹۷۹) ، که ۲۵٪ در خارج از کشور کار

می کردند (در ۱۹۷۶) . (c)

در بخش کشاورزی و ماهیگیری : ۶۰٪

صنعت : ۲۱٪

خدمات : ۱۹٪ (۱۹۷۸) .

ساخت مالکیت

صنعت : بخش ملی شده و مؤسسات در مالکیت دولت ۶۰٪ ارزش محصول (۱۹۸۰) ،
بقیه واحدهای صنعتی یا مالکیت خصوصی دارند و یا مالکیت های مختلط (با ۵۱٪ سهم
دولت) .

کشاورزی : کلیه اراضی ملی گردیده اند. تعاونی ها ۷۰٪ مساحت زیرکشت را در اختیار
دارند (IV)، و مزارع دولتی ۱۰٪ (۱۹۸۰) . مالکیت چارپایان (واز جمله گاوهای متعلق به
صحرا نشینان) بطور عمده در مالکیت خصوصی قرار دارند .

ماهیگیری (به ارزش ناخالص سال ۱۹۷۶) : تعاونی ها ۲۶٪ ، ماهیگیران منفرد ۹٪
شیلات ۱۶٪ ، و مالکیت های خارجی ۴۹٪ (c)

املاک اجاره ای : قانون اصلاحات ارضی سال ۱۹۷۰ ملکیت زمین های آبیاری شده را به
۲۰ آکر (۸/۲ ha) و مالکیت زمین های غیرآبیاری شده را به ۴۰ آکر (۱۶/۳ ha) محدود کرد.
محصولات عمده : گندم و پنبه .

وسعت مناطق آبیاری شده : ۵۶ هزار یعنی معادل ۲۵٪ کل اراضی قابل کشت
می باشد - ۷۵٪ از این اراضی زیرکشت حبوبات قرار دارند .
خودکفائی محصولات غذایی : ۶۵ - ۶۰٪ (۱۹۷۷) .

مصرف تجاری :

سرانه : معادل Kg ۵۲۳ ژال .

سوخت مایع : ۱۰۰٪ .

واردات خالص : ۱۱۴٪ .

شاخص رشد (c)

- تولید ناخالص ملی : ۷٪ (۱۹۷۳-۷۷)
- سرانه تولید ناخالص ملی : ۵٪ (۱۹۷۳-۷۷)
- صنعت مانوفاکتور : ۷٪ (۱۹۶۹-۷۶)
- پالایش نفت : ۱۳-٪ (۱۹۶۹-۷۶)
- کشاورزی : ۲٪ (۱۹۷۳-۷۶)
- ماهیگیری : ۶/۵٪ (۱۹۷۳-۷۶)
- تولید سرانه موادغذائی : ۰/۶٪ (۱۹۶۹/۷۱-۷۹)

تجارت خارجی و انتگراسیون اقتصادی

درصد تولید ناخالص ملی	واحد به یک میلیون دلار آمریکا	منبع عمده ارز خارجی (۱۹۷۸)
۳۵	۲۵۶	وجوه ارسالی کارگران خارج از کشور :
۱۷	۱۲۳	کمکهای خارجی (وام و کمکهای بلاعوض) :
۵	۳۹	صادرات (کالا) :
—	۱۳	نفت تصفیه شده :
۵۰	۳۶۷	واردات (کالا) :

صادرات عمده : ۱۷٪ ماهی ، ۳۷٪ نفت ، ۸٪ پنبه ، ۸٪ قهوه (۱۹۷۷) (c) .
واردات عمده : وسائل نقلیه و ماشین آلات ۳۵٪ ، موادغذائی ۲۳٪ ، نفت ۱۸٪

(c) . (۱۹۷۷)

(۷) طرف های عمده تجاری بترتیب: ژاپن ، انگلستان ، شوروی و ایتالیا (۱۹۷۵-۷۷) (c) .

مقصد صادرات : کشورهای صنعتی ۳۵٪ ، کشورهای در حال رشد ۵۱٪ ، کشورهای

سوسیالیستی ۱۰٪ . ذخیره پولی صادرات نفت ۴٪ (۱۹۷۸) .

میزان دیون خارجی: ۳۴۹ میلیون دلار آمریکائی (۱۹۷۸) (c) معادل ۴۷/۵٪ تولید

ناخالص ملی (VI).

کشورهای عمده وام دهند: کشورهای عربی ۴۲٪ ، شوروی ۲۳٪ ، چین ۱۴٪ IDA،

۹٪ و سایر کشورهای سوسیالیستی ۱۳٪ (۱۹۷۷) (c)

سهم خدمات دیون خارجی: ۱/۷٪ (۱۹۷۸) .

میزان کمک خارجی: ۴۳٪ کل بودجه کشور در ۱۹۷۷ . جمع مهالغ پرداختی در

۷۷-۱۹۶۹ به ۲۵۰ میلیون دلار آمریکائی - چه بصورت وام کوتاه مدت و یاد راز مدت

- بالغ گردید . از این مبلغ ۱/۳ آن سهم کشورهای سوسیالیستی بود . مبلغ ۱۱۳ میلیون

دلار بصورت کمکهای بلاعوض و اکثراً از طرف کشورهای عربی دریافت گردیده است . (c)

سرمایه‌گذاری خارجی: ساخت اقتصادی ۱۹۷۸ کشور با شرایط معینی اجـازـه

سرمایه‌گذاری می‌داد . بطوری که اقدامات مشترکی در زمینه صید ماهی و استخراج نفت انجام

منابع

a) Fred Halliday, Arabia Without Sultans, Part 3, London, 1974.

b) Richard Nyrop, Area Handbook for the Yemens, Washington DC, 1977.

c) World Bank, People's Democratic Republic of Yemen, A Review of Economic and Social Development, Washington DC, 1979.

d) Robert Stookey, South Yemen, London, 1982.

e) Moshe Efrat, "The People's Democratic Republic of Yemen:

Scientific Socialism on Trial in an Arab Country", in Peter Wiles

ed. The New Communist Third World. London, 1982.

- I - رجوع شود به متن . سهام ناخالص (د ۱۹۷۷ به درصد) : ۱۰۰،۷۷ — برای مردان ۵۴ برای زنان .
- II - رجوع شود به متن . سهام ناخالص (۱۹۷۷ به درصد) : ۰،۲۶ .
- III - خدمات مشتمل بر فعالیت های بندر .
- IV - با مدیریت تعاونی خدمات یا تولید .
- V - تنها تجارت غیرنفتی .
- VI - هزینه شده و غیرهزینه شده .

یمن جنوبی : کرنولوژی

- ۱۸۳۹ - اشغال بندر عدن از سوی نیروهای انگلیسی .
- ۱۸۶۹ - گشایش کانال سوئز .
- دهه ۱۹۰۰ - گسترش نظام تحت الحمايه به زمین های ماورای ساحل .
- ۱۹۴۸ - پیدایش نخستین جنبش ناسیونالیستی یمنی در یمن شمالی .
- ۱۹۵۰ - ۲ - ناسیونالیست های عدن خواهان حکومت خود مختاری می شوند .
- ۱۹۵۶ - تأسیس کنگره اتحادیه کارگری عدن ، با طرفداری از مصر و سازماندهی یک سری اعتصابات در کشور .
- ۱۹۵۹ - ۶۳ - استقرار فدراسیون جنوب عربی .
- ۱۹۶۲ - انقلاب و جنگ داخلی در یمن شمالی ، تهاجم سرپازان مصری ، و شکل بندگی حزب سوسیالیست خلق از سوی اتحادیه های کارگری عدن .
- ۱۹۶۳ - استقرار جبهه آزادی بخش ملی (NLF) در یمن جنوبی ، و آغاز جنگ چریکی در زمین های ماوراء ساحل یمن جنوبی .
- ۱۹۶۵ - گشایش نخستین کنگره NLF در یمن شمالی ، جنگ چریکی در عدن .
- ۱۹۶۶ - PSP (حزب سوسیالیست خلق) و دیگر سازمان ها با حمایت مصر جبهه رهائی بخش یمن جنوبی اشغال شده (Flosy) را تشکیل می دهند .
- ۱۹۶۷ - عقب نشینی نیروهای انگلیسی از ماورای ساحل ، جنگ داخلی میان فلوسسی و NLF ، انگلستان در ۳۰ نوامبر قدرت را به NLF واگذار می کند .

- مارس ۱۹۶۸ - تشکیل چهارمین کنگره NLF پس از خلع از نیروهای چپ، نخستین اصلاحات ارضی .
- ژوئن ۱۹۶۸ - چپ قدرت را به دست می گیرد ، در اکتبر رژیم عدن رابطه اش را با آمریکا قطع می کند ، در نوامبر : ملی کردن تمامی بانکها و شرکت های بیمه انجام می شود .
- ۱۹۷۰ - دومین اصلاحات ارضی .
- ۴ - ۱۹۷۱ - نخستین برنامه سه ساله ، در ۱۹۷۱ عدن از حالت بندر آزاد خارج می شود .
- ۱۹۷۲ - تمام اموال اجاره ای ملی اعلام می شود ، تشکیل پنجمین کنگره NLF استقرار کمیته های دفاع خلقی و ملیشیا را تصویب و به اجراء می گذارد ، سپتامبر: نخستین جنگ مرزی با یمن شمالی آغاز می شود و به دنبال آن قرارداد تریپولی درباره وحدت د و کشور .
- ۱۹۷۴ - تصویب قانون حمایت خانواده ، نخستین کنگره اتحادیه عمومی زنان یمنی ؛ توقف مهاجرت .
- ۸ - ۱۹۷۵ - برنامه پنج ساله اول .
- اکتبر ۱۹۷۵ - پیوستن سازمان اتحاد د موکراتیک خلق (PDU) و حزب پیشتازنه NLF و تبدیل جبهه ملی به یک سازمان سیاسی واحد د رکشور .
- ۱۹۷۶ - استقرار روابط سیاسی با عربستان سعودی .
- مه ۱۹۷۷ - دولت پالا پیشگاه نفت انگلیس را بر اساس قرارداد فی مابین تحویل می گیرد .
- ژوئن ۱۹۷۸ - بحران رژیم ، اعدام رئیس جمهوری سالم ربیع علی ، ود ر اکتبر : تأسیس کنگره حزب سوسیالیست یمن (YSP) .
- ۸۳ - ۱۹۷۹ - برنامه پنج ساله دوم .
- فوریه ۱۹۷۹ - آغاز د و مین جنگ میان د و یمن ، قرارداد کویت در زمینه وحدت د و کشور .
- ۲۰ نوامبر : سالگرد پیمان دوستی و همکاری با اتحاد شوروی .
- نوامبر ۱۹۸۰ - ریاست جمهوری عبدالفتاح اسماعیل ، علی ناصر محمد به سمت دبیر کلی می رسد ، گزارشی از اکتشاف نفت .
- اکتبر ۱۹۸۰ - تشکیل کنگره فوق العاد YSB . تأسیس دفتر سیاسی نوین و کمیته مرکزی .
- فوریه ۱۹۸۱ - اعدام صالح محمد مطیع وزیر خارجه پیشین و عضو دفتر سیاسی به اتهام جاسوسی برای عربستان سعودی .

● فاجعه در یمن جنوبی - يك ارزیابی مقدماتی

فرد هالیدی

ارزیابی اولیه

احزاب سوسیالیست حاکم بر کشورهای فقیر جهان سوم تنش های اجتماعی و اختلافات سیاسی را چگونه می توانند حل و فصل کنند؟ این مشکل در ۱۳ ژانویه ۱۹۸۶ که طوفان ویرانگر جنگی داخلی یمن جنوبی را فراگرفت، حزب سوسیالیست یمن را باشکست رویرو ساخت. بین این ضربه و فروپاشی وحدت جنبش نیوجول در گرانادا که به همان نسبت تأسف بار بود تشابهاتی موجود است، البته متفاوت بودن وضعیت جغرافیائی - سیاسی و منطقه ای مانع از آن شده که در یمن نتایج باب طبع ریگان حاصل شود.

دولت یمن جنوبی حاصل مبارزه ای پیرومند علیه حاکمیت استعمار بریتانیا در سال ۱۹۶۷ بود. جمعیتی حدود ۵ و ۶ میلیون نفر در سرزمینی زندگی می کنند که عمدتاً غیرقابل کشت و فقط حدود ۲۰ درصد آن مزرعی و یک درصد آن زیرکشت است. توسعه مناطق کشاورزی به دلیل نبود آب تقریباً ناممکن است. بعد از انقلاب دوبار در این کشور اصلاحات ارضی صورت گرفت، و بیشتر زمین ها به مزارع اشتراکی دولتی تبدیل شد (۶۰ مزرعه اشتراکی و پنج مزرعه دولتی). تحت قوانینی به مراتب محدودکننده تر از آنچه مثلاً در اتحاد جماهیر شوروی اجرا شد، کار بر روی پاره ای از مزارع کشاورزی خصوصی مجاز گردید. علیرغم تلاش در جهت خودکفائی، فقط حدود نیمی از مواد غذایی مورد نیاز در داخل کشور تأمین می شود. فقدان سرمایه گذاری و نبود مدیر و متخصص کشاورزی مسائل حادی را، مخصوصاً در بخش دولتی که مقادیر زیادی از سرمایه گذاری ها به هدر رفته، بوجود آورده است. در سال ۱۹۸۴ از ۲۴ مزرعه دولتی کشت غلات تنها در مزرعه سودآور بود. از اواخر سالهای دهه هفتاد ماهیگیری به عنوان تنها بخش غیر صنعتی که می توان با موفقیت به توسعه آن پرداخت گسترش یافت. ماهی به صادرات عمده کشور چه به شوروی و چه به شرق دور تبدیل شد. درآمد سرانه در سال ۱۹۸۲ چهار صد و شصت دلار بود. در سال ۱۹۸۵ کشاورزی ده درصد محصول و

۴۲ درصد اشتغال را به خود اختصاص می‌داد. در مورد صنعت ارقام به ترتیب شانزده درصد و یازده درصد بود.

در طول هجده سالی که از حیات دولت یمن جنوبی می‌گذرد، این کشور همواره کانون مبارزه بین انقلاب و ضد انقلاب در منطقه بوده است. اما یمن جنوبی از طریق پیوند نزدیک و مداوم با اتحاد جماهیر شوروی به نوعی امنیت دراز مدت دست یافته است. از لحاظ سیاسی اتحاد شوروی معتقد بوده است که صحبت از گذار به سوسیالیسم در کشوری با چنان نعم طبیعی اندک، بیسوادی فراگیر، کمبود فراوان کادر متخصص و غیره مطلقاً زود رس است. اتحاد شوروی از همان آغاز با آنچه ماجراجویی داخلی نامش نهاده مخالف بوده است. و از رعایت احتیاط، هماهنگی با اسلام، لیبرالیزه کردن اقتصاد، ایجاد مناسبات مشروط با دولت کشورهای نفت خیز و کاهش نظارت بر دهقانان و ماهیگیران جانبداری نموده است. بنابراین، نظرات شوروی همواره متعادل تر از بسیاری جریانات سیاسی یمن جنوبی چه در رابطه با مشی اجتماعی داخلی و چه در رابطه با سیاست خارجی بوده است. استدلال آنها این است که در دراز مدت تلاش برای "عادی سازی" روابط با سعودی‌ها و عمان بهتر از پشتیبانی از جنبشهای مخالف رژیم های این نواحی است و موقعیت امپریالیسم را تضعیف خواهد کرد.

شوروی در پی آن بوده است که خود را بیش از حد درگیر سیاست داخلی یمن جنوبی نکند و فقط در چند سال اخیر یعنی تحت حکومت علی ناصر نظرات هرد و کشور پیرامون چند و چون سیاست داخلی و خارجی به یکدیگر نزدیک شده است. مسکوطی هجده سال گذشته حدود دویست و هفتاد میلیون دلار به یمن جنوبی کمک کرده است. این مبلغ معادل یک سوم کل کمک‌های دریافتی یمن از زمان استقلال تا کنون بوده است. علاوه بر شوروی، چین (۱۳۳ میلیون دلار) دیگر کشورهای سوسیالیستی، دولت عربی و آژانس های بین المللی نیز به یمن جنوبی کمک کرده اند.

شوروی در یمن جنوبی نیروی نظامی یا پایگاه به مفهوم منطقه تحت حاکمیت خود ندارد. اما معادن بندر رقابل کشتیرانی و محل بارگیری مطمئن تری از بنادر دیگر در منطقه است و شوروی بی تردید امکانات اطلاعاتی نیز در آنجا دارد.

حزب حاکم

حزب حاکم یمن جنوبی در سال ۱۹۶۳ به عنوان جبهه رهائیبخش ملی تأسیس گردید. این حزب جنگ چریکی علیه بریتانیا را در سال ۱۹۶۸ با پیروزی به پایان برد و در سال ۱۹۷۸ به حزب سوسیالیست یمن تغییر شکل یافت. این حزب بیست و شش هزار عضو دارد که بیست درصد آنها نظامی اند، کمتر از پانزده درصدشان از طبقه کارگر (با معیارهای حزبی)

و باقیمانده اغلب دهقان ، روشنفکر و مأموران حزبی گوناگونند .

این سازمان مهر فرقه‌گرایی را در طول حیات خویش برپیشانی داشته است. نخست این که جبهه رهائی بخش یمن خود به اندازه جبهه‌رهائی بخش آنگولا و زیمبابوه گرفتار فرقه‌گرایی بود ، پیروزی NLF در سال ۱۹۶۷ تنها علیه بریتانیان بود بلکه همچنین علیه جبهه برای آزادی یمن جنوبی (FLOSY) نیز بود . جبهه برای آزادی یمن جنوبی رقیب جبهه‌رهائی بخش ملی و گروهی متمایل به مصر بود و وحدت با آن ناممکن . اختلاف بین این دو سازمان آمیزه‌ای بود از مسائل شخصی ، سیاسی و منطقه‌ای و در اثر آن طرفین بیش از مبارزه علیه بریتانیاد ر جنگ با یکدیگر نیرو از دست دادند .

از بدو استقلال بین جناح شبه‌ناصری به رهبری رئیس جمهور قحطان الشعبی و آنانکه "چپ" مارکسیست - لنینیست" محسوب می‌شدند رقابت وجود داشت . گروه اخیر در یک کودتای بدین خونریزی در ۲۲ ژوئن ۱۹۶۹ به قدرت رسید . (قحطان الشعبی تا هنگام مرگ در سال ۱۹۸۰ در خانه‌اش تحت نظر بود .) جبهه سپس روند تغییر شکل به " حزب طراز نوین" را آغاز کرد و از آنچه مدل لنینی محسوب می‌داشت تبعیت نمود . جبهه سپس باد و گروه سیاسی کوچکتر که یکی بعثی طرفدار سوریه و دیگری بنام اتحاد یهد مکراتیک توده‌ای که طرفدار حزب کمونیست شوروی بود وحدت کرد . این اتحاد از پاره‌ای جهات شبیه اتحاد بین جنبش فیدل کاسترو و حزب سوسیالیست خلق کوبا (Partido Socialista Popular) بود با این تفاوت که حزب سوسیالیست خلق کوبا نیروی سیاسی به مراتب بزرگتری از اتحاد یهد مکراتیک توده‌ای یمن بود .

در سال ۱۹۷۸ در رست قبل از گشایش کنفرانس YSP (حزب سوسیالیست یمن) درگیری فرقه‌ای دیگری اتفاق افتاد . در بیست و شش ژوئن ۱۹۷۸ رئیس جمهور سالم ربیع علی کوشید تا قدرت را در مقابل اکثریت کمیته مرکزی به دست بگیرد . سالم ربیع علی اگرچه به معنی دقیق کلمه مائوئیست نبود ، مخالف حزبی سنتی و موافق جنبش خود بخودی بود . او طرفدار انتصاب افراد ، نه بر مبنای کاردانی که بر مبنای اصول سیاسی بود و در سالهای نخستین دهه هفتاد کوشید تا از انقلاب فرهنگی چین در یمن جنوبی تقلید کند . نتایج این کوشش فاجعه‌بار بود . با این حال او رهبری محبوب با پیروانی بیش از رهبرانی که او را در سال ۱۹۷۸ (شکست دادند باقی ماند .

مردی که در سال ۱۹۷۸ رئیس جمهور شد عبد الفتاح اسماعیل بود . کمتر از دو سال در این مقام بود که به علت وعده و وعید بیش از حدی که بخاطر پیمان دوستی با اتحاد جماهیر شوروی داده بود و سوء مدیریت اقتصادی در آوریل ۱۹۸۰ برکنار شد . مخالفین او با طعنه به او هرچسب خمینی می‌زدند ، یعنی فقیه و مفسر قوانین مذهبی . مخالفین او را مارکسیستی جزئی که در کتاب غرق شده بود ولی از نظر فنی و مدیریت

ناتوان بود می دانستند . اواسط دهه شصت عبدالفتاح ضرورت پیروی از خطی مارکسیست — لنینیستی را اعلام کرد . منظور او مبارزه علیه " خرده‌بویژواری " بود . این مبارزه از طرفی علیه تجارکوچکی بود که شکوفائی‌عدن بدانها بستگی داشت و از طرف دیگر علیه کسانی بود که او آنها را " کولاک های " روستا می نامید . این نظرات جزئی پیرامون توسعه اجتماعی و اقتصادی به سستی می توانست او را در اداره امور مملکت به طرز مطلوبی یاری دهد . با این وجود بسیاری به او وفادار ماندند . او به اتحاد جماهیر شوروی تبعید شد ولی توانست در سال ۱۹۸۵ به کشور بازگردد . او چهره برجسته‌ای بود که در ژانویه گذشته جنبش راعلیه دولت رهبری می کرد و در همین درگیری نیز کشته شد .

جانشین عبدالفتاح در سال ۱۹۸۰ علی ناصر محمد بود که تا بحران ژانویه در قدرت باقی ماند . تنش های مداوم پنج سال گذشته نشانگر آن است که فرقه‌گرایی که نه تنها درگیری های بین چپ و راست بلکه اتحاد ها و جریانات گوناگون سیاسی را بوجود آورد ، بیماری مبتلا به حزب سوسیالیست بوده است . از ریشه های این فرقه‌گرایی دوشکل متفاوت رادیکالیسم را می توان نام برد : یکی گرایش بومی یعنی و دیگری رادیکالیسم کتابی و سنتی تر . ریشه انقلاب بیشتر در گرایش اول نهفته است و گرایش دوم که خود را بیشتر " مارکسیست — لنینیست " سنتی می داند در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد نضج گرفت .

نظارت ها و بازارها

در زمان ریاست جمهوری علی ناصر ، این گرایشات متضاد ظاهرا پیرامون روابط یمن جنوبی با اتحاد شوروی یا چین از یکدیگر فاصله نمی گرفتند بلکه برسر دو مسئله ای که نسبتا به یکدیگر مربوط بودند با یکدیگر درگیر می شدند : مشی اقتصادی داخلی و مشی سیاسی معطوف به منطقه .

مسئله عمده داخلی چنین بود : توسعه اقتصادی کشور تا چه حد به کاهش نظارت دولت نیازمند است ؟ ده سال نخست حکومت بسیار متمرکز اقتصادی نتایج چندانی ببار نیاورد . با کاهش نظارت دولت در اواخر دهه ۷۰ و هشتی پیش از آن تحت حکومت علی ناصر محمد در دهه هشتاد سطح زندگی بالا رفت . کمک های خارجی زیاد شد ، به تجار آزادی عمل بیشتری داده شد ، دهقانان اجازه یافتند چندین محصول مختلف را به قیمت هائی تا ۱۵ درصد بیشتر از قیمت بازارهای دولتی بفرشند و نظارت بفرش ماهیگیران نیز کاهش یافت . این مورد مشابه بازارهای کاملاً آزاد گلخوزهای اتحاد شوروی نبود . این لیبرالیزه کردن حساب شده بود و نه چیرگی بیشتر .

همچنین تلاش شد تا کارگران یعنی مقیم خارج برای فرستادن پول بیشتر به کشور

تشویق شوند . این کارگران احتمالا یک سوم جوانان توانای یمن جنوبی را شامل می‌شوند . آنها سالانه بیش از سیصد میلیون دلار پول به یمن می‌فرستند که معادل شصت تا هفتاد درصد کل ارز خارجی است که یمن جنوبی بدست می‌آورد . به عنوان مثال در سال ۱۹۸۲ ، در مقابل بیست و یک میلیون دلار صادرات ، رقم واردات هفتصد و چهل و هفت میلیون دلار بود . کمک کارگران یمن مقیم خارج تنها محدود به کسب ارز خارجی نبود بلکه شامل واردات کالا های مصرفی نیز بود . در سن سی و پنج سالگی این کارگران فرسوده می‌شدند و کارگران جوانتری که در جستجوی کار به خارج می‌روند ، می‌بایستی جای آنها را بگیرند .

یکی از علل تنش های سیاسی لیبرالیزه کردن اقتصاد بود . افزایش درآمد بخش خصوصی ، کارمندان حزبی را عصبانی کرد . نتیجه این شد که طرح قدیمی ازدیاد مزایای حزبی مطرح شود . در اواسط دهه هفتاد فروشگاههای مخصوص برای اعضای کمیته مرکزی ترتیب داده شد . سپس امتیاز دستیابی به پاره ای کالاها و حق ویژه بیشتر برای آنچه افراد می‌توانند از سفر خارج با خود بیاورند به آنها داده شد . مأموران دولتی نیز امتیازات ویژه بدست آوردند تا کالا هایی که می‌توان با ارز خارجی خریداری کرد را بخرند و تهیه مطبوع ، دستگاه ویدئو و اتومبیل شخصی تهیه کنند . این تحولات در تمامی سطوح حزب انجام گرفت . در اواسط دهه هفتاد ارتش توسط شوروی ها باز تجهیز شد و رهبری سابق تصمیم گرفت با فروش اسلحه های قدیمی به قاچاقچیان مرز سعودی و خرید توپو تا از آنها از شرسلاح های مازاد انگلیسی خلاص شود . سلاحها به احتمال زیاد به دست مجاهدین افغانی که محتملا تنها مرد می‌در دنیا هستند که در بی جایگزینی سلاح های لی انفیلد (Lee Enfield) هستند رسید . این تحولات در جامعه ای بسیار کوچک و قابل رویت شکاف ایجاد کرد . وقتی همه فقیر بودند تنش های سیاسی کم بود ، هنگامیکه کالا های بیشتر در دسترس مردم قرار گرفت رقابت بالا گرفت .

در کنار این مسائل باید به نیروهای طبقاتی مختلف در داخل و خارج توجه داشت . مشخصا گروه های اجتماعی ای در داخل وجود داشتند که چنین تحولاتی را باعث گسترش نفوذ خود می‌دانستند و مهاجرین و حکومت های خارجی ای نیز بودند که بی بردند که این تحولات تجارب سوسیالیستی را نابود خواهد کرد . درست همانطور که مردمی که در هاوانا زندگی می‌کنند از " میامی " باخبرند ، عدنی ها نیز از سطح بالای زندگی مردم در خلیج آگاهند : چنین آشنائی خاص کارگران مهاجر نبوده بلکه شامل توده ای که می‌تواند برنامه های تلویزیونی یمن شمالی را ببیند نیز می‌شود . این برنامه ها تصویری آید ه آلی از زندگی در یمن شمالی نشان می‌داد .

بدین ترتیب کاهش نظارت اقتصادی بی تردید تنش های اجتماعی را به همراه داشت به همانگونه که در اواخر دهه هفتاد در کوبا چنین شد و تا آنجا که علی ناصر این سیاست را پیش

میبود، اختلاف درون حزبی متوجه او بود. در همین حال دامنه فساد در محافل رسمی نیز گسترش یافت. در همین منشاء مبارزه درون حزبی به روابط بادول همسایه مربوط میشد. در استان ظفار در عمان ده سال جنگ وجود داشت (از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵) و با عربستان سعودی برخورد های موری. تنها در این اواخر بود که دولت یمن جنوبی بادول همسایه روابط سیاسی برقرار کرد. تا آنجا که به عربستان سعودی و عمان مربوط میشود، شک نیست که دولت یمن جنوبی می بایست شیوه های زندگی با همسایگان محافظه کار خود را پیدا کند. اما در مورد یمن شمالی، یمن جنوبی تا سال ۱۹۸۲ از جنبه دموکراتیک ملی یعنی اخلاف جمهوری خواهان رادیکال دهه شصت حمایت کرد. بود. تصمیم به قطع کمک به شورشیان و شتاب برای عادی کردن روابط با دولت صنعا، اسکان در هزار شورشی یمن شمالی در اردوگاههایی در یمن جنوبی راهبند نبال داشت و این خود بدین شک شرایط داخلی را هرچه وخیمتر و مبارزه بیست ساله انقلاب با ضد انقلاب را منعکس نمود.

هرکدام از این تغییرات سیاسی در داخل اتهام به خیانت راهبهمراه داشت. در مورد عمان و یمن شمالی نمی توان چنین اتهاماتی را تأیید کرد. جنبش های انقلابی این دو منطقه اساسا شکست خورده بودند. قطع کمک به جنبش اریتره خود موضوع متفاوتی است: این تغییر سیاست تحت عنوان همبستگی با انقلاب اتیوپی انجام شد اما در حقیقت عملی بود بر مبنای اصل سیاست روز (رآل پولیتیک Realpolitik). مطبوعات غربی و وسائل ارتباط جمعی کشورهای عربی به گسترش تنش های داخلی از طریق تبلیغ وسیع "گشایش در روزه ها" به سوی غرب توسط علی صبری کمک کردند.

زنجیره رویدادها

اختلاف و مشاجره بر سراققتصاد و سیاست خارجی در چهارچوب قدرت سیاسی بسیار متمرکز که در آن همه بفرمان رئیس جمهور پست های حاشیه ای دارند به سادگی قابل حل و فصل نیست. در چنین شرایطی خصومت های شخصی بروزی کند. وقتی عبدالفتاح در بهار سال ۱۹۸۵ از شوروی بازگشت نقش صرفا تشریفاتی ای که آنها برایش در نظر گرفته بودند را نپذیرفت.

عامل قبیله ای نیز حائز اهمیت است. در یک جامعه دهقانی علائق قبیله ای باقی می ماند و حتی به زندگی شهری گسترش می یابد زیرا اغلب ساکنین شهرها از نخستین نسل های مهاجر هستند. بسیج برای حزب و ملیشیا، گارد موری و امثال آن بر مبنای ملاحظات قبیله ای صورت می گیرد و آثار آن در مناقشات اخیر دیده می شد.

اولین علامت حتمی بحران سیاسی اخیر در ماه ژوئن ۱۹۸۵ در جریان انتخابات مربوط

به کنگره سوم حزب سوسیالیست یمن که در اکتبر منعقد گردید مشاهده شد. در این انتخابات طرفداران علی ناصر محمد پست های مورد اختلاف را به خود اختصاص دادند و مخالفین آنها عبدالفتاح و دیگران شروع به اعتراض و پخش اسلحه در میان طرفداران خود نمودند. نتیجه این شد که تنش های سیاسی، شخصی و قبیله ای بر روی مبارزه بر سر پست های حزبی متمرکز شد.

ما زنجیره دقیق رویدادهایی که به آشوب های خونین و غم انگیز ژانویه سرعت بخشید را دقیقاً نمی دانیم. نمی دانیم چه کسی اول شلیک کرد و چرا؟ عدن، جاییکه جنگ عمدتاً در آن متمرکز بود غارت شد. اما این مبارزه نمونه سنتی مبارزه ساکنین روستاها علیه شهر نبود، حتی اگر نتیجه غیر عمد چنین بنظر رسیده باشد. از لحاظ جغرافیائی بنظر می رسد علی ناصر حمایت پایگاه منطقه خود، داتینا، (Dathina) را به همراه داشته باشد و مخالفین پیروزمند او حمایت مناطق شمالی و شرقی عدن و نیز پشتیبانی عملی چریک های NDF یمن شمالی را. بنظر می رسد علی ناصر از حمایت نیروی دریائی و اکثریت نیروی هوائی نیز برخوردار بود اما ارتش چند پاره می شود و نیروی زرهی در عدن بظاهر نقش کلیدی را در حمایت از اپوزیسیون بازی می کند. این نیرو توسط وزیر دفاع پیشین علی عنتر (۱۹۷۸-۱۹۸۱) بوجود آمد. گفته می شود علی عنتر زمان بروز بحران در جلسه ای که توسط رهبریت تشکیل شده بود کشته شد. قتل علی عنتر در روز نخست که گزارش آن سه چهار روز بعد به نیروی زمینی می رسد، موجب می شود تا کادرفرانسوان ارتش به وفاداری خود خاتمه دهند. بنظر می رسد این امر در مبارزه نظامی تعیین کننده بوده باشد. مطابق گزارشات، نیروی اطلاعات نیز جانب شورشیان را گرفته بود. رئیس این نیرو محمد سعید عبدالله (محسن) که قبلاً در تبعید بسر می برد اکنون به سرکار خود بازگشته است. بنظر می رسد نیروی میلیشیا بر پایه وضعیت منطقه ای چند پاره شده باشد.

در باره زد و خورد تأسف بار ژانویه نکات مبهم فراوان است. بر پایه شواهد موجود می توان نتیجه گرفت که این فاجعه را طرفین درگیر عمدتاً خود موجب شده اند. این درگیری زمانی به وقوع پیوست که کشور از زمان آزادی (۱۹۶۷) تاکنون کمترین تهدید نظامی ضد - انقلاب خارجی را به خود دیده بود.

در رابطه با مشی سیاسی علی ناصر مخالفین او همواره او را به دادن امتیازات بیش از حد به بخش خصوصی و فساد مأموران متهم کرده اند. بر اساس تمامی شواهد موجود ترازنامه سیاست های علی ناصر مثبت بوده است. بی تردید فساد و بسیاری مسائل مربوط به آن نیز وجود داشت، اما سطح زندگی بطرز چشمگیری بالا رفت و رضایت عمومی نیز افزایش یافت زیرا مردم حس کردند که منزوی نیستند. کارگران یعنی خارج نیز نسبت به شرایط داخل بیشتر اطمینان پیدا کردند. مقدار پولی که کارگران یعنی خارج به یمن میفرستادند

از مبلغ ۱۱۹ میلیون دلار در سال ۱۹۷۷ به ۳۰۷ میلیون دلار در سال ۱۹۸۲ افزایش یافت. چشم‌انداز از یاد کمک نتهنها از سوی اتحاد شوروی بلکه همچنین از جانب دول عربی و حتی بنگاه‌های بین‌المللی همچون بانک جهانی کار روشنتر بود. ثانیاً بسیاری از مقامات اصلی در دولت جدید خود بطور عمده این خط‌مشی را به پیش بردند. رئیس‌جمهور جدید، حیدر اوبویکر العطاس از سازمانگران و مذاکره‌کنندگان اصلی پیرامون برقراری روابط اقتصادی با دول عربی تولیدکننده نفت بود.

در مجموع هرزمان که اقتصاد بسیار با ضبط و ربط و نظارت شده از طرف دولت به درجاتی لیبرالیزه می‌شود، ضرورتاً مسائل گوناگون نیز به دنبال آن پیش می‌آید. این وضعیت در کوبا، لهستان و ازهمه مهمتر در چین پیش آمده است. مردم کالاهای مصرفی بیشتری خواهند خواست، فساد بوجود می‌آید و شرکت‌های خارجی برای پیشبرد پروژه‌های گوناگون از دولت امتیاز خواهند گرفت. آیا این مسائل بر خصلت اجتماعی حکومت، بر روابط اساسی مالکیت و امثال آن اثر خواهد گذاشت؟ تا کتون مدتی بدست نیامده است که نشان دهد چنین مسائل از نظر کیفی جدید در یمن جنوبی بروز کرده باشد.

در غیاب چنین شواهدی می‌بایست به دنبال منابع دقیق‌تر این برآمد سیاسی و در جستجوی تشابهات بین این بحران و بحران سیاسی جنبش نیوجول (New Jewel) در گرانادا قبل از حمله آمریکا باشیم. البته مسائل اقتصادی، مشکلات مربوط به مدیریت، مشکلات ناشی از سلیقه شخصی و عناصر فساد مطمئناً وجود داشته و در رابطه با سیستم حکومتی بسیار منضبط یمن جنوبی در این مورد مبالغه شده است. بحران یمن جنوبی مورد دیگری از مشکل سیاسی عمومی مبتلا به نظام‌های سیاسی بسیار متمرکز در حکومت‌های سوسیالیستی است. در این حکومت‌ها سیاست عمدتاً به رهبری محدود می‌شود و هر نوع اختلافی می‌تواند دامنه یابد و ابعاد انفجاری و غیرقابل مهار پیدا کند. درگیری سپس به محافل جوانان سیاسی شده اما بی تجربه و بی انضباط که به سرعت به مبارزه دامن می‌زنند کشیده می‌شود. در عدن این درگیری منجر به مرگ هزاران نفر منجمله نیمه از کل کادر رهبری رژیم شد.

ترجمه: آرمان

توضیح مترجم :

مقاله حاضر متن سخنرانی ای است که در کنفرانس احزاب و سازمان‌های کمونیست آمریکای لاتین در هاوانا، پایتخت کوبا، به تاریخ آوریل ۱۹۸۲، ارائه گشت. این کنفرانس بوسیلهٔ حزب کمونیست کوبا و نشریهٔ "مسائل صلح و سوسیالیسم" برگزار گردیده بود. "مانوئل پی‌نه‌پیرو" (Manuel Pineiro) عضو کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست کوبا است. اهمیت این مقاله در نکات مهمی است که دربارهٔ ویژگی‌های پیروان انقلاب در آمریکای لاتین، ساختارهای طبقاتی و نیروهای دخیل در انقلاب دموکراتیک توده‌ای، پیوند انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی، نحوهٔ اتحادها و ائتلاف‌ها، چگونگی مشارکت دادن توده‌ها در مبارزه، استفاده از سلاح، امر وحدت کمونیست‌ها، معیارهای وضع استراتژی و تاکتیک انقلابی و... در آن بیان می‌گردد. این نکات می‌تواند، در عین پرهیز از کمی‌کردن والگوبرداری، برای انقلاب‌بینان ایران مفید باشد.

● امپریالیسم و انقلاب در امریکای لاتین و جزایر کارائیب

مانوئل پی نه ییرو

انقلاب های آزادی بخش ملی و اجتماعی

هر دوران تاریخی نشانه‌ی خود را برانقلاب‌هایی که در آن روی می‌دهد برجای می‌گذارد. این نکته در مورد مبارزات آزادی بخش ملی نیز صادق است. لنین، براین انگاره تأکید نمود به هنگامی که گفت:

"عصر ۱۸۷۱-۱۷۸۹ برای اروپا واجد اهمیت ویژه‌ای بود. این انکار کردنی نیست. ما نمی‌توانیم حتی یک مورد از جنگ‌های آزادی ملی را درک کنیم - و چنین جنگ‌هایی به ویژه در آن دوران نمونه‌وار بوده است - مگر اینکه شرایط عمومی دوران را فهمیده باشیم." (و.ی. لنین، "کاریکاتور مارکسیسم و اقتصادگرائی امپریالیستی"، در مجموعه آثار به زبان انگلیسی، انتشارات پروگرس مسکو، ۱۹۷۴، جلد ۲۳، ص ۳۶)

پیش از دوران مونوپولی در توسعه سرمایه‌داری، انقلاب‌های آزادی بخش ملی خود بخشی از جنبش‌های ضد فئودالی بودند که محتوای بورژوا - دموکراتیک داشتند. خصلت اجتماعی این انقلاب‌ها بطور غالب سرمایه‌داری بود. در نتیجه، وظائفی که پیش‌اروی داشتند خود جزئی از توسعه جهانی نظام سرمایه‌داری به شمار می‌آمد. ما نباید این نکته را نادیده بگیریم که این انقلاب‌های آزادی بخش ملی و ضد فئودالی در چهارچوب گسترش فورماسیون اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری به وقوع پیوستند. در همان حال، همزمان، باید در نظر گرفت که هرکدام از این روندها دارای ویژگی‌هایی از آن خود بود. این ویژگیها از خصلت سلطه خارجی، شرایط خاص تاریخی، و ترکیب معین اقتصادی و جامعه - شناختی کشورهای گوناگون ناشی می‌شد. بنابراین عامل ملی نمایانگر جنبه‌های متمایز و ویژه این انقلاب‌ها بود، در حالیکه ادغام این کشورها در نظام سرمایه‌داری خصلتهای عام را به نمایش می‌گذاشت.

در واریسی تجربه‌های گوناگون از مبارزات آزادی ملی در کشورهای خود مان در قرن نوزدهم ، باید هر دو جنبه فوق را در نظر داشته باشیم . این امر ما را از خطای برابری شمردن این مبارزات با انقلاب های اروپا که در همان دوران روی داد برحذر می‌دارد .

نادرست خواهد بود اگر مابطور مکانیکی - چه آن زمان و چه اکنون - برای هر موقعیت ویژه ، بدون تمایز ، الگوی واحدی از یک انقلاب را راهنما قرار دهیم . در اینجا ، شاید بیش از هر جای دیگری ، این حکم معروف لنینی صادق است که : تحلیل مشخص از شرایط مشخص روح مارکسیسم است .

در عصر ما نیز انقلاب های آزادی بخش ملی خصائل ویژه‌ای را ظاهر ساخته‌اند . این خصلت ها از بحران عمومی سرمایه‌داری ، وجود یک نظام قدرتمند و روبه توسعه سوسیالیستی و مقابله‌ی تاریخی میان این دو نظام تأثیر گرفته‌اند . این عامل ها منشاء تفاوت های عمده‌ای است که میان مبارزات کنونی آزادی ملی و نمونه‌های همین مبارزات در مرحله‌ی ماقبل انحصار در سرمایه‌داری وجود دارد . امپریالیسم از طریق نوع جدیدی از روابط سلطه گرائی ، بهره‌کشی از ملت ها را ادامه می‌دهد - روابطی که بر سرمایه‌ی انحصاری تمرکز یافته‌است . این نکته هم صادق است که انقلاب‌هایی که در کشورهای توسعه نیافته روی می‌دهد اساساً با هدف نابودی این روابط جهت گرفته‌اند . بدین نحو ، جنبه‌ی متمایز آنها ، خصلت ضد امپریالیستی‌شان می‌باشد .

بطور همزمان ، وبخاطر این ماهیت ضد امپریالیستی ، انقلاب های آزادی ملی در عصر حاضر خود حلقه‌های پیوند در روند گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم هستند . ودقیقاً در همین جا است که مهمترین ویژگی‌های این انقلاب ها ، هم از نقطه نظر هدف ها ، ترکیب اجتماعی و وظائفشان و هم از نظر گاه سمت گیری تاریخی و استراتژیک آنها ، سرچشمه می‌گیرد . این انقلاب ها نسبت به نمونه‌های پیشین خود پیشرفته‌ترند ، و در عین حال تداوم انقلاب‌های گذشته را نشان می‌دهند که در یک جهش دیالکتیکی به اوج می‌رسد . دیرباز زود ، وبه شکل‌های کاملاً متفاوت ، شرایط مادی حاکم ، این کشورها را وادار می‌سازد تا در جهت محو بنیاد های قیادت خویش دست‌به‌عمل‌بزنند . این راه‌حل ناگزیر برای کشورهای وابسته‌ای است که به دو راهی انتخاب رسیده‌اند ، و راهی‌ای که بهره‌کشی امپریالیستی این کشورها را با آن مواجه کرده‌است .

به همین خاطر است که انقلاب‌های آزادی ملی در زمان مادارای آنچنان محتوای سرشار اجتماعی است که آنها را به رویدادهائی واجد اهمیت جهانی تبدیل کرده‌است . آنها بخشی تفکیک ناپذیر از یک روند انقلابی واحد بین‌المللی هستند که در آن تضاد بنیادی - سوسیالیسم در برابر سرمایه‌داری - خود به نوبه‌ی خویش در نتیجه‌ی پیشرفت همین انقلاب‌ها عمیق‌تر شده‌است .

مسیر ضد امپریالیستی و تمایل ضد سرمایه داری در این انقلاب ها ، آن ها را در میان نیروهای اصلی برای دگرگونی نظام بورژوازی - در کنار نظام جهانی سوسیالیستی و جنبش بین المللی کارگران - قرار می دهد .

انقلاب های ملی و اجتماعی رهائی ملی در آمریکای لاتین و جزائر کارائیب بیان روشن و از عوامل تشکیل دهندگان این شرایط عمومی هستند .

این انقلاب ها همچنین دارای خصلت هایی هستند که در رابطه با روند انقلابی کنونی در آفریقا و آسیا از اهمیت زیادی برخوردار است . انقلاب های ما ، همانند انقلاب های آسیا و آفریقا ، در مسیر تاریخی - جهانی ای که به وسیله اکتبر ۱۹۱۷ گشوده شد راه می پیمایند . آنها بخشی از جنبش های سه قاره ای توسعه نیافته راد رویاروشی با امپریالیسم شکل می دهند . اما شرایط پیشین مادی ای که بوسیله تسلط سرمایه داری در کشورهای ما بوجود آمده (سطحی از توسعه که بطور متوسط بالاتر از آسیا و آفریقا است) شرایط مساعد تری را برای پیشرفت عمیق تر و رادیکال تر انقلاب های ما فراهم کرده است . این انقلاب ها ، در مسیر دیالکتیکی خود ، در نخستین مرحله خویش وظائفی دارای محتوای دموکراتیک ، خلقی و ضد امپریالیستی تقبل می کنند . در مسیر توسعه خود ، آنها به روشنی به اجرای وظائف سوسیالیستی می رسند - وظائفی که بخش جدائی ناپذیر پروسه انقلابی آنها و منطبق بر خصلت تاریخی عام این کشور ها می باشد .

در باره این نکته اخیر ، " کار پایه برنامه ای حزب کمونیست کوبا " عنوان می کند که :

" هیچ سدی میان مرحله دموکراتیک - خلقی و ضد امپریالیستی انقلاب و مرحله ی سوسیالیستی آن وجود ندارد . در عصر امپریالیسم ، هر دو بخشی از یک پروسه واحد هستند که در آن اقدامات ملی - آزادی بخش و دموکراتیک - که آنها هم در مواردی رنگ سوسیالیستی به خود می گیرند - راه را برای اقدامات واقعا سوسیالیستی هموار می کند . عامل تعیین کننده و قطعی در این روند آن است که چه نیروی انقلاب را رهبری می کند ، چه طبقاتی قدرت سیاسی را به تصرف در می آورد . "

(به نقل از " پلاتفرم برنامه ای حزب کمونیست کوبا " ، هاوانا ، " شعبه سمع گیری انقلابی " کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا ، ۱۹۷۶ ، ص ۴۷)

به این خاطر است که جنبش های آزادی بخش ملی و اجتماعی در این قاره باید مستقیما و بی واسطه با امپریالیسم درگیر شوند . بطور اخص این یعنی امپریالیسم آمریکا ، که بعنوان نظام سلطه گریسیماوی ویژه سرمایه داری در آمریکای لاتین و جزائر کارائیب را شکل بخشیده است . علیرغم تحریفات امپریالیستی ، در اکثر کشورهای ما دولت های بورژوازی - ملی (که تشکیل آنها به بیش از صد و پنجاه سال قبل بازمی گردد) رشد کرده اند . در این کشورها تنوع بسیاری در نبردهای ملی و طبقاتی تجربه شده است . تجربه پیروزی نخستین انقلاب

سوسیالیستی در این قاره بدین شک درجه بلوغ سیاسی که این کشورها بدین رسیده‌اند را آشکار می‌کند .

در "آمریکای ما" پرولتاریا - نیروی اصلی تاریخی در جامعه نو - مهمترین نیروی اجتماعی محسوب می‌شود . این نه تنها در مورد شایستگی‌های کیفی آن بلکه در مورد حجم و اندازه این طبقه در کشورهای متفاوت منطقه صادق است ، امری که البته به هیچ وجه از اهمیت فوق‌العاده روستائیان فقیر و سایر نیروهای خلقی نمی‌کاهد . سرانجام ، یک عامل مربوط دیگر را هم ذکر کنیم : سلطه خارجی در این قاره از جانب پرودرت‌ترین نیروی امپریالیستی اعمال می‌شود ، که بخاطر منافع کلی خود برای مبارزه خصلت استراتژیستیک جغرافیائی - سیاسی قائل است . بدین لحاظ آزادی‌خلق‌های مادشوارتر - اما همچنین رادیکال‌تر و مبرم‌تر می‌گردد .

تظاهر این واقعیت‌ها به گونه‌ای متناقض در ظرف بیست و پنج سال اخیر همراه با پیشرفت‌ها و عقب‌نشینی‌ها ، متوقف نگشته است . ولی بویژه در پایان دهه گذشته و بطور افزایش یابنده‌ای در سالهای آغازین دهه هشتاد منطقه ما بالاترین سطح شعله‌ور شدن مبارزه انقلابی را در مناطق توسعه نیافته ، از جمله در مقیاس جهانی ، به‌نمایش گذاشته است .

از عواملی که مابه‌آنها اشاره کردیم ، مجموعه‌ای بدیع از وظائف دموکراتیک و خلقی از یک سو ، و تقاضاهای اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی از سوی دیگر ، پدید می‌آید که همه آنها در جهت‌گیری تاریخی سوسیالیستی انقلاب نقش بازی می‌کنند . این مجموعه‌ای از وظائف ضد امپریالیستی و آزادی‌بخش ملی در کنار تحکیم قدرت کارگران ، دهقانان و دیگر لایه‌های زحمتکش برعلیه بهره‌کشی لاتیفوندی و سرمایه‌داری است . به طرز فشرده‌ای ، آنچه که در پاره‌ای از کشورها به چشم می‌آید انطباق و درهم آمیزی پیچیده و پویائی از مبارزه طبقاتی و مبارزه ضد نواستعماری یا ضد استعماری می‌باشد . فرمانده قوا فیدل کاسترو در گزارش اصلی خود به نخستین کنگره حزب کمونیست به این شکل به تجربه کوبا اشاره کرد :

" آزادی ملی و آزادی اجتماعی ما بطور تفکیک ناپذیری پیوند خورده بود ، پیشروی ضرورت تاریخی بود ، توقف زبونی و خیانت ، که ما را دوباره به ستم‌ه یانکی‌ها و بردگان بهره‌کشان تبدیل می‌کرد . " (فیدل کاسترو : " گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا به نخستین کنگره " ، انتشارات پروگرس مسکو ، ۱۹۷۶ ، ص ۴۷)

بررسی واقعیت‌های مادی و تاریخی که شدت ، دامنه ، عمق و چشم‌اندازهای مبارزه طبقاتی کنونی در جوامع ما را توضیح می‌دهند دارای اهمیت بسیار است . این امر کمک می‌کند تا ما عوامل عینی و ذهنی که در پس بحران ساختاری کنونی سرمایه‌داری در قاره ، پدیداری روند های انقلابی گوناگون ، و رشد جنبش جنگی توده‌های خلق نهفته‌اند را باز

بحران سرمایه‌داری و روند‌های انقلابی در آمریکای لاتین و جزایر کارائیب

در کشورهای آمریکای لاتین و جزایر کارائیب ، به عنوان انعکاسی از آنچه که در واقعیت در حال اتفاق افتادن است ، بحرانی در مدل‌های سرمایه‌داری توسعه اقتصادی بوجود آمده است . طرح‌های توسعه مستقل (کوشش‌های بورژوازی ملی در کشورهای متعدد از سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ ، به همراه العثنی‌های معطوف به توسعه متأخرتر) یکی پس از دیگری ، به خاطر محدودیت‌های اختناق‌آوری که سرمایه‌انحصاری خارجی اعمال می‌کند ، با بن بست روبرو شده‌اند . با منتهی‌شدن این دستورالعمل‌ها ، تغییرهای موجود برای توسعه عملاً به یک آلترناتیو واحد کاهش پیدا کرده‌اند : یا نمایانگر (منافع) مؤسسات ماوراء ملی امپریالیستی و روابط اقتصادی بین‌المللی باید بود ، و یا بیانگر برنامه انقلابی طبقات خلق و در وهله اول پرولتاریا : یعنی سمت‌گیری سوسیالیستی . انتخاب اول در چارچوب شبکه‌ی ساختارهای سرمایه‌داری که باسلطه امپریالیستی ناحیه‌ای اعمال می‌گردد ، عمل می‌کند . این راه مستلزم بازتولید شرایط اقتصادی — اجتماعی تحریف شده و تحریف‌کننده‌ی به خوبی شناخته شده می‌باشد . همچنین این مسیر تضادهای توسعه — نیافتگی را در آمریکای لاتین و جزایر کارائیب تشدید و بغرنج‌تر می‌سازد . در اساس این راه منجر به قطبی‌شدن مبارزه طبقاتی به عنوان تظاهر ناگزیر تراکم و تمرکز سرمایه می‌شود . انتخاب دیگر (یعنی سمت‌گیری سوسیالیستی) امکان دست‌یابی به توسعه مستقل — یعنی ، توسعه حقیقی و اصل — را می‌دهد و منبعت از همان تضادهایی است که نظام‌ستمگری و بهره‌کشی بوجود آورده است . بنابراین سوسیالیسم به عنوان تنها راه‌حل تاریخی از میان برداشتن موانع بزرگ بر سر راه توسعه نیافتگی جلوه می‌کند ، موانعی که در محدود سرمایه‌داری رفع کردنی نیستند .

از سالهای دهه ۱۹۲۰ به این سمت ، اقتصاد کشورهای آمریکای لاتین و جزایر کارائیب ، به عنوان بخشی از نظام جهانی سرمایه‌داری ، محلی برای برقراری تقسیم بین‌المللی نوین کار در این نظام بوده که از جانب کشورهای رهبری‌کننده سرمایه‌داری اعمال شده است . این امر ، نخست وقبل از هر چیز ، تحکیم سلطه سرمایه بزرگ انحصاری و مالی ، که بطور قطع به محور تعیین‌کننده اقتصاد اکثر این نواحی تبدیل شده ، را باعث گردیده است . به این ترتیب ، به طوری که سابقه نداشته ، سرنوشت دگرگونی اقتصادی ناحیه به دینامیزم کلی سرمایه‌داری در مقیاس جهانی وابسته شده است . فزون بر آن ، بحران تداوم یافته‌ای که توسعه سرمایه‌داری در سالهای اخیر را دامن گرفته ، در آمریکای لاتین و جزایر

کارائیب دارای انعکاس هائی به مراتب مستقیم تر و سببانه تر بوده است .

به ندرت می توان حتی یک کشور را یافت که از تأثیرات پروسه ماوراء ملی شدن اقتصاد آمریکای لاتین و جزائر کارائیب در امان مانده باشد . برای نمونه ، این پروسه در ادغام نهائی - یا بهتر بگوئیم وابستگی ساختاری - بورژوازی کشورهای قاره به سرمایه بزرگ انحصاری و مالی منعکس گشته است .

به این نحو ، الگوی انباشت سرمایه مسترد در برپائی تقسیم کار بین المللی نوین سرمایه داری باعث پدید آمدن ادغام هرچه بیشتر اقتصاد های ملی در کشورهای پیشرفته شده است . این تقسیم کار بین المللی نوین سرمایه داری ایجاب می کند که از قبل زمینه تخصص در تولید فرآورده های از لحاظ تکنیکی پیچیده تر و تکامل علم و فن بوجود آمده باشد ، با این هدف که پیشرفته ترین نوع تکنولوژی در کنترل کشورهای امپریالیستی باقی بماند . همزمان ، بخش خدمات رشد می کند ، و دو فعالیت های انگلی اقتصاد مونیپولی افزایش حاصل می شود و این گرایش امپریالیسم را که نئین به آن اشاره کرده بود ، بار دیگر به ثبوت می رساند .

کشورهای توسعه نیافته اکنون به پله بالاتری از نردبان توسعه " ارتقاء داده" میشوند که از طریق بکارگیری شیوه های تکنیکی نوین تولید میسر می گردد . این شیوه ها به این خاطر بوسیله کشورهای صنعتی به کشورهای توسعه نیافته منتقل می شود که نیازمند تراکم نسبی بیشتری از نیروی کار می باشند . به همین لحاظ است که بکارگیری این شیوه های نوین تکنیکی در کشورهای وابسته که در آنها طبقه کارگردارای سطح دستمزد به مراتب پائین تری است ، سود مند تر است . برای همین بوده که در سالهای اخیر یکی از فورمول هائی که بیشترین حمایت سرمایه ماوراء ملی را جلب کرده بازگشت به روابط اقتصاد سرمایه داری لیبرال است . همانطور که مورد شیلی به روشنی نشان می دهد ، این راه نمایانگر بیشترین حد وابستگی به سرمایه خارجی است : تراکم و تمرکز ثروت ملی در دست سرمایه خارجی ، با همکاری سرمایه بزرگ " ملی " ، و برقراری بالاترین درجه نرخ استثمار کارگران که تاریخ ناحیه مابه خود دیده است . اشکال گوناگونی از سرمایه داری دولتی ، از جمله سرمایه داری انحصاری دولتی (که باز هم باید آن ها را ، به خاطر ماهیت جامعه ای که از آن نشأت می گیرند ، وابسته تلقی کرد) متکی بر همین اصل بکارگیری فنون جدید از طریق جلب سرمایه خارجی هستند . در مواردی هم ممکن است در نتیجه اختلاف منافع تضاد هائی با سرمایه خارجی پدید آید که می تواند کاملاً مهم بشود .

هدف ما فعلاً آن نیست که پیچیدگی های این روند را بطور گسترده بررسی کنیم بلکه فقط می خواهیم به اهمیت آن در رابطه با موضوعی که پیش رو داریم اشاره ای بکنیم . این اهمیت از تضادها و عواقب جدید پروسه مورد بحث ناشی می شود . از جمله می توان بطور اخص گرایش به سمت کاهش دموکراسی بورژوازی و استقرار رژیم های سرکوبگر نظامی را نام برد .

به گمان ما چنین عواقبی شرایط مساعد را برای فعالیت پیشاهنگان انقلابی فراهم می‌سازد. همزمان، این اوضاع از پیشاهنگان طلب می‌کند که بالاترین قابلیت نبرد در همه جبهه‌ها را به همراه درک علمی از تحولات تازه سرمایه‌داری در تظاهرات گوناگون خود هم در پهنه جهانی و هم ملی داشته باشند.

در این رابطه بد نیست به پاره‌ای از تضادها که از متن این روند پدید می‌آید اشاره‌ای بکنیم. این تضادها، به نحوی از انحاء، در اکثر کشورهای منطقه وجود دارند.

نخستین تضادی که پدید می‌آید میان ضرورت افزایش سرمایه‌گذاری به منظور توسعه در اقتصاد این نواحی است با محدودیت‌هایی که از کوچک بودن بازار داخلی ناشی می‌شود - زیرا دقیقاً این بازار زیر تسلط مونیپولی‌های خارجی است.

به نحو متناقضی، اثرات تکنولوژی مدرن که در سرمایه‌گذاری جدید کمپانی‌های ماوراء ملی بکار می‌رود از نقطه نظر بازار داخلی کشور وابسته بسیار ناچیز است. این تکنولوژی باعث اشتغال بیشتر نمی‌شود. حتی در مواردی، باز میان بردن نقش تکنولوژی قدیمی و فعالیت‌های انفرامندی، تأثیر آن بر بازار داخلی بکلی منفی است.

از سوی دیگر، کمپانی‌های ماوراء ملی، در نتیجه کنترل انحصاری قیمت‌ها، تسلط مطلق بر منابع مالی، و امکان گسترش بخاطر ورشکست رقبای، هیچ علاقه خاصی به شکستن مناسبات سنتی کشاورزی مبتنی بر لاتیفوندیسم ندارند.

در نتیجه، ساختارهای بدوی کشاورزی کماکان دوام می‌آورند، هرچند که در نتیجه عواملی که بعداً به آن می‌پردازیم تا حدودی و بطور نسبی می‌توانند از لحاظ فنی توسعه پیدا کنند. و همینطور بی‌کاری و کم‌کاری مداوم افزایش می‌یابد، که می‌توان بارزترین تظاهر آن را در شرایط غیر انسانی آلونک نشین‌های حاشیه شهری دید. هر دو عامل نامبرده، برای گسترش سرمایه‌گذاری محدودیت‌های جدی به بار می‌آورند، و این امر به نوبه خود باعث رکود بیشتر اقتصاد می‌گردد.

تضاد مهم دیگر از هدف مقداتی کمپانی‌های ماوراء ملی در کسب بالاترین میزان سود ناشی می‌شود. این کمپانی‌ها در صد دهستند که سرمایه اولیه خود را هرچه زودتر احیا کنند و سود سرمایه را بالا تربینند. سودی که آنها بدست می‌آورند در همان کشور دوباره سرمایه‌گذاری نمی‌شود. نتیجتاً، محدودیت‌های بازار داخلی کشور مورد بحث باعث می‌شود که کمپانی‌های ماوراء ملی سود خود را به طرف سرمایه‌گذاری در بازارهای جدید در کشورهای دیگر سوق دهند. این اوضاع سرچشمه تضادی است که میان نیاز کشورهای توسعه نیافته به افزایش سرمایه‌گذاری از یک سو و منافع کمپانی‌های ماوراء ملی در افزایش سود نهائی‌شان است، منافعی که از جمله فقر سرمایه و وابستگی مالی کشورهای توسعه نیافته را تعمیق می‌بخشد.

یکی از نتایج تقسیم کار بین المللی جدید سرمایه‌داری، کسری مزمن کشورهای آمریکای

لاتین در موازنه تجاری و موازنه پرداخت های خود می باشد. این کسری ها به نوبه خود مورد بهره برداری به مراتب وخیم تری از جانب " صندوق بین المللی پول " و بانک های خصوصی بین المللی قرار می گیرد. این کار با هدف سیستماتیک مجبور کردن کشور وابسته به دنبال کردن سیاستی مطابق منافع سرمایه بزرگ امپریالیستی دنبال می شود.

این نحوه توسعه جدید سرمایه داری وابسته اکنون در هم پیوندی ما و اء ملی اقتصاد ما را به بالاترین و حادث ترین سطوح خود ارتقاء داده و تقریباً همه کشورهای قاره را دربر گرفته است. از یک سو، سلطه سرمایه انحصاری و مالی، به عنوان مرکز رهبری کننده اقتصاد ناحیه، تحکیم پیدا کرده، و از سوی دیگر، اتحاد میان سرمایه خارجی و بخش هائی از سرمایه محلی، در روندی که وابستگی سرمایه در مدارج بالاتری از قیادت به الگوی انباشت امپریالیستی منعکس می شود، تشدید شده است. این دینامیس، که در مرحله فعلی بحران و کساد سرمایه داری عمل می کند، بطور قطع مراحل قبلی توسعه نسبی صنعت ملی را، که متکی بر واردات و گسترش بازار داخلی بود، به تحلیل برده است. در رهنه سیاسی، این وضع باعث پدید آمدن بحران در گروه بندی های از لحاظ طبقاتی مختلف و دارای ماهیت پوپولیستی، و نیز در نظام دولت بورژوا - دموکراتیک شده است.

در سطح طبقات گرایش بالا گیرنده های به سمت قطبی شدن ساختار اجتماعی بوجود آمده که مرزبندی های روشن تری را میان نیروهای متضاد ترسیم می کند. اگر بخواهیم صریح تر تعریف کنیم در اکثریت کشورهای ما دلبلوک طبقاتی عمده پدید آمده: نخست، طبقات و بخش هائی که بطور ارگانیک با سرمایه خارجی پیوند خورد ه اند، دوم، در ترکیب وسیع خود، اول از همه طبقه کارگر، سپس روستائیان، بیکاران و کم کاران، و بخش های روبه رشدی از جمعیت که ما آن ها را قشرهای میانی می نامیم.

بحران مدل های سرمایه داری توسعه در ناحیه به نحو برجسته تری سألای توسعه سوسیالیستی را، به عنوان تنها آلترناتیو در مقابل توسعه نیافتگی ناشی از سرمایه داری، مطرح ساخته است.

در دوده اخیر، اصلاح گرائی اقتصادی و سیاسی، سیاست های متعدد دی را برای کاهش اثرات مخرب الگوی جدید انباشت سرمایه به عمل گذاشته است. اما همه این سیاست های رفورم یکی پس از دیگری با شکست مواجه شده زیرا آنها ضعیف تر از آن بودند که بتوانند با ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حامی نظام سلطه سرمایه داری در منطقه، مقابله کنند. یکی از هدف های طرح های رفورمیستی، تخفیف دادن مبارزه طبقاتی بوده است. اما موفقیت در این مورد بسیار نادر و کوتاه مدت بوده، زیرا توده ها هنگامی که در حل مسائل بنیادی قاصر می مانند خواسته ها و وظائف خود را رادیکالیزه تر می کنند و همین امر آگاهی آنان را در مورد شیوه حل مشکلات فزونی می بخشد.

در کشورهای مختلف و در زمان های متفاوت یک حقیقت به وضوح نمایان شده :
کوشش های اصلاح طلبان تنها محدود به از میان برداشتن اقتصاد صارتی سنتی و سهیم
شدن قدرت اقتصادی با انحصارهای خارجی بوده که سعی داشته اند (در عوض) در مقابل
این انحصارها نیروی سرمایه داری دولتی را مطرح سازند . در اینجا هیچ صحبتی از استقلال ،
که خود آنها می دانند قابل حصول نیست ، نمی تواند در میان باشد . آنها وابستگی به سرمایه
خارجی را به عنوان یک پیش شرط می پذیرند و (در همان چهارچوب) سعی می کنند حد اکثر
ممکن سود را برای اقتصاد ملی ، که مدعی نمایندگی اش هستند ، بدست آورند .

لایه های اجتماعی که از این سیاست دفاع می کنند معمولاً بوروکراسی های مدنی یا نظامی
هستند که تا حدودی و موقتاً از جانب قشرهای میانی حمایت می گردند . تحت شرایط نوین ،
آنها می خواهند کارکرد بورژوازی ملی را ، که طرح هایش در دهه های ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ با
شکست مواجه شد ، به ارث ببرند . امروزه ، موقعیت مادی حاکم به نحوی است که به عواقب
منفی آن طرح ها و خاتم بیشتری می بخشد . در نتیجه ، ناتوانی آنها تنها به پهنه اقتصاد
محدود نمی شود . در زمینه سیاسی هم آنها بالا جبار محدودیت د مکرسی بورژوازی و استفاده
از مکانیسم های سرکوب دولتی را پذیرفته اند . این سیاست هالا زمه تضمین سطوح بالای
بهره کشی و فقری است که برطبقات خلق اعمال می شود .

درسالهای اخیر ، همزمان با تعمیق بحران اقتصادی جهانی سرمایه داری ، عواقب
منفی تقسیم کار بین المللی جدید سرمایه داری در منطقه نیز مشهود شده است . از جمله
می توان به شکست کوشش های اصلاح طلبانه ، از میان رفتن رژیم های بورژوازی - دموکراتیک ،
و جایگزینی آنها بوسیله حکومت های دیکتاتوری نظامی اشاره کرد . همه این عوامل نشانگر
به پایان رسیدن یک مرحله تاریخی در این قاره می باشد . همچنین ، اوضاع موجود مبین
سناریوی جدیدی برای مبارزه طبقاتی است که در آن توده ها و سازمان های انقلابی آنها اوضاع
ساعت تری را برای توسعه نبرد های خود در پیش رو دارند . این نبرد ها باخاطر ماهیت
بنیاد های مادی ای که تعیین کننده آنها است ، رادیکال تر از گذشته هستند ، و در نتیجه ،
در تظاهرات ملی جداگانه خود بسیار پیچیده تر و متنوع تر می باشند . این مبارزات دارای
یک هدف مشترک است : راه حل قطعی و نهائی برای پایان دادن به تضاد های ناشی از نظام
ستم و بهره کشی امپریالیستی ، از طریق دگرگونی های انقلابی در ساختارهای اقتصادی و
سیاسی کشورهای خود . این مسیر در حال حاضر بوسیله نیکاراگوئه و گرانادا - با آهنگ و
شکل خودشان - دنبال می شود ، در حالیکه ال سالوادور و گواتمالا نیز به شکلی نوید دهنده
از پس آنها به حرکت درآمده اند . (دولت انقلابی گرانادا به همراه رهبران "موریس بیشاب"
در اواخر سال ۱۹۸۳ بوسیله یک کودتای ضد انقلابی "چپ" از درون و سپس مداخله
نظامی امپریالیسم آمریکا همزمان با آن ، سرنگون شد - م .) کوبا ، که از لحاظ تاریخی

پیشاهنگ این راه بوده، نشاندهنده تحقق پذیری این آلترناتیو است که آنرا پیروزند انسه
دنبال می کند .

به این ترتیب ، در اواسط سالهای ۱۹۷۰ ، در آمریکای لاتین و جزایر کارائیب یک
مرحله از قطبی شدن عمیق ساختارهای اجتماعی ، تشدید رویارویی های سیاسی و تخصص
صریح و روبه افزایش میان انقلاب و ضد انقلاب فرا رسید .

بطور خلاصه ، پایه مادی پروسه های انقلابی حاضر در آمریکای لاتین و جزایر کارائیب به
وسیله تحولاتی که در روابط اقتصادی و اجتماعی کشورهای ماری داد ، به ویژه از سالهای
۱۹۵۰ به اینطرف ، بوجود آمد . این دگرگونی ها با خود سطوح - و تسهیلات - نوعی
توسعه سرمایه داری تحریف شده و تحریف کننده را به بار آورده که اگر ما بخواهیم خصلت
انقلاب های آزادی ملی و اجتماعی را درک کنیم باید آن ها را مورد توجه قرار دهیم .

رشد اقتصادی سرمایه داری در منطقه خود باعث رشد توسعه نیافتگی شده که نتیجه
تسلط امپریالیستی و عدم گسست واقعی در روابط عقب افتاده کشاورزی مبتنی بر لاتیفوندیسم
می باشد . این شرایط باعث تشدید بی وقفه تضاد میان خصلت نیروهای تولیدی و توسعه آنها
از یک سو ، و روابط تولید از سوی دیگر شده است که هر دو آنها بوسیله سرمایه خارجی ، با
همکاری بورژوازی محلی و زمینداران ، شکل می گیرند . آنچه اتفاق افتاده عبارت است از یک
پروسه شکل بندی اجتماعی - اقتصادی سرمایه داری که از طریق روابط نواستعماری تابع
سیستم جهانی امپریالیستی می باشد .

دقیقا در همین جا ماهیت تاریخی بحران فعلی در کشورهای آمریکای لاتین نهفته است
- تاریخی از این لحاظ که ، علاوه بر جنبه اقتصادی و اجتماعی ، هیچ تحول اساسی در آینده
این قاره بدون دگرگونی های ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری نمی تواند تحقق یابد .
بدین خاطر است که بحران فعلی در منطقه هم زمان و در یک وهله بحران تسلط
امپریالیستی ، روابط کشاورزی کهنه شده ، و بحران شبکه روابط تولید سرمایه داری وابسته
است . این بحران همزمان همه ایمن ساختارها در پیوند با بحران سیاسی ، قضائی و
اخلاقی می باشد . این یک بحران سرتاسری جامعه است که بوسیله اثرات منفی بحران عمومی
سرمایه داری تعمیق پیدا نموده است .

همگرایی این فاکتورها و پروسه ها خصلت تاریخی انقلاب های فعلی در قاره ما را تعیین
می کند . این خصلت نه تنها امکان تحقق شکل ها و آهنگ های متنوع گذار به سمست
سوسیالیسم ، و همچنین راه های ملی متفاوت در دسترس به مرحله مقدماتی ضد امپریالیستی
دموکراتیک و خلقی انقلاب ، را منتفی نمی دانند بلکه آن را پیش فرض تلقی می کند .
به هر حال ، مهم است که تأکید کنیم در اکثر کشورهای قاره بنیاد های مادی ای که توسعه
سرمایه داری بوجود آورده ، شرایط لازم را برای وقوع انقلاب های پیروزند فراهم کرده

است ، انقلاب هائی که به طور بی وقفه (uninterrupted) — هرچند طی مراحل — در یک پروسه واحد تاریخی به طرف سوسیالیسم حرکت می کنند .

تجارب متعددی که مردم ما در مبارزات عمیق و متنوع خود ، به ویژه از سال ۱۹۵۹ (سال پیروزی انقلاب کوبا — م) اند وخته اند عاظمی است که این امکان را تسریع می کند . از آن تاریخ ، ما شاهد سقوط جنبش های رفرمیستی بورژوا — دموکراتیک و تجارب متعدد ناسیونالیستی بوده ایم که جستجوی راه های کسب توسعه ، استقلال و خود مختاری را به دنبال داشته است . فعالیت طبقه کارگر ، همراه با پیشرفت جنبش سراسری مردم ادامه داشته است . نمونه ها و تجارب مهمی از بکارگیری انقلابی سلاح بوسیله پیش آهنگان مردم انداخته شده است . ما شاهد تجربه ای جالب و مفید برای رسیدن به سوسیالیسم در کشور شیلی بودیم . دیکتاتوری های نظامی نوع قدیم و جدید بیشتر شده . مواردی از شورش نظامیان وطن خواه و استقرار دولت های ناسیونالیست را دیده ایم . ادغام قابل توجهی از بخش های مسیحی ، مترقی و انقلابی را به مبارزه انقلابی شاهد بوده ایم . نیکاراگوئه و گرانادا ، با انقلاب های پیروزمند خود ، اعتبار و درستی راه کسب قدرت را که به وسیله کوبا گشوده شد دیگر بار به تأیید رسانده و میراث فرهنگ انقلابی قاره را غنا بخشیده اند .

این بیست و پنج سال مبارزه وفداکاری که از خون هزاران جنگنده بارور شده ، نماینده بهترین مکتب جنبش انقلابی " آمریکای ما " است . امروزه ، در کنار قطعیت های تئوریک و علمی ، در کنار تجربه های غنی ای که از زمان جنگ های استقلال اند وخته شده ، مردم ما همچنین به موقعیت های انقلابی متعددی دسترسی داشته اند که خود و نسل های گوناگون انقلابیون آنها را تجربه کرده و زیسته اند — تجاربی که از نقطه نظر درس های اساسی خود بقدر کافی گسترده و روشن بوده اند . ما مجموعه متنوعی از تجربه ها و موقعیت ها و اختیار داریم که شامل پیشرفت های غیر قابل انکار و همچنین شکست های موقتی هستند . از این میان یک حقیقت بارها و بارها به تأیید رسیده و انکار نکردنی گشته است : مسیر تاریخی به سمت سوسیالیسم منحصرأ به قانون مندی های عینی نظام سرمایه داری وابسته نیست ، در تحقق این مسیر ، پیش آهنگان انقلابی مسئولیت نخست و تعیین کننده را در پیشبرد این پروسه به دوش دارند ، و این امر نیز باید قبل از هر چیز قابل اهمیت آن ها در رهبری مردم — برای کسب قدرت سیاسی به ظهور برسد . این سؤال اصلی هر انقلاب است . این نکته جنبه های مختلفی را که باید در نظر گرفته شده و بطور صحیح در مورد شان راه حلی یافته گردد در آورده هم می آورد تا شانس آن لحظه قطعی و نهائی را فزونی بخشد — یعنی پایان یک پروسه — بخرنج و ضامن توسعه بعدی .

در میان فاکتورهای چندی که به مبارزه برای کسب قدرت پیوند خورده ، لازم است که ما اول ساختار طبقات و نیروهای اجتماعی را که بطور عینی تمایل به شرکت در انقلاب دارند بررسی

ساخت طبقات و نیروهای که موتور انقلاب محسوب می‌شوند

ما وقت زیادی صرف این موضوع نخواهیم کرد زیرا قبل از رکنفرانس ژوئیه سال ۱۹۸۰ مفصلاً به آن پرداخته‌ایم. هدف ما در اینجا، در رابطه با موضوع اصلی کنفرانس، تشخیص بازیگران اصلی صحنه مبارزه طبقاتی در قاره خودمان است.

به هنگام تحلیل ساخت طبقات نمی‌توان مبارزات این طبقات را نادیده گرفت. زیرا این مبارزات، در مسیر توسعه خود، تمامی ساختارهای جامعه را متحول می‌کند. براین اساس، نخستین عاملی که باید در نظر گرفته شود سلطه امپریالیستی است که ما آن را فاکتور تعیین‌کننده اصلی در ساختار و مبارزه طبقاتی در قاره به شمار می‌آوریم. بد نیست نگاهی به بلوک طبقات حاکم بیندازیم.

پرونده‌های مدرن سازی اقتصادی که در صفحات قبلی صحبتش را کردیم در سالهای اخیر منجر به شکل‌گیری الیگارش‌نویسی از نمایندگان جناح‌های مختلف بورژوازی بزرگ شده است. جناح‌های صنعتی، تجاری، مالی و کشاورزی. الیگارش‌نویس تابع و شریک همان استراتژی توسعه و تسلطی است که سرمایه امپریالیستی تابع و سهم‌دار آن است. هرچند مواقعی پیش می‌آید که اختلاف منافع معینی میان آن‌ها بروز می‌کند که نباید از لحاظ مبارزه تاکتیکی جنبش انقلابی نادیده گرفته شود.

عنصر دینامیک که در بلوک طبقات بهره‌کش به چشم می‌خورد بورژوازی روبه زوال متوسط یا ملی است، که به خاطر ائتلاف با بورژوازی بزرگ و شرکت‌های ماوراءالمی بطور جدی تضعیف شده است. روی هم رفته، این بورژوازی متوسط در سنتی‌ترین بخش صنعت محسود مانده — کالای مصرفی غیرقابل دوام — و بتدریج امکانات خود را برای بازتولید اقتصادی از دست می‌دهد. این وضع به معنی آن است که بخش‌هایی از بورژوازی متوسط می‌توانند به متحدین مهمی در پروسه انقلابی تبدیل شوند. اما این امر بستگی چندانی با تاکتیک‌های درست در قبال آنها ندارد و بیشتر متأثر از به هم آمیزی منافع آنها با بخش‌های معینی از اقتصاد، فاکتورهای ایدئولوژیک و وضعیت مشخص مبارزه است.

سومین عنصر در این مجموعه زمینداران هستند. در رپاره‌ای کشورهای آنها کاملاً قادر خود را که مبتنی بر کنترل زمین می‌باشد حفظ کرده‌اند. اما در رپاره‌ای کشورهای دیگر، اصلاحات متعدد سرمایه‌داری در روستاها بر موقعیت این طبقه اثر گذاشته و آن‌ها را به شکلی از اشکال تلاشی یا متحول کرده است. تقریباً در همه موارد یک بخش کشاورزی صادراتی سرمایه‌داری، یعنی صاحبان مزارع مدرن و کشاورزی صنعتی پدید آمده است. با

این وجود هنوز لایه‌های از زمین‌اران سنتی - لاتیفوندیست‌ها - همچنان به بقای خود ادامه می‌دهند که بسیاری از آنها زمین‌های خود را اجاره می‌دهند. این روند تلاشی طبقه زمیندار هنوز در بسیاری از کشورها به پایان قطعی خود نرسیده و در اکثر کشورها باشتاب و آهنگ مختلف، برحسب اوضاع هر کشور، همچنان ادامه خواهد داشت. اما لازم به تأکید است که جناح مدون‌گرا (بویژواری بزرگ کشاورزی که ذکرش رفت) در مسیر عام خود در صدد محکم کردن پیوند‌های خود با بخش‌هایی از بویژواری محلی تجاری و مالی برمی‌آید. این جناح‌های اخیر نیز، در تحلیل‌نهایی، خود را تابع منافع والگوه‌های انباشت بویژواری امپریالیستی می‌سازند که اکنون ذینفع و مرکز اصلی تصمیم‌گیری در مورد روابط بهره‌کشی سرمایه‌داری جدید در کشاورزی آمریکای لاتین می‌باشد.

باید متذکر شد که این روند تحول در روستا باعث بروز تضاد‌هایی میان بخش‌های سرمایه‌مدون‌گرا و زمین‌ارانی که از لاتیفوندیسم سنتی دفاع می‌کنند می‌گردد. این زمین‌اران در برابر بعضی از جنبه‌های رفورم و واکنش سختی از خود نشان می‌دهند، به ویژه آن رفورم‌هایی که موقعیت آن‌ها را تغییر می‌دهد. این امر نقش ارتجاعی آن‌ها را در مبارزه طبقاتی تشدید می‌کند و در بسیاری از کشورها این طبقه بخش مهمی از نیروی ضد انقلاب را تشکیل می‌دهد.

بطور خلاصه، گرایش بارزی به سمت یکدست کردن طبقات حاکم پدید آمده که پیش از این در قاره سابقه نداشته است. این ناشی از همان پروسه‌های بین‌المللی سرمایه‌داری است که صحبتش را کردیم. اما همین‌طور باید به خاطر داشت که سطوح مختلف توسعه اقتصادی در کشورها و نواحی مختلف این منطقه ما را از هرگونه تعمیم‌دهی مطلق بازمی‌دارد - مثلاً در مقایسه پاره‌ای از کشورهای آمریکای مرکزی و جزایر کارائیب با سایر کشورهای قاره. هم چنین سودمند است که متذکر شویم، به خاطر ارزش عملی برجسته آن، که تحولاتی که در نظام سرمایه‌داری در منطقه ما روی می‌دهد باعث بوجود آمدن تضاد‌هایی در داخل بلوک طبقات حاکم شده است. از این میان به تضاد‌های زیر اشاره می‌کنیم:

■ مبارزه میان بخش‌هایی از بویژواری بزرگ محلی و سرمایه‌انحصاری خارجی، وقتی که هر دو سعی دارند بهترین فرصت‌ها را در بازار بین‌المللی به چنگ آورند.

■ اختلاف منافع میان لاتیفوندیست‌ها و بویژواری بزرگ کشاورزی.

■ ستیز میان بویژواری متوسط و بویژواری بزرگ یا الگارشی نهم، و همین‌طور با سرمایه ماوراء‌طی.

■ لایه‌های میانی که خود بخشی از سیستم و حامی آن هستند ولی در همین حال خواستار رفورم و تجدید مذاکره درباره وابستگی‌شان به سرمایه ماوراء‌طی می‌باشند.

در اینجا مفید است که یک نگاه کلی به آن چیزی که قشرهای میانی نام گرفته‌اند بیندازیم. در جوامع آمریکای لاتین، شاید حتی بیشتر از سایر کشورهای سرمایه‌داری، تعریف این نیروها

کار بسیار بفرنجی است. این امر ناشی از تنوع عناصری که بخش های میانی را شکل می دهند، ثبات اقتصادی محدود بسیاری از آنها و فاکتورهای دیگر دینامیسم مبارزه طبقاتی است. اما صحیح آن است که آنها را بر مبنای جایگاه طبقاتی شان بازشناسیم. ما بر این باور هستیم که این قشرها، در خود، یک طبقه اجتماعی ارگانیک را تشکیل نمی دهند. یکی از اجزای اصلی این نیروی اجتماعی عبارت از خرد، بورژوازی شهری است که از کسبه و تجار کوچک، صاحبان حرفه و تخصص که درآمد خصوصی خودشان را دارند و از این قبیل تشکیل می شود. افزون بر این ها لایه های متعددی از مردم نظیر کارکنان دولتی، دانشجویان و دانش آموزان، کارمندان مؤسسات ملی، کارگران متخصص و صاحبان حرفه های تخصصی و غیره نیز در این شمار هستند.

وجه متمایز قشرهای میانی ناهمگنی (عدم تجانس) اجتماعی - اقتصادی آنها است که محتوای (طبقاتی) به غایت متناقض آنها را تعیین می کند. به تبع این خصلت، قشرهای میانی قادر به فرمول بندی یک برنامه تاریخی مستقل نمی باشند، و برکسی پوشیده نیست که آنها باید با یکی از طبقات جامعه وارد اتحاد شوند.

از یک سو، آنها دارای سطح زندگی مرفه تری نسبت به کارگران یدی هستند. آنها معمولاً مستعد تأثیرگیری از ایدئولوژی بورژوازی هستند و ارزش ها و انتظارات خود را از این ایدئولوژی اقتباس می کنند. بعضی از این اقشار در مقام های مدیریت در دولت سرمایه داری خدمت می کنند و به طور کامل سرمایه شده هستند.

از سوی دیگر، بسیاری از اعضای این لایه ها مزد بگیران و یا کسبه کوچک هستند که نه پیوندی با سرمایه انحصاری و نه با الیگارشی محلی دارند. در هر دو مورد آنها از عواقب بحران سیستم و تحمیل الگوی جدید انباشت رنج می برند. این عوامل یا آنها را به سمت فقر می راند و یا بطور چشمگیری سطح زندگی آنها را تنزل می دهد. افزون بر این، وقتی که این اقشار خود را با سیستم رود رو می بینند فقدان تضمین های فردی و دموکراسی در نهادهای اجتماعی را به وجه باری احساس می کنند. این نهاد در کنار عوامل دیگر این امکان را پدید می آورد که بعضی از اعضای لایه های میانی موضعی مترقی، از جمله همسوئی با منافع طبقه کارگر، را اتخاذ کنند.

نیروهای سیاسی وابسته به بورژوازی از یک سو، و وابسته به طبقات استثمار شده از سوی دیگر، خود را موظف به جذب اعضای لایه های میانی می بینند - کسانی که به دلایل فوق - تمایل به این سمت یا آن سمت، این و یا آن دیدگاه طبقاتی دارند. در میان لایه های میانی (که در اکثر کشورهای ما شمار بالایی دارند و نقش کیفی مهمی را که هنوز از اهمیت برخوردار است ایفاء می کنند) نیروی یافت می شود که می تواند برای پیروزی انقلاب های آمریکای لاتین اهمیت تعیین کننده داشته باشد. به همین دلیل احزاب و سازمان های مدافع

طبقات زحمتکش ارجحیت خاصی برای آن قائل هستند. هدف آن است که قشرهای ارتجاعی را منزوی ساخته، عناصر مرد در تاجای ممکن جذب و با خنثی کرده، و آن‌هایی را که بطور عینی در موقعیت پیوستن به این جنبش تاریخی هستند به سمت انقلاب بکشانند.

اغلب، گروههای بزرگی از لایه‌های میانی می‌توانند بخشی از نیروی رهبری شوند. آنها می‌توانند به عنوان کاتالیزور در مبارزه انقلابی نقش داشته و حضور برجسته‌ای در میان پیش‌آهنگان پیدا کنند.

در کنار تحولاتی که در سالهای اخیر در ساختارهای سرمایه‌داری آمریکای لاتین و جزایر کارائیب بوجود آمده، همچنین تغییراتی در مناسبات نیروهای داخل بلوک طبقات محروم به وقوع پیوسته است. افزایش قابل توجهی در سطح فقر نسبی و مطلق در میان طبقات لایه‌های تحت ستم پدید آمده است.

به دلیل پروسه نوین صنعتی شدن که قبلاً به آن اشاره کردیم، ترکیب بخش‌های طبقه کارگرنا تجانس‌تر شده است. این امر کم می‌کند که طبقه کارگر بتواند بیشتر نمایندگی منافع سراسری خلق باشد. همینطور لزوم است بدانیم که پروسه صنعتی شدن باعث تمرکز کارگران وابسته به این پروسه گشته و نتیجتاً آنها را در رابطه با بقیه طبقه واجد قشر بندی می‌سازد. این روند هرچند که اهمیت بخش‌های دیگر اقتصادی (مثل صنایع ملی متوسط و کوچک یا معادن) از میان رفته و یا کاهش پذیرد، تشدید می‌شود. مفید است که این اختلافات را نظر بگیریم تا آنها به مانعی بر سر راه وحدت طبقه کارگر صنعتی تبدیل نگردد. بخش پرولتاریای کشاورزی نیز دچار تحول شده است. گسترش مناسبات سرمایه‌داری در روستا باعث افزایش نسبی تعداد این بخش حیاتی از طبقه کارگر می‌شود. حتی مهمتر از آن، این گسترش باعث تمرکز بیشتر این کارگران در مزارع بزرگ می‌گردد. در نتیجه ظرفیت آنها برای سازماندهی طبقاتی فزون گشته و در مواردی با اکتساب مهارت بیشتر و پیوند با پرولتاریای صنعتی شهری نیز زیادتر خواهد شد.

توده‌های وسیع دهقانی - روستائیان فقیر - طبقه اصلی دیگر در بلوک خلقی را تشکیل می‌دهند. روستائیان در کشورهای ما متشکل از بخش‌های متعددی هستند: زارعانی که زمین اجاره کرده‌اند، انواع و اقسام سهمیه‌کاران، زمین‌داران کوچک، کسانی که زمینهای فاقد مالکیت روشن را مورد استفاده قرار می‌دهند و از این زمره. ولی فاکتور مشترک در میان همه این گروهها فقر بی‌نهایت آنها است. غیرانسانی‌ترین اشکال تهیدستی نزد توده‌های سرخپوست یافته می‌شود که قربانی بالاترین سطوح بهره‌کشی و انزوای اجتماعی هستند.

در بعضی از کشورهای منطقه روستائیان از لحاظ تعداد مهمترین طبقه جمعیت روستا را تشکیل می‌دهند. در کشورهای دیگر این نکته دیگر صدق ندارد زیرا تغییرات سرمایه - داری در کشاورزی به وقوع پیوسته است. یکی از عواقب تغییرات سرمایه‌داری این بوده که

زمینداران کوچک روستا از فشار وقاحت با مزارع تولیدی بزرگ در عذاب هستند ، فشاری که آنها را غالباً به ورشکستگی یا رانده شدن از زمین خود می کشاند . بطور عام این پروسه در جهت حذف روستائیان عمل می کند زیرا مدرن سازی سرمایه داری در کشاورزی تعداد آنها را به عنوان یک طبقه کاهش می دهد . این امر از طریق پرولتاریزه شدن و نیمه پرولتاریزه شدن بخشی از آنها و رانده شدن شان به سمت شهرها (معمولاً به حاشیه شهرها) یا نواحی دیگر صورت می گیرد . در همان زمان ، در بعضی نواحی زمین های مورد بهره برداری روستائیان یا کاهش یافته و یا به همان مقدار سابق باقی مانده . این فاکتور به همراه افزایش جمعیت به آن معنی است که زمین داران کوچک پیش از این قادر نیستند به کشت خود کفای خانوادگی ادامه دهند . تمامی این موقعیت پیچیده آگاهی روستائیان را در مورد ضرورت اجرای اصلاحات ارضی همه جانبه وسعت می بخشد . از اینجا پتانسیل مبارزاتی آنها برای درخواست های اقتصادی باخصلتی انقلابی افزایش می پذیرد ، و همین امر بطور عینی امکان توسعه اتحاد آنها را با طبقه کارگر بالا می برد .

در کنار این طبقات محروم ، (اغلب بخشی از خود این طبقات و یا اینکه بطور تفکیک شده های در کنار آنها) نیمه پرولتاریای شهری و روستائی قرار دارد . این هادر آمریکای لاتین و جزائر کارائیب شمار قابل توجهی از جمعیت را تشکیل می دهند . این گروهها که ماهیتاً بی ثبات هستند یا در حال گذار به طرف پیوند با خیل لومین پرولتاریای حاشیه شهری هستند و یا اینکه به نظام تولیدی می پیوندند . این نیروهای اجتماعی سعی در پیش بردن وحل مسائل خود (از جمله بهبود و شهری کردن محل سکونت خود) دارند و در مواردی اعتراضات آنها به شکل انفجارهای خشونت بار بروز میکند . به خاطر ترکیب و شرایط اجتماعی این گروهها ، آنها معمولاً ناپیگرو قابل فریفتن به وسیله رژیم هستند . ولی همچنین ثابت شده که می توان آنها را ، با کار مؤثر در میان شان مثلاً در آلونک نشین های حاشیه شهری ، به سمت هدف های انقلابی سوق داد .

برای تکمیل طیف وسیع نیروهای که پایه اجتماعی پروسه انقلابی حاضر در قاره ما را تشکیل می دهند لازم است توده عظیم و روبه رشد بیکاران را نیز اضافه کنیم — قربانیان رژیم سرمایه داری که حتی به حداقل وسائل معیشت نیز دسترسی ندارند .

این گروه از طبقات ، لایه ها و بخش های اجتماعی از لحاظ سطح زندگی و وضع ستم زده شان در موقعیتی مشابه ، بدون هیچگونه امکان بهبود زیر نظام حاکم ، به سر می برند . علاوه بر آن ، آنها غالباً مورد تضییقات خشونت بار دیکتاتوری های ارتجاعی واقع می شوند . این لایه ها به جز آنکه به تضاد رادیکال با شکل بندی اجتماعی — اقتصادی موجود برسند راه دیگری ندارند .

به این ترتیب ، مجموعه نیروهای بالا قهرمان تاریخی انقلاب های حاضر در قاره ما

هستند. طبقه کارگر محور اساسی مجموعه این نیروها است ولی همه آنها برای مبارزه و کسب قدرت و نیز توسعه بعدی ساختمان سوسیالیسم دارای اهمیت می باشند. امکان پذیر نیست که نقش هر یک از این نیروها را در تمام کشورها بطور یکسان تعریف کنیم. این وظیفه پیشاهنگان هر کشور است که این تحلیل را به عمل آورده و به منظور مشارکت مؤثر این نیروها در مراحل و صحنه های مختلف مبارزه رابطه صحیحی میان تاکتیک های خود برقرار کنند.

در جزئیات ویژه و بالا - پائینی های این رابطه، که به وسیله تقابل تاریخی عام و تعیین کننده زمان ما - میان بورژوازی و پرولتاریا - مشروط شده، می توان برای پیروزی انقلابها در قاره از حمایت ناگزیر (اقتضای مختلف) برخوردار شد. در این رابطه، باید به نقش برجسته روستائیان در انقلاب هائی که تاکنون پیروز شده اند، و در انقلاب های در جریان ال سالوادور و گواتمالا تأکید کرد. در گواتمالا مشارکت سرخپوستان برای کسب قدرت بسیار تعیین کننده است.

استراتژی و تاکتیک های انقلاب: ملاحظات عام

بگذارد با یک حقیقت بنیادی آغاز کنیم: مبارزه طبقاتی رانمی توان از قبل طرح و برنامه ریزی کرد، پیروزی انقلاب هم پیش بینی پذیر نیست. همینطور یک حقیقت شناخته شده دیگر را نیز نباید از یاد ببریم: هنگامی که انقلاب هابه درستی انجام شده باشند همواره به قوانین عام پاسخ می دهند، اما همان درست انجام شدن شان در عین حال، آنها را بر حسب ویژگی های ملی، منحصر به فرد می سازد.

قصد ما در اینجا بررسی عوامل استثنائی یاد ستاورد های انقلاب های پیروز نمند، انقلاب های به تعویق افتاده و یاد در حال جریان در آمریکای لاتین نیست. این وظیفه خطیر جنبش انقلابی وابسته به میراث جمعی فرهنگ سیاسی در این قاره است، و مطمئناً نمایندگان دیگر حاضر در کنفرانس به آن خواهند پرداخت.

ما تنها به ملاحظات پیرامون فاکتورها و مسائل عامی که در پروسه های انقلابی فعلی مطرح هستند می پردازیم. این وجوه مشترک، که خصائل ملی خود را نیز نظهور رسانده اند، با پیروزی انقلاب های کوبا، نیکاراگوئه و گرانادا به تأکید رسیده است، و همینطور در پروسه های روبه توسعه این وجوه مشترک در حال بروز است.

برای مارکسیست - لنینیست ها مسأله مرکزی هر انقلاب کسب قدرت سیاسی است. این به معنی کمک به ایجاد شرایط مادی و ذهنی برای پیشبرد پروسه انقلابی، بشیوه بدون گسست (uninterrupted)، به سمت مرحله سوسیالیستی است. نخستین و مهمترین شرط، نابودی دستگاه دولت بورژوازی و جایگزینی آن به وسیله دولت انقلابی زیرهژمونی پرولتاریا

در اتحاد نزدیک با طبقات و اقشار خلقی دیگر است. در هر انقلاب اصیل هیچ شق دیگری به جز این اقدام تاریخی وجود ندارد.

البته نمی‌توان همهٔ قسمت‌های دولت بورژوازی را در یک زمان واحد و باشیوه‌های واحد از میان برداشت. اما، هستهٔ دستگاه دولتی - یعنی نیروی سرکوبگر آن - کلید تسلط بر دیگر بخش‌های بدنهٔ دولت است. بنابراین نابودی این هسته برای پیروزی هر انقلابی از ناگزیری و اولویت تعیین‌کننده برخوردار است. دستگاه سرکوب، در تحلیل نهایی، چیزی است که تداوم قدرت بورژوازی را تضمین می‌کند و این طبقه در شرایط بحرانی بدان متوسل می‌شود. مطمئناً در مقایسه رژیم‌های بورژوازی ماهاشکل‌های گوناگونی از سلطه سیاسی و ایدئولوژیک مواجه می‌شویم. ولی وقتی که به مسأله‌ی شکل‌سازماندهی و استفاده از دستگاه سرکوب در این دولت‌ها نگاه می‌کنیم تفاوت‌ها به حداقل می‌رسد. بنابراین، برای تعیین درجهٔ اعتبار هر استراتژی انقلابی، مسألهٔ قدرت در صدمه مسائل قرار دارد. بر همین اساس، استراتژی انقلابی باید یک سری پیش‌شرط‌های حداقل را به‌انجام برساند که عبارتند از: تعریف خصلت انقلاب، بررسی مناسبات نیروها در پهنه‌های جهانی، منطقه‌ای و ملی، شناسایی دشمن اصلی، متحدان آن، و تضادهای موجود میانشان، تعریف طبقهٔ رهبری‌کننده انقلاب، متحدان آن، نکات اشتراک و نکات افتراق میان این نیروها، ارائهٔ خطوط کلی شیوهٔ اصلی مبارزه موردگزینش و نیز شیوه‌های تکمیلی دیگر که برای جلوگیری از انقلاب ناگزیر هستند.

استراتژی جنبش انقلابی مبتنی بر ملاحظات علمی است، که درست به همین دلیل، تا آن درجه‌ای مؤثر خواهند بود که با واقعیت‌های مشخص هر کشور تطبیق داده شده باشند. پیش‌شرط توسعه انقلاب رشد و بلوغ کم و بیش طولانی آن نیروهائی است که وظیفهٔ دوگانه نابودی نظم کهن و ساختن جامعهٔ نو را به عهده می‌گیرند. وظائف متعددی که پیش‌شاری این نیروها قرار دارد طیفی از مبارزات اقتصادی تا هدف‌های سیاسی و نظامی را در بر می‌گیرد. انجام این وظائف به نوبه خود، در یک لحظهٔ مشخص تاریخی، شروع دوران ماقبل انقلابی را فرا می‌رساند که ویژگی آن درجهٔ بالای تقابل طبقاتی و بحران قدرت سیاسی بورژوازی است. در این روند فعالیت لا ینقطع و مداوم احزاب و سازمان‌های چپ تعیین‌کننده است.

تنهاد در این هنگام است که امکانات گسترده‌تری برای پیروزی انقلابی پدید می‌آید. کوشش برای به‌چنگ آوردن قدرت سیاسی آن آزمون تعیین‌کننده‌ای است که میزان مؤثر بودن استراتژی انتخاب‌شده، و ظرفیت‌های تاکتیکی پیش‌هانگ در رهبری توده‌ها به سمت هدف نهایی را نشان می‌دهد.

در وهلهٔ نخست، بنای هرگونه استراتژی در شرایط عینی نهفته است، شرایطی که

تعیین کننده آن استراتژی و علت ماندگاری تاریخی آن است. نتیجتاً، اگر شرایط ذهنی در انطباق با آن استراتژی نباشد، به معنی آن نیست که باید یک استراتژی دیگر با برد کمتر را جایگزین ساخت. در چنین مواردی، که در واقع اکثر هم اتفاق می افتد، آنچه لازم می افتد استفاده از تاکتیک هائی است که قادر باشند یک درک عملی از معتبر و ماندگار بودن و ضرورت استراتژی گزیده شده را موجب شود. چنین درکی خود از درون مشارکت مستقیم، همه جانبه و بیپای توده ها پدید می شود، به نحوی که این توده ها، آگاهانه یا ناخود آگاه، همان استراتژی پیشاهنگ را جذب کرده و سپس آن را همچون استراتژی خودشان در عمل پیاده می کنند.

توده ها تنها بر اساس اعتقاداتی که از بیرون برایشان تبلیغ می شود دست به عمل نمی زنند - البته نمی خواهیم اهمیت تبلیغات انقلابی را نادیده بینگاریم. آنها فقط بر اساس وعده یک دنیای بهتر و ایده آل آینده وارد نبرد نخواهند شد. بلکه تجاری که آنها از مقابله منافع حیاتی خودشان با واقعیت های اقتصادی و اجتماعی ای که در آن زیست می کنند، می اندوزند مد رسه واقعی آنها را شکل می دهد. اینگونه است که آنها راه استراتژیک به سمت آزادی، و ابزار عملی برای پیشرفتن در آن راه را می آموزند. کوتاه آنکه، مسأله چگونگی به ثمر رساندن استراتژی تنها از طریق تاکتیک های متفاوت حل می گردد.

در نتیجه، پرورواندن و اجرای پیروزمند تاکتیک های انقلابی پیچیده ترین و تعیین کننده ترین آزمون یک نیروی پیشاهنگ است. در زندگی واقعی هیچ وظیفه ای دشوارتر از ابداع تاکتیکها، مطابق با خط استراتژیک معین نیست. زیرا تعیین خود استراتژی بر تحلیل علمی واقعیت مبتنی است، در حالیکه ابداع تاکتیکها، باید چند لایگی فاکتورهای گروه خورده را (در هر لحظه مشخص تاریخی) در مد نظر داشته باشد که هم کنترل آنها بس دشوار است و هم پیش بینی پذیری علمی آنها بسیار کم است. پس، فعالیت روز بنه روز نیازمند پیشاهنگی است که هم بر تئوری تسلط کافی داشته باشد و هم ظرفیت و حساسیت ویژه ای برای شکار واقعیت مشخص. تنها به این طریق است که می توان برد یا لکتیک مبارزه، با انعطاف کافی فائق آمد تا قادر به تصمیم گیری سریع و مؤثر، در همان حال که وقایع توسعه می یابند، گردید. این امر به ویژه در دوران های انقلابی صادق است که غالباً موقعیتهای نوبه نوئی را عرضه می کند.

در واقعیت، پیشاهنگان و رهبری های فردی دقیقاً در جایی بروز می کنند که علاوه بر استراتژی صحیح، تاکتیک های صحیح مبارزه نیز در هر لحظه معین تعریف و عملی شده است. پس، این مشخصه اساسی یک پیشاهنگ برحق می باشد.

آزمایش تعیین کننده برای هر پیشاهنگ پرورواندن تاکتیک هائی است که هم با شرایط مشخص و هم با اهداف استراتژیک انقلاب مطابق باشد. ما قصد نداریم عواملی را که در

فرمولبندی تاکتیک‌ها دخیل هستند به شکل استاندارد عرضه کنیم . ولی تجربه نشان داده که نکات ارجاع معینی وجود دارند که بخاطر ارزش عام آنها بد نیست مورد توجه قرار گیرند . اینها از جمله عبارتند از : توازن قوا در هر لحظه معین مبارزه ، تضاد های داخل خود طبقات حاکم ، هدف های تاکتیکی هر حرکت سیاسی دشمن ، سازمان دهی ، آگاهی ، سنت مبارزه ، روانشناسی اجتماعی توده ها ، و انسجام و قدرت سراسری پیشاهنگ .

همانطور که همه می دانند هیچکدام از این فاکتورها ایستا نیست . مثلا ، این رویکردی متافیزیکی خواهد بود اگر همیشه قدرت طبقه حاکم را بیشتر از طبقات مورد ستم فرض بگیریم . در واقعیت توازن قوا به وسیله پویایی (دینامیسم) آن مشخص می شود . عمل به موقع و جسورانه یک گردان انقلابی می تواند ، با حمایت توده ها ، تغییرات ناگهانی به نفع مردم در توازن قوا بوجود آورد . عین همین واقعه ، اما بطور معکوس ، زمانی اتفاق می افتد که عملیات انقلابی یا ناکافی است و یا در سطحی از خلاقیت که لحظه معین می طلبد قرار ندارد . تاریخ نشان داده که در چنین مواردی مردم چه بهای سنگینی پرداخته اند ، زیرا هر خطا ، نقصان ، و ناکامی جنبش انقلابی تا آخرین حد ممکن از طرف دشمن مورد بهره برداری قرار می گیرد .

سرانجام ، مهم است که بیاد داشته باشیم اغلب اوقات ممکن نیست مرز مشخصی میان استراتژی و تاکتیک‌ها کشید . آنها درهم آمیخته و متقابل یکدیگر را کامل می کنند . جنبش های انقلابی در آمریکای لاتین و جزائر کارائیب ، بهنگام وضع استراتژی و تاکتیک های مبارزه ، باد و فاکتور مشروط کننده مواجه هستند که اساسی و دائمی می باشند : خصلت سلطه امپریالیستی بر قاره و سیاست دولت آمریکای شمالی .

از نظر ایالات متحده ، منطقه ما بخشی از هسته داخلی یا مرکز استراتژی جهانی آن می باشد . امپریالیسم آمریکای شمالی دارای یک سیاست داخلی برای قاره ما است که همه عناصر لازم برای حفظ سیادت بر منطقه را در خود دارد . سیاست ایالات متحده نسبت به همسایه های جنوبی خود ، به عنوان بخشی از یک استراتژی سراسری ، مبتنی بر اصول بین المللی و قاره ای است . به علاوه ، در مواردی ، در رابطه با کشورهای معین ، امپریالیسم سیاست ویژه دارد .

در کنار اهمیت اقتصادی ، نظامی و سیاسی که ایالات متحده برای کشورهای ما قائل است ، نقش مهمی هم باید برای نخوت آن در عدم پذیرش پیروزی انقلاب های آزادی بخش در درون به اصطلاح مرزهای امنیت ملی خودش ، در نظر گرفت . این شرایط تقابل بالا گیرنده پیروسی های دموکراتیک ، خلقی و انقلابی با امپریالیسم آمریکای شمالی را تعیین می کند .

به همین خاطر ، در سطح استراتژی ، پیشاهنگان مردمی توجه خاصی به هدف های

ضد امپریالیستی میزول می دارند. این هدف ها خط اصلی نبرد انقلابی، هم از لحاظ استراتژیک و هم تاکتیکی، را شکل می دهد.

همچنین انقلابیون می دانند که بحران امپریالیسم آمریکای شمالی باعث پدید آمدن جریان ها و دسته بندی های سیاسی درونی در این کشور می شود که در رابطه با حل بحران و حفظ سیادت جهانی، نظرگاه های متفاوتی دارند. در نتیجه ممکن است که اختلافات محسوسی میان این یا آن دولت آمریکای شمالی - و نیز در درون هر کابینه - در سیاست آنها نسبت به منطقه ما بروز کند. تجربه به ما می آموزد که انقلابیون به هنگام وضع تاکتیک های خود باید توجه به ویژه بسیاری به سیاست کابینه های آمریکای شمالی میزول دارند تا ضعیف ترین حلقه آن سیاست را یافته و از آن بیشترین بهره را بگیرند. هم کوبا هم نیکاراگوئه تجارسی غنی به ما داده اند تا چگونه به درستی، تاکتیک های صحیح را در رابطه با بهره گیری از فرصت هایی که کابینه های مختلف در آمریکا بوجود آورده اند، درک کرده و بکار ببریم.

از همه آنچه تا کنون گفته شد می توان نتیجه گرفت که در وضع استراتژی و تاکتیک ها، جریان های انقلابی در آمریکا لاتین باید، به عنوان خط اصلی، برای شکست دشمن سراسری به اتحاد برسند. این نظرگاه مشترک همه احزاب و سازمان های انقلابی منطقه است.

تغییرات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی که این جوامع نیازمند آن هستند به عنوان پیش شرط، محو سیادت امپریالیستی آمریکای شمالی بر آنها الزام دارد. این نیز نیازمند به زیر کشیدن نمایندگان امپریالیسم از مسند قدرت است.

برای رسیدن به این هدف، همبستگی میان همه نیروهای ضد امپریالیست یک ضرورت تاریخی، و یک شرط اجتناب ناپذیر برای کسب آزادی ملی و اجتماعی خلق های ما است.

اتحاد، توده ها و تسلیحات در مبارزه برای قدرت

تجارب انقلاب های پیروزمند و پروسه های بیشمار که در این قاره در حال توسعه هستند تأیید دیگری است بر آن معیارهای عامی که فیدل کاسترو در رابطه با سه عنصر مهم برای کسب پیروزی فرمول بندی کرده است: اتحاد، توده ها و تسلیحات.

بد نیست اهمیت ویژه هر کدام از این فاکتورها را جداگانه بررسی کنیم.

زندگی نشان می دهد که برای دستیابی به اتحاد کافی نیست که قشمانیاز به آن را متذکر شد. دقیقاً در همین جا است که بلوغ واقعی پیشاهنگ و تعهد تام او به امر خلق مسود آزمون قرار می گیرد. شور و حرارت فردی، انحرافات سکتاریستی، و محدودیت های دیگر باید در برابر منافع جمعی توده ها به کنار نهاده شوند.

پروسه وجود آوردن اتحاد در رهگیری و همه نیروهای محرکه انقلاب و قشرهای دگرات

متحد آنان می باشد. اما مرکز اعصاب حیاتی آن اتحاد باثبات پیشاهنگ است. حقیقت آن است که آن هنگامی که گردان های گوناگون چپ موفق شدند اتحاد خود را در عمل مستحکم کنند، یک استراتژی یک دست داشته، و تاکتیک های مبارزه مشترکی را وضع نمایند، آنگاه توده های خلق — که به طور غریزی به همبستگی میان خود تمایل دارند — این اتحاد را فزونی میبخشند تا جایی که آن را عملی برگشت ناپذیر خواهند کرد، و هرچه که افق نیروهای سهیم در مبارزه علیه دشمن اصلی — اعم از نیروهای ملی یا بین المللی — وسیع تر باشد، اتحاد پیشاهنگ الزامی تر است.

در مرحله کنونی در تاریخ انقلابی آمریکای لاتین و جزائر کارائیب، نکته بالابطور عینی به معنی آن است که تشخیص دهیم در اکثر کشورهای ما احزاب و سازمان های چپ، در کنار احزاب کمونیست قدیمی تر، رشد کرده اند. این سازمان هاد در پروسه مبارزه احترام خلق های خود را برانگیخته، و غالباً نیز در رهبری توده ها به سمت پیروزی نهائی توانائی های نمونه واری نشان داده اند. در نتیجه، اتحاد این سازمان ها و احزاب در میان خود، و نیز اتحاد آنها با احزاب کمونیست رسمی، تضمین اولیه برای پیشبرد انقلاب های دموکراتیک، خلقی و ضد امپریالیستی در قاره ما است.

لازم است که پروسه های اتحاد را به طور واقع بینانه ای درک کرد و از برداشتن گامهای مصنوعی در این راه که بعدها ممکن است بی ثمر از آب درآیند، پرهیز نمود. همزمان، واجب است که ملاحظه نمودن حاصل شود که روحیه غیرسکتاریستی همکاری مؤثر، در تمام سطوح سازمانها و احزاب گسترده شود، و باید به یاد داشت که معمولاً در زندگی واقعی، گروه های مختلف فعالیت های خود را در مکان های جغرافیائی معین و در میان اقشار اجتماعی معینی به پیش می برند که در درازمدت، در پروسه انقلاب، یکدیگر را کامل می کنند.

در کشورهایی که دیکتاتوری های نظامی حکومت دارند، میدان برای اتحاد گسترش بیشتری می یابد. آن حتی در برگیرنده بخش هایی است که فقط می خواهند ساختارهای سرکوب شبه فاشیستی از میان برود و اوضاع به اصول قانونی بورژوا — دموکراتیک بازگردد. در چنین مواردی زمینه برای شکل دادن جبهه های دموکراتیک ضد دیکتاتوری مساعد تر است، منتها با این شرط که احزاب و سازمان های انقلابی موفق شده باشند قبلاً هسته رهبری در چنین جبهه — هایی را به دست گرفته باشند.

باید تأکید کنیم که در آمریکای لاتین و جزائر کارائیب، انقلاب پرولتری همزمان یک انقلاب خلقی نیز هست. برای تسخیر قدرت و حفظ آن، پرولتاریا نیاز دارد پیوند های نزدیک سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی با بقیه توده خلق برقرار سازد. اتحاد طبقه کارگرو متحدان آن باید قویاً از طریق مشی توده ای به پیش برده شود، زیرا این اتحاد نه به خودی خود از منافع مشترک اقتصادی نتیجه می شود و نه از کوشش تبلیغاتی در مطرح کردن این منافع.

بی‌شک، زمینه بالقوه‌ی اتحاد در عمل از جانب توده‌ها، ریشه در زیربنای اقتصادی سیستم دارد. ولی پروسه‌ای که در زمینه‌های سیاسی و ایدئولوژیک به اتحاد می‌انجامد، بستگی به کوشش پیشاهنگان دارد، همین پیشاهنگان، و نه قضا قدرهای اقتصادی، هستند که در عمل مسئولیت دستیابی به اتحاد دموکراتیک و انقلابی را بعهده دارند.

امروزه، در بسیاری از کشورهای منطقه، مسأله‌ی عدم اتحاد مانع اصلی بر سر راه پیشرفت انقلاب است. قبول این حقیقت همچنین محرکی برای فائق آمدن بر گرایش زیان‌بار به سمت تفرق چپ در کشورهای ما است. هرگام به جلو به سمت اتحاد، قدمی در جاده انقلاب به پیش است.

بی‌عملی، به تعویق انداختن، یا انحراف از مسیر متحد، هدیه‌ای از جانب جنبش انقلابی به دشمن است.

تقریباً همه می‌دانند که بهترین شکل پیشبرد امر اتحاد، از طریق همکاری دو مبارزه‌های مشخص میسر است. این رابطه‌ی مستقیم میان توسعه‌ی پروسه‌های انقلابی و سطح اتحاد پیشاهنگان هم اکنون در ال‌سالوادور، گواتمالا و دیگر کشورهای آمریکای مرکزی مثل هندوراس به نمایش گذاشته شده است. پیروزی ساند نیست‌ها (در نیکاراگوئه) بار دیگر ارزش حیاتی اتحاد پیشاهنگ را به عنوان هسته فراهم آورنده همبستگی و جهت‌دهی در میان همه نیروهای ضد دیکتاتوری، دموکراتیک، ضد امپریالیستی و انقلابی، تأیید نمود. ما همچنین در شیلی پیشرفت‌هایی به سمت اتحاد مشاهده می‌کنیم که برای آینده مبارزه مردم آن نوید بخش است.

اتحاد جنبش انقلابی در داخل مرزهای یک کشور خود قدمی است در جهت ایجاد اتحاد وسیع‌تر در مقیاس قاره و جهان. در رابطه با منطقه ما، عوامل تاریخی و اقتصادی، مقابله با دشمن مشترک، و روابط سیاسی میان کشورهای موضع مساعدی برای هماهنگی پیشنهادها و همبستگی متقابل چپ بوجود می‌آورد. اما در اینجانب این عوامل بالقوه هستند و به خودی خود باعث همکاری مؤثر در عمل میان نیروهای انقلابی نمی‌شوند.

باید تمایل فردی و جمعی بوجود آید تا بتواند علقه آمریکای لاتینی و انترناسیونالیسم را در عمل نمایانگر باشد. مثال‌های بی‌شماری از این نوع همبستگی موجود است که به خوبی شناخته شده هستند. ما انقلابیون آمریکای لاتین و کشورهای کارائیب درک خود را از انترناسیونالیسم به وجه قانع‌کننده‌ای به نمایش گذاشته‌ایم. اما، انترناسیونالیسم دارای چنان اهمیتی برای پیروزی انقلاب‌های ملی در این یا آن لحظه تاریخی است، و نقش همبستگی شخص در جهت این یا آن پروسه چنان بغرنج و دینامیک است که ماهنوز باید از خود سؤال کنیم تا چه اندازه باید جلوتر رویم تا همکاری میان همه احزاب و سازمان‌های چپ در ناحیه کامل گردد.

بعضی اوقات ، سردرگمی ها و انحرافات در رابطه با استقلال ضروری و سالی که احزاب چپ حق و وظیفه برخورداری از آن را دارند به چشم می خورد ، گرچه این در آمریکای لاتین کمتر از جوامع دیگر صدق دارد . با این حال ، نیاز به پیوند جمعی برای مقابله با مسائل مشترک بین المللی و همکاری در حمایت از پروسه های انقلابی محتاج کمک ، نه تنها مفایرتی با استقلال واقعی این احزاب و سازمان ها ندارد ، بلکه پیش شرط آن است . سرانجام ، در کار متحد ، این اجتناب ناپذیر است که تأکید ویژه ای وقف بهره برداری از تضادهای درون طبقات حاکم در هر کشور ، یا میان کشورهای منطقه و نیز میان خود کشورهای امپریالیستی بکنیم .

از این نقطه نظر ، تجربه آمریکای لاتین مؤید ملاحظات لنین در کتاب " کمونیسم چپ " — بیماری کودکانه " است که : " پیروزی بردشمن زورمند تر از خویش تنهاد صورتی میسر خواهد بود که حد اعلا ی نیرو به کار رود و از هر شکافی " میان دشمنان ، هر اندازه هم که کوچک باشد ، و از هر تضاد منافع میان بورژوازی کشورهای مختلف و میان گروهها یا انواع مختلف بورژوازی درون هر یک از کشورها و نیز از هرامکانی ، هر اندازه هم که کوچک باشد ، برای بدست آوردن متحد تود های ، حتی متحد موقت ، مردد ، ناپایدار ، مشکوک و مشروط حتما و با نهایت دقت ، مواظبت ، احتیاط و مهارت استفاده شود . کسی که این نکته را نفهمیده باشد ، هیچ چیز از مارکسیسم و بیطور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است . کسی که توانائی خود را در زمینه کار بست این حقیقت طی زمانی بالنسبه طولانی و در اوضاع و احوال سیاسی گوناگون در هر صرحه عمل به ثبوت نرسانده باشد ، شیوه کمک به مبارزه طبقه انقلابی را در راه رهائی تمام جامعه بشری زحمتکش از جنگ استعمارگران ، هنوز نیا موخته است . " (به جای ترجمه دیباوه ، از ترجمه ی موجود م . پورهرمزان از کتاب لنین ، انتشارات حزب توده ، سال ۱۳۵۳ ، ص ۳۹ استفاده شد — م)

گرچه میان کشورها و نواحی مختلف تفاوت های چندی موجود است ، اما ما می توانیم بطور عام چهار نیروی اساسی را در نظر بگیریم که انقلاب بین در آمریکای لاتین باید با آنها اتحاد های تاکتیکی یا استراتژیک برقرار کنند . این ها عبارتند از : سوسیال دموکراسی ، دموکرات های مسیحی ، نهضت مذهبی مسیحی و بخش های مترقی در ارتش . موضع ما در قبال فعالیت ها و محتوای ایدئولوژیک و سیاسی سوسیال دموکراسی به روشنی به وسیله رفیق فیدل کاسترو در گزارش اصلی به کنگره دوم حزب کمونیست کوبا بیان گردیده است .

ما به این نکته توجه داریم که سوسیال دموکراسی یک جریان سیاسی متجانس نیست بلکه ضرورتا منعکس کننده نیروهای اجتماعی مختلف ، هم در مقیاس جهانی و هم منطقه ای ، و نیز تضادهای درون اردوگاه امپریالیسم است . به همین علت است که ، علیرغم دیدگاههای

سیاسی و ایدئولوژیک مشترک ، احزاب سوسیال دموکرات در قبال جنبش های انقلابی متعدد مواضعی می گیرند که همیشه یکسان نیست و حتی در مواردی بایکدیگر اختلاف بارز دارد. به این دلیل ، اتحاد با نیروهای سوسیال دموکرات باید بر اصول همکاری روشن و صریح مبتنی باشد بدین آنکه به هدف های نهائی مبارزه انقلابیون لطمه ای وارد سازد. به هنگام همکاری نیز تأکید ما بر جنبه های متحد کننده بیشتر از اختلاف های ایدئولوژیک است. زیرا با آنکه به هر حال مبارزه ایدئولوژیک اجتناب ناپذیر است ، نباید گذشت موانع غیر قابل عبور بر سر راه عمل متحد برای اهداف مشترک بوجود آورد.

در رابطه با نیروهای سوسیال مسیحی ما مشخصا با تمایل عام آنها به همکاری فعال با سیاست و منافع امپریالیسم آمریکای شمالی روبرو هستیم. اما صحیح نیست که بطور افراطی موضعی بگیریم که همه عناصر دموکرات مسیحی را نادیده بینگاریم. در داخل نیروهای دموکرات مسیحی نیز بخش های مهمی وجود دارد که واقعا دموکراتیک و مسیحی هستند و در مواردی علنا با رهبری رسمی و محافظه کار احزاب خود قطع رابطه کرده اند. در این گونه موارد ، با در نظر گرفتن شرایط خاص هر کشور جداگانه ، ما موظف هستیم با آنها رو راست و بپیوسته ای، بر سر وظایفی که بتواند مشترک باشد در جهت توافق و همکاری عمل کنیم. و این از جمله در برگیرنده خط استراتژیک تسخیر قدرت سیاسی و ساختن جامعه نوین نیز هست.

بر کسی پوشیده نیست که در رابطه با جنبش های مسیحی ، شامل کشیش ها و اعضای سلسله مراتب (کلیسای) کاتولیک که به تمایلات انسانی ، سیاسی و اقتصادی توده ها نظر مساعد دارند ، برخورد ما باز است. رفیق فیدل کاسترو بارها بر خصلت تعیین کننده اتحاد میان مارکسیست - لنینیست ها و مسیحیانی که به همراه خلق خود در راه هدف های اساسا یکسان می رزمند تأکید ورزیده است. در مبارزه برای تغییرات بزرگ تاریخی در قاره ما به این مسیحیان به چشم برادر نگاه می کنیم. هیچ انقلابی در کشورهای ما بدون مشارکت انبوه توده های مسیحی پیروز نخواهد شد. در نتیجه طبیعی است که پیشاهنگان باید در راه های مبارزه خود را به روی مسیحیان پائین رتبه و کشیش ها و اعضای کلیسا که - اغلب به بهای جان خود - به مبارزه برای رهائی آمریکای لاتین تعهد سپرده اند ، بکشایند. ما بر این باور هستیم که در پاره ای از کشورهای جنبش انقلابی هنوز به جهت همکاری و پذیرش این نیروها به صفوف خود ، آن پیشروتری را که لازم امکان پذیر می باشد ، نکرده است. در مواردی ، برعکس این نیروهای مسیحی هستند که آمادگی بیشتری برای اتحاد ، و درک صحیح تری در عمل از نقش انقلابی خود ، نشان داده اند.

مسأله مهم دیگر رابطه با بخش های مترقی ارتش است. به عقیده ما عملکرد نیروهای مسلح را نمی توان جدا از شرایط تاریخی هر کشور و جدا از تقابل های طبقاتی تحلیل نمود. از کارکرد عمومی دستگاه ارتش در داخل دولت بورژوازی که بگذریم ، به نظر ما اشتباه

است که تک تک افرادی که یونیفورم به تن دارند را نوکر بی قید و شرط دولت به حساب آوریم. در این مورد هم تجارب اندوخته شده نشان می دهد که باید در رابطه با عناصر مترقی در ارتش، که در کشورهای ما بخش مهمی را تشکیل می دهند، قائل به تمایز شد. هدف باید شناسایی امکانات عملی برای همکاری با آنها در توسعه مبارزات ضد امپریالیستی، دموکراتیک و انقلابی باشد.

مشی درست در قبال نیروهای مسلح نباید بر اساس الگوهای خشک و جدائی گرا باشد. این مشی باید از واقعیت مشخص ناشی شده باشد و همه عواملی را که در شکل دهی این نهاد (ارتش) دخالت دارند در مد نظر گیرد. از سوی دیگر نباید این اصل اساسی مارکسیسم - لنینیسم را فراموش کرد که حکم قاطع و ضروری بر درهم شکستن ماشین سرکوب دولت به منظور کنترل کامل آن و جایگزینی آن با دولتی نوین، می دهد.

اکنون باید به نقش توده ها بپردازیم. مشارکت توده ها در انقلاب تنها نیروی محرکه ای است که می تواند تضمین کننده به چنگ آوردن قدرت و حفظ آن باشد. اما همانطور که می دانید، کافی نیست که از طبقه کارگر و دیگر مردم درخواست کرد تا بورژوازی را براندازند. لنین به ما موخته، و زندگی تأیید نموده، که ترویج و تبلیغ به تنهایی کفایت نمی کند تا مردم عمل انقلابی را فهمیده و در آن شرکت کنند. برای این منظور، به اعتقاد لنین، تجربه سیاسی خود توده ها مورد نیاز است. لنین می گفت: این قانون بنیادی انقلاب های بزرگ است.

بنابراین مسأله آن است که باید در این تجربه های توده ها شرکت جست، و به آنها کمک کرد که انرژی انقلابی خود را در مناسب ترین کانالها، در هر مرحله توسعه مبارزه طبقاتی به کار گیرند. این مشارکت نمی تواند فقط از خواسته ها و تمایلات نهائی جنبش انقلابی منبعت شده باشد.

ذهنی گرائی می تواند منجر به جایگزین کردن نقش پیشاهنگ به جای توده ها و یا عمل زود رس و شتاب آمیز توده ها، که باید برای لحظه های مساعد حفظ شود، گردد. از طرف دیگر، ذهنی گرائی می تواند همینطور به یک بینش متافیزیکی بینجامد که مرتباً فعالیت های مشخص را به تعویق می اندازد با این بهانه که توده ها هنوز به قدر کافی آماده حرکت به سمت تسخیر قدرت نیستند.

هیچ نسخه یا فرمول عام برای حل مسأله حیاتی مشارکت توده ها در انجام وظائف انقلابی وجود ندارد. با اینهمه، تجربه هایی موجود است که رجوع به آنها می تواند مفید واقع شود. مثلاً انقلاب های کوبا، نیکاراگوئه و گرانادا نشان می دهد که وجود یک برنامه مبارزه بر علیه دیکتاتوری و برای دموکراسی بهترین قابلیت بسیج توده های وسیع مردم و سایر نیروهای سیاسی متحد را دارد.

ما تصور می کنیم تحت شرایط فعلی در بسیاری از کشورهای ما، امر تعیین کننده این

نیست که بر هدف های نهائی و درازمدت مبارزه زیاد تأکید شود ، بلکه در عوض شعارهای متحدکننده که مستقیماً به اوضاع حاد زندگی مردم در زمینه های اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی مربوط شود ، کارساز خواهد بود .

تمرکز فعالیت اصلی توده ها بر عملی کردن خواسته های ضد دیکتاتوری و دموکراتیک آنها ، و بر بی واسطه ترین مشکلات انسانی آنها (مثلاً شغل ، سلامتی ، آموزش) ، می تواند امکان فعالیت (سیاسی) را افزایش دهد . همراه با این فعالیت ها ، پتانسیل جنبش انقلابی در مبارزه برای کسب قدرت و انجام مرحله دموکراتیک و ضد امپریالیستی انقلاب افزایش می یابد .

سومین و آخرین فاکتور — در کنار اتحاد و توده ها — که پیروزی انقلاب های اصیل را تضمین می کند استفاده صحیح و از لحاظ زمانی به موقع از سلاح است . این استفاده یک اصل جزئی نیست بلکه از سیستم سلطه ای که در اکثر کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب وجود دارد ناشی می شود . این بسیار اراده گرایانه خواهد بود که سعی کنیم یک استراتژی واحد برای تمام قاره ، با چنین وسعت جغرافیائی و تنوع جوامع ملی که سنت مبارزه های تاریخی و ویژگیهای جامعه شناسانه مربوط به خودشان را دارند ، وضع نمائیم . اما در عین حال ، در هر انقلاب بعضی اصول معین وجود دارد که نمی تواند به فراموشی سپرده شود .

برای پیروزی هر انقلاب آزادی بخش در قاره ، و مهمتر از آن برای حفظ و تداوم دستاوردهای آن استفاده از تسلیحات اجتناب ناپذیر است . این حکم واقعیت عینی کشورهای مختلف را نادیده نمی گیرد . در بعضی از کشورها که رژیمهای به غایت دست راستی دارند — تقریباً همیشه دیکتاتوری های نظامی فاشیست گونه — استفاده از اشکال مبارزه مسلحانه و یا تدارک صحیح پیشاهنگ برای استفاده از سلاح حقیقتاً یک حکم قطعی و بی پرو برگرد است .

در سایر کشورها ، که هنجاری های دموکراتیک زندگی غلبه دارد و پیشاهنگان کانال های قانونی برای فعالیت کافی در اختیار دارند ، نقش سلاح نده استفاده نابهنگام آن ، بلکه در تدارک روانشناسانه و ایجاد این آگاهی در ذهن همه مبارزان است که بالاخره — در یک لحظه معین ، به شکلی از اشکال — مقابله نظامی اجتناب ناپذیر است ، حتی اگر آن در شرایط موجود ضرورت نداشته باشد . بنابراین آنچه مطرح است ، این است که در همه انقلاب بین نوعی خصلت (رزمی) ایجاد شود ، و تاجائی که امکان دارد آمادگی نظامی و انقلابی کادرها و مبارزان به جلو برده شود . اضافه بر این ، در لحظه ای که اوضاع سیاسی لزوم انتخاب راه مبارزه مسلحانه را مطرح می سازد ، این تصمیم نباید خود را تابع بقای بعضی اشکال دموکراتیک سازد ، زیرا اینکار فعالیت استراتژیک جنبش انقلابی و خلقی را به مصالحه و سازش می کشاند .

سرانجام ، در رویدادهای روزمره مبارزه طبقاتی ، باید مصرانه شرایطی را ایجاد کرد و

به جلو برد که به پیشرفت به سمت تسخیر قدرت کمک کند. این تسخیر قدرت، به شکلی از اشکال و با کیفیات ملی خود، همیشه مدیون ایجاد و توسعه نیروی نظامی مختص خود بوده است.

البته در مواردی، آلترناتیو کاذب انتخاب میان شکل مسلحانه و شکل غیرمسلحانه مبارزه پیش گذاشته شده است. یک مبارزه تنها به صرف اینکه قانونی است و یا سعی در گشودن فضایی دموکراتیک دارد نمی‌تواند رفورمیستی قلمداد شود، همین‌طور نمی‌توان هر مبارزه‌ای که خصلت مسلحانه دارد را انقلابی خواند. به زعم ما، محتوای انقلابی هر شکلی از مبارزه تنها با نتایجی که به دست می‌دهد قابل سنجش است، یعنی با پیشرفت و یا عقب نشینی‌ای که برای هدف‌های نهایی توده مردم در بر دارد.

قابلیت رهبری پیشاهنگان در آماجی همه‌جانبه آنها در استفاده از همه شکل‌های مبارزه نهفته است که آنها را قادر می‌سازد در برابر چرخش‌ها و بالا پائینی‌های مبارزه طبقاتی پاسخ‌های به موقع و با حرات طرح بزنند. در این رابطه، تجارب پیروان انقلابی متعدد در ناحیه نشان می‌دهد که دشاخه کردن کارکردهای سیاسی و کارکردهای نظامی (به ویژه وقتی که تصمیم آن گرفته شده و استفاده توده‌های از سلاح لازم افتاده) به فلج هر دشاخه منجر می‌شود. بنابراین تنها یک استراتژی سیاسی-نظامی، و شکل‌دهی و تدارک برای آن، انعطاف لازم را به پیشاهنگان می‌دهد تا شکل جدیدی را برای مبارزه اصلی، مطابق با مرحله و لحظه هر پیروان ملی، در پیش گیرند.

پاره‌ای اوقات، استفاده از سلاح به طرز نادرستی با الگوبرداری مکانیکی از یکی از تجارب موجود مبارزه مسلحانه یکی گرفته شده است. انقلاب‌های کوبا، نیکاراگوئه و گرانادا تفاوت‌های شناخته شده‌ای دارند ولی هر سه نیز مهربارزه مسلحانه را بر خود دارند. در عین حال، در کنار مبانی مشترک معینی (به ویژه در مورد کوبا و نیکاراگوئه)، آنها تفاوت‌هایی در تاکتیک‌های نظامی، در اشکال قیام و غیره را نشان می‌دهند. مثلاً در آل سالوادور، در استفاده از سلاح فورمول‌های انقلابی خلاقه‌ای بر مبنای نزد یک‌ترین پیوند‌ها با توده‌ها و در شرایط جغرافیایی گوناگون - از جمله در میان فاکتورهای مختلف مساحت کوچک کشور - بکار گرفته می‌شود.

همه انقلاب‌های قاره ما ویژگی‌های خود را دارند و بدون شک درس‌های جدیدی را به میراث انقلابی جهانی اضافه می‌کنند. هیچ نسخه‌ای که بتواند الگوی همه پیروان‌های رهائی ملی و ساختمان جوامع سوسیالیستی در آمریکای لاتین باشد وجود ندارد. هر خلقی انقلاب خود را به انجام می‌رساند و با تندی از ریشه‌های تاریخ ملی، آمریکای لاتینی و کارائیب خویش به سوسیالیسم نائل خواهد آمد، و در این گفته هیچ تناقضی نیست، زیرا هر انقلاب اجتماعی حقیقی، همزمان فرزند قوانین عامی است که مارکس، انگلس و لنین کشف کردند.

در این معنا، فرمانده قوا فیدل بیان می‌کند: "انقلابیون عصر مادمیون تئوری سرداران
سوسیالیسم علمی - مارکس، انگلس و لنین - به خاطر گنجینه غنی آراشان، می‌باشند.
ما مطلقاً اطمینان داریم که بدون آنها مردم ما قادر نمی‌شدند چنین جهش عظیمی را در تاریخ
توسعه اجتماعی و سیاسی خود عملی سازند. اما، حتی با وجود آنها، ما قادر به انجام آن
نمی‌شدیم اگر دانه بارور و قهرمانی بی‌پایانی که در روح مردم ما بوسیله بزرگانی چون مارتی،
ماچئو، گومز، آگرا مونت و سس پد زنده شد، وجود نمی‌داشت. اینگونه بود که انقلاب
حقیقی در کوبا تحقق پذیرفت، بر اساس ویژگیهای یگانه خود، سنت‌های مبارزه خود، و
کاربرد منطقی اصول عام." (از کتاب: سخنرانی‌های فیدل کاسترو: سیاست خارجی
انترناسیونالیستی کوبا، ۱۹۸۰-۱۹۷۵، نیویورک، ۱۹۸۱، ص ۴۰)

مترجم: ب. نظریان

● "از غیرقابل حکومت کردن تا انقلاب:

چند موضوع حادثا کتیکی و استراتژیک"

کوادرو کابسه

تز "استعمار نوع خاص" که در برنامه حزب کمونیست آفریقای جنوبی: "راه آزادی آفریقای جنوبی" آمده است یکی از بزرگترین دستاوردهای جنبش آزادی بخش ماست. این تز نه تنها روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی موجود بین اقلیت نژاد پرست حاکم و اکثریت سیاهان تحت ستم را برملا کرده و عریان می‌سازد بلکه به بررسی همین روابط در درون طبقات و اقشار اجتماعی هر کدام از این دو بلوک عمده هم می‌پردازد. در این تز آمده است: "آفریقای جنوبی یک مستعمره نیست بلکه کشور مستقلی است. با این وصف توده‌های مردم مانه آزادی دارند و نه استقلال. دادن استقلال به آفریقای جنوبی در سال ۱۹۱۰ به وسیله بریتانیا نشانه پیروزی بر نیروهای استعمار و امپریالیسم نبود بلکه به عکس برای حفظ و حراست منافع امپریالیسم طرح ریزی شده بود. در نتیجه آن، قدرت به دست توده‌های مردم آفریقای جنوبی منتقل نگشت بلکه در دست اقلیت سفید پوستان باقی ماند. تا آنجا که به اکثریت غیرسفید مربوط می‌شود مضرورات و مصیبت‌های استعمار ادامه یافته و تحکیم گرفت. نوع خاصی از استعمار بوجود آمده است که در آن ملت سفید پوست ستمگر در کنار مردم ستمکشیده در یک سرزمین زندگی می‌کنند..."

در ارتباط با انقلاب ما، این مفهوم جدید استعمار نوع خاص به تلیف منحصرفردی از عوامل ذهنی و عینی منجر شده است که امکان می‌دهد تا جنگ انقلابی بر علیه دولت آفریقای جنوبی را در دو وجه که از نظر دیالکتیکی به هم مربوط هستند سازمان داده، آغاز نماییم. گسترش و پیشرفت مبارزه بر علیه مصیبت‌های ناشی از استعمار، پیگرد سیاسی، خشونت و سرسختی از جانب استعمارگران، تا آنجا که توده‌های مردم راجع به امکان دست یابی به آزادی از طریق صلح آمیز سنتی توهم داشته‌اند، اخذ استراتژی مبارزه مسلحانه را از جانب بخش پیشاهنگ جنبش ضروری ساخته است تا آنها آماده شوند که به این استراتژی که فداکاری‌های عظیمی را می‌طلبد عکس‌العمل نشان دهند.

از سوی دیگر منحصر بفرد بودن وضعیت آفریقای جنوبی (که در دیگر کشورهای مستعمره یافت نمی‌شود) و درجه بالای صنعتی بودن موجب پیدایش طبقه کارگری از سیاه‌پوستان شده است که نه تنها از نظر کمیت قابل توجه است بلکه آگاهی طبقاتی دارد و سازمان یافته هم هست. جنبه دیگر این انکشاف شهرنشینی و سیاسی بودن به مقیاس وسیع است. به این مجموعه (از نظر بلوغ و تجربه سیاسی) باید نزدیک به نیم قرن تهییج سیاسی هم افزوده شود. به این ترتیب در آفریقای جنوبی شرایطی فراهم آمده است که مسئله قیام را همانند دیگر کشورهای سرمایه‌داری صنعتی به مسئله مهم مبارزه میدان نموده است.

موجودیت عینی این دو شرط اساس مادی استراتژی ما مبنی بر تلفیق کار سیاسی توده‌ای و مبارزه مسلحانه را تشکیل داده و به آن معنی و مفهوم می‌بخشد.

سوج خرابکاری :

تصمیم نهضت آزادی بخش مبنی بر شروع مبارزه مسلحانه در ۱۹۶۱ به صورت فعالیت‌های خرابکاری در سرتاسر مملکت، یک حلقهٔ واصل و یک کار اساسی بود (۱) برای اینکه تلفیق فعالیت سیاسی توده‌ای را با مبارزه مسلحانه امکان پذیر سازد. در نتیجه مرحله اولیه مبارزه مسلحانه به صورت پیروسی‌های مشاهده می‌شد که می‌تواند رفته رفته به انکشاف شرایطی در آینده برای یک جنگ تمام عیار که به کسب قدرت منتهی شود بیانجامد (۲).

این به آن معنی است که اگر نهضت آزادی بخش موضوع قیام راد و آن روزها در دستور کار خویش قرار می‌داد این نادرست بود (در واقع انحرافی از پراتیک علمی انقلابی را نشان می‌داد).

مارکسیسم می‌آموزد که در آنجا که قهر ارتجاعی که باید سرنگون شود وجود ندارد نمیتواند صحبتی از قهر انقلابی هم در میان باشد (۳). موارد نادری در تاریخ وجود دارند که انقلاب به طریق صلح‌آمیز انکشاف یافته باشد. آنهم در مواردی که طبقات حاکمه یا صاحب قهر ارتجاعی نبودند یا از استفاده از آن و مهمترین ارگان آن یعنی نیروهای ارتش محروم شده بودند. در این موارد طبقات انقلابی به عالی‌ترین شکل قهر یعنی مبارزه مسلحانه متوسل نمی‌شوند به عکس قهر راد در شکل‌های مبارزه اقتصادی، سیاسی واید فلولوژیک یکا می‌گیرند. (۴)

با اینهمه، نادر بودن این وضعیت در تاریخ نباید به صورت استثناء برای این "قاعده" برآورد شود که همه انقلابات قهر را بعنوان ابزاری برای تغییرات اجتماعی بکار می‌گیرند. قهر به گفته مارکس "قابلهٔ جامعهٔ کهنه‌ای است که آستانهٔ جامعه نو است". (۵)

یک جنگ انقلابی همانند هر جنگ دیگر تابع همهٔ آن قوانینی است که بر این کسردار پیچیده بشر حکم می‌راند. در نتیجه هر تئوری‌ایکه می‌کوشد پدیدهٔ جنگ را درک نماید باید

خود را از کاربرد مکانیکی تئوری خلاص نماید. این تئوری اگر قرار است راهنمای عمل باشد باید از این نقطه حرکت نماید که هیچ کردار بشریه اندازه جنگ " بطور کلی و تنگاتنگ به احتمالات بستگی ندارد " (۶). محاسبه احتمالات بنا بر این باید همیشه همراه با اجرای جنگ صورت بگیرد. بعلاوه این هم در کنار دیگر وظائف، وظیفه این تئوری است که پس از بررسی کامل و دقیق ماهیت موضوع (دشمن) مختصات وسیله و تأثیر احتمالی آن را تمام و کمال توضیح دهد. پس از آن بطور لاینقطع در جستجوی علت رویدادها بوده و وسیله و هدف را داند با هم مقایسه نماید. بطور کلی درک این عوامل که در بالا آمد و درک ارتباط واقعی شان با یکدیگر و با انجام جنگ بطور کلی است که اساس مادی استراتژی و تاکتیک بمشابه راهنمای جنگ را تشکیل می دهد.

استراتژی و تاکتیک :

استراتژی هنر جنگیدن و هنر پیروزی در یک جنگ معین است. استراتژی هنر استفاده از یورش ها به منظور دست یابی به اهداف جنگ است. باید همه نیروها و منابع را به سوی هدف هدایت نماید، هدفی که باید با هدف نهائی جنگ همخوانی داشته باشد. تاکتیک، ولی هنر جنگیدن برای شکست دشمن در یک یورش معین است. استراتژی و تاکتیک " دودسته از فعالیت هستند که بطور متقابل در زمان و مکان با همدیگر در ارتباطند ولی در عین حال اساسا دو نوع متفاوتی از فعالیت هستند" (۷). گفتن ندارد که استراتژی تعیین کننده تاکتیک است و نه برعکس. در تحلیل نهائی یک استراتژی غلط به شکست ارتشی که آن را دنبال می کند منتهی می شود ولی تاکتیک غلط ضرورتا به شکست استراتژی منجر نمی شود. از سوی دیگر وقتی تاکتیک بطور مداوم غلط باشد و با استراتژی همخوانی نداشته باشد شکست استراتژی هم اجتناب ناپذیر می گردد.

از آنجائی که تاکتیک فقط به یک یورش و حمله معین مربوط می شود و از آنجائی که یورش های زیادی لازم است، در نتیجه تصحیح دائمی تاکتیک ها ضروری می شود. به عکس چون جنگ مجموعه ای از یورش های گوناگون است (موفق و ناموفق) در نتیجه استراتژی هم یک مفهوم ایستانیست، بلکه دایماد و در حرکت است. فراموش نکنیم که جنگ انقلابی یک حرکت عظیم اجتماعی است.

هدف استراتژیک مبارزه ما در این مرحله گرفتن قدرت از اقلیت سفید پوستان نژاد پرست و انتقال آن به اکثریت دموکراتیک جامعه ماست. همانند هر جنگ دیگر، طرح ریزی این انتقال باید با توجه به عوامل زیر صورت بگیرد :

— دولت آفریقای جنوبی و قدرت نظامی آن باید نابود شود.

— سرتاسر مملکت باید فتح شود .

— اراده دشمن باید در هم شکسته شود .

سوالی که بلافاصله در محاوره روزمره مان در استفاده از واژه گرفتن قدرت پیش می آید این است : آیا باید از گرفتن قدرت صحبت کنیم یا از بطور مسلحانه گرفتن قدرت ؟ از کدام یک باید بعنوان شعار تهییجی و همچنین بیانگر اهداف استراتژیک استفاده نمائیم ؟ در ظاهر امر هر دو عبارت بنظر یکسان می آیند ولی این واقعیت که یکی به دیگری ترجیح داده می شود منطقا به این معنی است که این دو با هم اختلاف دارند .

عبارت " بطور مسلحانه گرفتن قدرت " بلاواسطه و بطور مستقیم مسئله قیام را پیش می کشد . بطور واضحی این عبارت به این معنی است که در شرایط ما ، قیام مسلحانه به عنوان " شکل خاصی از مبارزه سیاسی " (۸) انهدام قدرت نظامی دولت آفریقای جنوبی ، فتح سرتاسر مملکت ، در هم شکستن اراده دشمن را مطرح می سازد .

ولی این عبارت ، احتمال انتقال قدرت به طریق دیگری غیر از قیام مسلحانه را ندیده نمی گیرد و به همین دلیل است که ما می گوئیم جنگ بیشتر از هر کردار دیگر بشر در ارتباط دائمی و کلی با احتمالات و شانس قرار دارد . مواردی در تاریخ وجود دارند که بدون شروع جنگ راه حل صلح آمیز مورد قبول واقع شد . ولی این موارد نافی این واقعیت نیست که ایمن کشورها در موقعیت جنگی بودند و خود را برای آن آماده کرده بودند .

از سوی دیگر عبارت " گرفتن قدرت " که خیلی کلی است بطور مستقیم و واضح به مسئله قیام نمی پردازد . بعلاوه این عبارت کلی در عین حال بر این دلالت دارد که در این مرحله از انقلاب ما که توحش و نظامی گری و خیره سری رژیم پرهتوریا دیگر بر همگان روشن شده است امکان انتقال قدرت به طریق صلح آمیز به اکثریت وجود دارد بدون اینکه نیازی به مبارزه مسلحانه باشد .

تا بحال استفاده یکسان از این دو عبارت خود را در بحث های راجع به موضوعاتی چون قیام ، تسلیح توده ها شکل ابتدائی ارگان های حکومت برخوردار نشان داده است .

جنگ خلقی :

در جای دیگر ما به استراتژی تلفیق حرکت سیاسی توده های و مبارزه مسلحانه به عنوان یک پروسه اشاره کرده و گفتیم که نتیجه نهائی این تلفیق کسب قدرت سیاسی بوسیله خلق است . بنابراین ویژگی های اوضاع کنونی در داخل مملکت چیست ؟ دبیر کل حزب کمونیست آفریقای جنوبی موسی مابهیسا MOSES MABHIDA در خصلت بندی مرحله کنونی انقلاب ما گفت :

" انقلاب آفریقای جنوبی در گذرگاه مهمی قرار گرفته است . رژیم پره تواریا نقد ر قدرت ندارد که انقلاب را شکست دهد و انقلاب آفریقای جنوبی هنوز نقد ر قوی نیست که رژیم را به زانو در آورد . . . " (۹)

این وضعیت تعادلی است و " هرگاه د نیروی برابر در جهت مخالف هم عمل کنند ، همدیگر را به توازن می رسانند و هرپدیده ای که در این موقعیت اتفاق بیافتد باید باعلل و نه معلول این نیروها توضیح داده شود " (۱۰)

بنابراین در این موقعیت حساس تاریخی است که ما می خواهیم با بررسی موقعیت مان موازنه را به نفع خود مان تغییر دهیم .

در تاریخ مبارزه ماهرگز چنین موقعیتی وجود نداشته است که اجرای استراتژی جنگ توده های ، به میدان کشیدن روزافزون مردم و شرکتشان در برخورد مسلحانه مستقیم با سربازان دشمن ، پلیس ، دست نشاندهاگان و جاسوسان رژیم و همچنین کوشش هرچه بیشتر در دخالت دادن تعداد باز هم بیشتری از مردم در این گونه فعالیت ها تا به این اندازه و با چنین ضرورتی مطرح گشته باشد .

یک جنگ توده ای یک جنگ انقلابی است که در آن همه ملت ، ارتش خلقی ما UMKHONTO WE SIZWE کارگران ، توده های روستائی ، زنان ، روشنفکران ، دانشجویان ، اجتماعات مذهبی وغیره چه بصورت افراد متشکل ، گروه یا بطور دسته جمعی از همه اشکال گوناگون جنگ انقلابی (مسلحانه وغیرمسلحانه ، قانونی وغیرقانونی) برای انهدام همه نمادها ، ساختارها ، و ارگان های آپارتاید و همچنین نیروهای انسانی گرداننده آن استفاده مینمایند . در اینجا اصل را براین گذاشته ایم که همه شکل های متفاوت جنگ انقلابی حتی آنهایکه برای دست یابی به اهداف کوتاه مدت مفیدند باید هدف نهائی و اساسی خود را انهدام کامل نظام آفریقای جنوبی قرار بدهند .

جنگ چریکی :

در این نوع از جنگ ، مردم تاکتیک های چریکی را در تلیق با دیگر اشکال مبارزه بکار می گیرند . جنگ چریکی از جانب نیروئی که در مقایسه با دشمن از لحاظ مادی ضعیف تر است بکار گرفته می شود .

تاکتیک های چریکی آن روش هایی از مبارزه اند که در آن مردم می که تسلیحات محدودی دارند (معمولاً در واحد های کوچک ، به شدت تحت کنترل و منظم ۳ تا ۵ نفره) مقدتاً همه وسائل ابتدائی را با مهارت و کارآئی بکار می گیرند تا واحد های پراکنده دشمن را نابود کرده و اسلحه ومهمات بدست آورند . وقتی که جنگ چریکی در سطح سراسری بکار گرفته می شود این

شیوه از مبارزه دشمن را از لحاظ مادی و روحی تضعیف می‌کند تا جائیکه دیگر نمی‌تواند در برابر تلاش توده‌ها برای آزادی مقاومت و سرسختی بخرج دهد. جنگ چریکی عمدتاً به سائلی از قبیل حمله مکرر، تضعیف و نهایتاً انهدام قدرت نظامی دشمن توجه دارد.

ولی رابطه نیروها در این نوع از جنگ متوازن نیست. دشمن بر ارتش عظیمی فرمان می‌راند. نیروهای پلیس شبکه‌ای از جاسوسان، دادگاه‌ها، یک اقتصاد توسعه یافته و همچنین شماری از دوستان بر قدرت و متجاوز امپریالیستی همه در خدمت دشمن هستند. در نتیجه تصور به پیروزی رسیدن بایک ضربه بزرگ باید من توجه به برتری امکانات مادی دشمن دست به عمل زدن، مارا قدمی به جلو نخواهد برد. در نتیجه ما باید به جنگمان حالت فرسایشی بدهیم. برای تقسیم نیروهای دشمن و فرسود کردن این نیروها ما باید آنها را در همه اشکال قابل تصور درگیر کنیم.

جنگ را فرسایشی کردن یک اصل راهنماست. این امر به ما امکان می‌دهد که نیروهایمان را ساخته، تعویب کرده و توسعه دهیم تا از موقعیت ضعیف کنونی مان در زمینه‌های روحی و مادی به موقعیت برتر از دشمن برسیم. تنها در آن صورت است که اوضاع برای قیام در سطح سراسری آماده می‌شود تا همه نیروهایمان را متمرکز کرده و ضربه نهائی و تعیین کننده را به دشمن وارد آوریم.

جنگ ما، در نتیجه جنگ توده‌های طولانی به عنوان یک وسیله در یک پروسه انقلابی است که هدف نهائی اش را تدارک شرایط برای سرنگونی دولت آفریقای جنوبی بایک قیام قرار داده است.

یک قیام یا شورش مسلحانه "بعنوان شکل خاصی از مبارزه سیاسی" در یک پروسه انقلابی سرانجام تلفیق چند عامل عینی و ذهنی است که در یک نقطه وحدت یافته‌اند و چنانچه متوقف نشوند به کسب قدرت بوسیله توده‌های قیام کننده منجر می‌شود. این عوامل ممکن است در کشورهای مختلف متفاوت باشند ولی بعضی از جنبه‌های آن در همه قیامها مشترک است.

یکی از جنبه‌های مشترک تقدم موقعیت انقلابی، یعنی مجموعه‌ای از شرایط لازم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برای انقلاب، برقیام است. موقعیت انقلابی یک وضعیت عینی از بحران عمیق و همه‌جانبه در نظام قدیمی است که در آن:

— طبقه حاکمه کنترل خود را بر مملکت از دست داده است و دیگر نمی‌تواند بدوین تغییر به همان شیوه قدیمی حکومت کند.

— بدبختی و فلاکت توده‌ها حادثر و غیرقابل تحمل تر شده است.

— در نتیجه این عوامل توده‌ها بطور روزافزون به فعالیت مستقل کشیده میشوند.

یک موقعیت انقلابی ممکن است در نتیجه عوامل متعدد دی‌پدیار شود. برای نمونه:

شکست سیاستهای دولت، ضربه‌های اقتصادی، برخورد های ملی و نژادی و غیره. با اینهمه

وجود موقعیت انقلابی به معنای پیروزی انقلاب نیست . وجود این موقعیت فقط به آن معنی است که شرایط مادی برای یک انقلاب پیروزند وجود دارد . آنچه که در این موقعیت لازم است آمادگی و توانائی جنبش پیشاهنگ در بهره‌گیری از این موقعیت برای رهبری پیروزند توده‌ها است .

تسلیح توده‌ها :

وقتی اجتناب ناپذیر بودن قیام راد را انقلابمان پذیرفته ایم و قبول کردیم که این استراتژی نظامی توده‌ای باید بعنوان یک فن تلقی شود (۱۱) آنگاه هیچ مسئله‌ای به اهمیت و ضرورت تسلیح توده‌ها وجود ندارد . وقتی در نظر بگیریم که وضعیت در آفریقای جنوبی با دیگر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تفاوت دارد آنگاه فوریت این مسئله در چندان می‌شود . در کشورهای که نظام سرمایه‌داری اجباری برای همه وجود دارد ، توده‌ها با مقدمات جنگ و سلاح آشنا هستند و در نتیجه می‌توانند در لحظات انقلاب " اراده خود را بر جنگ سالاران فرمانروا تحمیل نمایند " (۱۲) . بعلاوه نکته دیگر اینکه بین امیال و خواسته‌های انقلابی ارتش از یک سو و توده‌هایی که این ارتش از میانشان برخاسته همگونی و اشتراک وجود دارد . انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ اهمیت این دو شرط را نشان داده است . استراتژی بلشویک‌ها در قیام مسلحانه به این فاکت بستگی داشت که در مراکز تعیین‌کننده مبارزه آنها نه تنها از حمایت اکثریت کارگران و دهقانان و گردان‌های مسلح نمایندگان پیشگام این طبقات برخوردار بودند بلکه از سوی اکثریت سربازان و ملوانان انقلابی هم حمایت میشدند . این دو شرط همچنین به بلشویک‌ها امکان داد تا بتوانند در مدت کوتاهی (از ژوئیه تا اکتبر) بخش عظیمی از کارگران و دهقانان مسلح را سازمان داده بسیج نمایند و به مرکز ضد انقلاب حمله برده و قدرت را در دست بگیرند . در این مورد لندن بد رستی نتیجه‌گیری کرده است که " اگر انقلاب خصلت توده‌ای نگیرد و روی نظامیان تأثیر نگذارد صحبتی از مبارزه جدی نمی‌تواند در میان باشد . . . " (۱۳)

لازم به گفتن نیست که عامل نژادی در آفریقای جنوبی موجب شده است که مردم ما با فن جنگ مدرن و کارکردن با اسلحه‌های ابتدائی هم حتی آشنائی نداشته باشند . بعلاوه ارتش آفریقای جنوبی نیربوی نژاد پرست و بیگانه است که نسبت به امیال و خواسته‌های انقلابی اکثریت مردم هم کوچکترین حساسیتی ندارد .

این شرایطی است (در واقع ضعف ماست) که استراتژی تسلیح توده‌ها را در انقلاب ما به صورت عامل تعیین‌کننده‌ای در آورده است .

در انتظار قیام بودن بدون داشتن حداقل نیروی از :

— کارگران و دهقانان مسلح

— واحدهای پیشگام نمایندگان این طبقات

— واحدهائی از نظامیان دولتی که با انقلاب همراه شده‌اند :

به این می‌ماند که بدون داشتن لشکر بخواهیم بچنگیم !

نکته سوم در انقلاب ما اهمیت خاصی دارد . به دلیل عامل نژادی مانمی‌توانیم به دنبال متحدی در درون ارتش باشیم بلکه باید همه نیروی مان را صرف کنیم که ارتش آفریقای جنوبی را بمقیاس وسیع خنثی نمائیم . ضرورت اینکار در همه انقلاب‌ها ثابت شده است . فروپاشی بدون قید و شرط نیروهای مسلح ، " سازمان‌نایافتگی و فروپاشی کامل نظم آنها شرط تفکیک ناپذیر و نتیجه انقلابهای پیروزمند بوده است . " (۱۴)

لنین وقتی تجربه قیام مسلحانه روسیه را در اکتبر ۱۹۱۷ جمع‌بندی می‌کرد ، نوشت : " اگر حزب انقلابی در واحدهای پیشگام طبقات انقلابی و در مملکت اکثریت نداشته باشد ، قیام نمی‌تواند مطرح باشد . . . " (۱۵)

ارگانهای اولیه قدرت توده‌ای :

این ارگان‌ها اهمیت استراتژیک دارند و باید از سوی جنبش‌های آزادی‌بخش به اندازه کافی مورد توجه قرار بگیرند . در انقلاب ما راجع به این مقوله تردید و بلاتکلیفی وجود دارد . برای مثال هیوته‌ودر مقاله اش (نگاه کنید به The African Communist, No 97) در انتقاد از رفیق مزالا (Mzala) درباره این ارگان‌ها نوشت که " آنها اساسا خارج از چهارچوب قیام قرار داشته " و مربوط " به شکل چریکی مبارزه‌اند " . او می‌افزاید : تأکید ما بر این استراتژی فقط می‌تواند " جنبش را در حالت دفاعی نگه دارد " . بالاخره او نتیجه می‌گیرد که " فقط در جریان قیام (۴) کارگران و دهقانان است که ارگان‌های انقلابی حکومت توده‌ای که دارای ماهیتی حقیقتا شورشی (۴) باشند پدیدار می‌شوند . "

در گسترش و توسعه یک انقلاب موقعیتی فرا می‌رسد که دشمن دیگر نمی‌تواند بدون تغییر به همان شیوه سابق حکومت کند . گسترش و توسعه این وضعیت (در واقع این پروسه) بر این پیش فرض استوار است که از جانب توده‌ها تا حد و دی‌عمل مستقیم صورت می‌گیرد و آنها اراده خود را بر علیه و در توازن با اراده طبقه حاکمه اعمال می‌نمایند . این در واقع شروع پروسه قدرت دوگانه نه به معنای اداری بلکه در مفهوم سیاسی آن است . در تحت این شرایط ، ارگان‌های ابتدائی سازمان یافته قدرت توده‌ای ، آنطور که هیوته‌ور می‌گوید " ظهور نمی‌یابند " بلکه بوسیله جنبش پیشرو ایجاد شده و تقویت می‌شوند .

ثانیا این نگرش که این ارگان‌ها " اساسا خارج از چهارچوب قیام قرار داشته و به

شکل چریکی مبارزه مربوط می‌شوند " بیانگر نندیدن و عدم درک این نکته است که قیام شکل خاصی از مبارزه سیاسی است که پس از بلوغ شرایط عینی و ذهنی لازم برای انقلاب مطرح می‌شود. در این ارتباط است که لنین بد رستی از این اشکال ابتدائی قدرت توده‌های بعنوان " ارگان‌های قیام" (۱۶) نام برده است. اینها ارگان‌هایی هستند که وقتی آن لحظه فرا برسد لازم می‌شوند و باید ایجاد شوند.

ثالثاً، تأکید ما بر استراتژی ایجاد و تقویت ارگان‌های ابتدائی قدرت توده‌های آنطور که هیوتوره‌ور میگوید جنبش را در حالت دفاعی نگه نمی‌دارد. برعکس باید به آن به صورت حلقه دیالکتیکی و اصلی نگاه کرده که استراتژی قیام را به استراتژی غیرقابل حکومت کردن آفریقای جنوبی وصل می‌کند.

در نتیجه این مسئله برای جنبش اهمیت فوری و استراتژیک دارد که این ارگان‌ها را تشکیل داده، تقویت نماید (کمیته‌های توده‌های) که به استراتژی غیرقابل حکومت کردن آفریقای جنوبی معنی و جهت بدهد.

نقش ارتش خلق :

نقش ارتش خلقی ما در جنگ توده‌های طولانی باید از دو وجه مورد توجه قرار بگیرد :
اولاً : یکی از ابزارهای نیروهای مسلح است که در میان توده‌ها ریشه دارد و از آنها نیرو می‌گیرد. بعلاوه از همین کاتال است که جنبش می‌کوشد قدرت نظامی دولت آفریقای جنوبی را نابود نماید. بخش پیشرو و سازمان یافته طبقات انقلابی است که با کارکرد اسلحه و کاربرد تکنیک‌های نظامی آشنائی دارد. ارتش تمام وقت و حرفه‌ای از کاد رهای سیاسی است. بعنوان یک ارتش بلا واسطه به مسئله قدرت دولتی، مقد متابصورت گردانی از افراد مسلح با تمام زائده‌های مادی اش مثل زندان‌ها، دادگاهها وغیره توجه دارد. (۱۷) این نکته شامل تمام تجهیزات استراتژیکی می‌شود که قدرت نظامی از آنها نشأت می‌گیرد.

ولی به علت عدم توازن مادی که قبلاً به آن اشاره کردیم این قهرسا زمان یافته باید بعنوان " بخشی از تجهیز طرح ریزی شده در راستای جنگ توده‌های طولانی مورد توجه قرار بگیرد. (۱۸)
به این ترتیب، نقش دیگر ارتش خلقی مان نمایان می‌شود که باید توده‌های مارا در سطوح مختلف نظامی - سیاسی سازمان دهد تا بتوانند بطور روز افزونی نقش فعالی در جنگ توده‌های طولانی ایفا نمایند. این به آن معنی است که ارتش خلقی ما باید در عین حال که دشمن را در زمینه‌های گوناگون درگیر می‌کند، شرکت فعال مردم را نیز با انتقال دانش نظامی به آنها تضمین نماید. در انجام این نقش است که باید آموزش و تسلیح توده‌ها، استفاده از روش‌های گوناگون (آموزش در عمل، آموزش از طریق پخش وسیع جزوه و اعلامیه)، آموزش

مردم برای سازمان دهی خود در هسته‌های مخفی، ساختن اسلحه‌های ساده، استفاده از سلاحهای آفریقای جنوبی مثل هفت تیر، طپانچه، تفنگ و غیره، مقدمات تئوری جنگ چریکی و دیگر مقدمات هنر جنگیدن در دستور کار قرار بگیرد.

فقط با شرکت فعال توده‌های مسلح سازمان یافته در سطوح مختلف سیاسی - نظامی است (میلیشیا، گروههای ضربت، واحدهای متحرک چریکی و غیره) که تلفیق حرکت سیاسی توده‌ای با مبارزه مسلحانه معنی پیدا می‌کند. داشتن دانش کامل از دشمن، از نقاط ضعف و قدرت او مرکز ثقل دانش نظامی است و در شکل‌گیری استراتژی و تاکتیک قابل قبول و همچنین بعنوان راهنمای اداره یک جنگ اهمیت فراوانی دارد.

حلقه ضعیف:

در رابطه با نکات ضعف و قدرت دشمن، جنبش آزادی‌بخش در عین آگاهی به "امتیاز چشمگیر دشمن در زمینه‌های نظامی، درجه بالای صنعتی بودن، نیروی انسانی ذخیره در میان سفیدپوستان، جاده‌ها و راه‌آهن‌ها و امکانات حمل و نقل هوایی عالی...". بر این باور است که "در طول یک دوره طولانی این عوامل ناساعد به نفع جنبش تغییر خواهد کرد." (۱۹)

این نظریه برفرض‌های زیر استوار است:

آفریقای جنوبی کشوری است که به درجه بالایی صنعتی شده است و در نتیجه تعجبی ندارد که امنیت آن به در دسترس بودن منابع و معادن اصلی و استراتژیک بستگی داشته باشد. بدون این امکانات، نه تنها قدرت نظامی آن صدمه خواهد دید بلکه اقتصادش هم درجا خواهد زد. علاوه بر همه اینها جامعه در نتیجه بی‌نظمی مدنی و غیرقابل حکومت بودن تجزیه خواهد شد.

بعلاوه همانطور که انگلس می‌گفت "همه نیروهای اجتماعی و سیاسی از پیش درآمد‌های اقتصادی سرچشمه می‌گیرند... و هیچ چیز بیشتر از ترکیب، سازمان، تسلیحات، استراتژی و تاکتیک ارتش به این پیش درآمد‌های اقتصادی بستگی ندارد." (۲۰)

در این مرحله تحلیل چگونگی کارکرد اقتصاد آفریقای جنوبی فوق‌العاده مهم می‌شود. نگاهی گذرا به اقتصاد آفریقای جنوبی نکات زیر را نشان می‌دهد:

— بخش معادن (مخصوصا طلا) شریان مرکزی اقتصاد کشور است. بخش اعظم اقلام صادراتی را تشکیل می‌دهد و ۷۰٪ ارز دولت را تأمین می‌نماید.

— کل اقتصاد به صادرات و واردات بستگی دارد.

— صنایع بشدت به تکنولوژی خارجی وابسته‌اند و وسیعاً تحت کنترل سرمایه خارجی قرار

دارند .

— تقریباً در همه بخش‌های اقتصاد ، اکثریت سیاه‌پوستان تحت ستم بخش اعظم نیروی کار را تشکیل می‌دهند .

این لیست البته کامل نیست ولی بخوبی حلقه ضعیف اقتصاد آفریقای جنوبی را در چهار مقطع نشان می‌دهد . مختل کردن منظم این بخش نه تنها می‌تواند به از بین رفتن تدریجی قدرت نظامی آفریقای جنوبی منجر شود بلکه موجب رکود و درجا زدن اقتصاد هم بشود . بعلاوه در نتیجه بی‌نظمی مدنی جامعه را تجزیه نماید .

بنابراین ، جنبش مادی‌گرایانه از قهر مسلحانه انقلابی به منظور تبلیغ و ضربه انسانی و مادی زدن به دشمن استفاده می‌نماید باید در مختل کردن منظم این حلقه ضعیف دولت آفریقای جنوبی کوشش بیشتری نماید .

البته این استراتژی نباید جدا از دیگر اشکال مبارزه به صورت یک میان‌بر زدن انقلابی به حساب آید برعکس در موقعیت آفریقای جنوبی فقط در شرایط بحران نسبی اقتصادی و اجتماعی — سیاسی است که دیگر پیش‌شرط‌های یک قیام پیروزمند می‌توانند تحقق یابند . این پیش‌شرط‌ها عبارتند از : تشدید پروسه آموزش و تسلیح توده‌ها ، ساختن و توسعه ارتش انقلابی قوی در سطوح مختلف تشکیلات سیاسی — نظامی .

این نکته به این معنی است که فقط در شرایط بحران مطلق اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی سراسری توأم با گنجی و اغتشاش در رده‌های مختلف دشمن و ارتش دشمن و همراه با اعتلای انقلابی توده‌های سراسری است که قیام مسلحانه یک قدم منطقی و نهایی می‌شود .

جنگ شهری و روستایی :

از آنچه که گفته‌ایم روشن می‌شود که مبارزه نظامی به علت درجه بالای صنعتی بودن اقتصاد در شهرها و مناطق شهری متمرکز می‌شود . ولی برای فراروئیدن این مبارزات به یک قیام پیروزمند ، تلفیق این مبارزات با مبارزات سیاسی و نظامی در بخش روستایی اهمیت فوق‌العاده و استراتژیک دارد . این تلفیق امکان مبارزه وسیع و ادامه دار در مناطقی روستایی را فراهم می‌نماید .

فعال کردن سیاسی و نظامی مناطق روستایی فواید زیادی برای انقلاب دارد . از نقطه نظر تاکتیکی ، فعال کردن توده‌های روستایی باعث پراکنده شدن نیروهای دشمن می‌شود که در حال حاضر در شهرها و مناطق شهری متمرکزند و دشمن مجبور می‌شود نیروهایش را در سرتاسر مملکت پراکنده نماید . بنوبه خود این پراکندگی ضربه‌پذیری دشمن را در مقابل حمله‌های چریکی افزایش می‌دهد . بعلاوه فعال کردن این مناطق دشمن را درگیر

اشکال دیگری از مبارزه مؤثر چریکی مثل مین گذاری می کند .

بسته به درجه موفقیت ماد رتبیبت وضع خود مان در این مناطق ، ابتداءابتدیل این مناطق به مناطق مورد مشاجره و سپس به مناطق ممنوعه می توان در رابطه با تشکیل پایگاه های متحرک به منظور آموزش سیاسی و نظامی کاد رهادست به فعالیت جدی زد . همچنین در تحت چنین شرایطی است که مشکل لجستیکی هم به مقدار زیادی حل می شود . این نباید با استراتژی آزاد ساختن مناطق به معنای کلاسیک یکسان برآورد شود . ولی وقتی مناطق مورد مشاجره و اختلاف و سپس مناطق ممنوعه تشکیل شدند به بعضی از مسائل مهم و استراتژیک انقلابمان ، مسائلی از قبیل ایجاد و تقویت کمیته های خلقی مناطق روستائی بعنوان ارگانهای حکومت بر خود و قیام ، می توان پرداخت .

بعنوان نتیجه گیری باید گفت که برای پاسخگویی به این مسائل و دیگر مسائلی که در جنبش آزادی بخش ما مطرح شده اند استراتژی ما برای آزادی باید در کنار وظایف معمول ، به وظایف فوری زیر در انقلاب ما توجه نماید :

— با قاطعیت بیشتری باید این استراتژی پیاده شود که آفریقای جنوبی غیر قابل حکومت کردن بشود و نظام آپارتاید نتواند عمل نماید .

— از رجعت و بازگشت پلیس و جاسوسان به شهرکهای که بوسیله مردم از آنها رانده شده اند باید جلوگیری بعمل آید . بعلاوه باید پلیس و خبرچینان را از دیگر مناطق هم بیرون کرد . برای نمونه شوراهای دست نشانده در مناطقی که تاکنون دست نخورده اند باید وادار به انحلال شوند .

— استراتژی ایجاد کمیته های خلق که دارای منشور آزادی بعنوان برنامه سیاسی خود هستند باید آغاز گردد .

— به استراتژی تسلیم توده ها به دلیل فوریتی که دارد توجه کافی مبذول شود .

مترجم : الف — کورسو

- ۱- رجوع کنید به نوشته ج - سلوو بنام "هیچ گونه راه میانه" در آفریقای جنوبی - سیاست جدید انقلاب نوشته ب - داوید سن ، ج - سلوو و آر - ویلکینسن (کتب پنگوئن ۱۹۷۶ - صفحات ۱۸۸-۱۸۵)
- ۲- استراتژی و تاکتیک‌های کنگره ملی آفریقا اتخاذ شده در سال ۱۹۶۹ در کنفرانس موروگورو .
- ۳- مارکس / انگلس - جلد ۳۸ - مجموعه آثار - صفحات ۴۹۰-۴۸۹ (نقل شده از: بلشویک‌ها و نیروهای مسلح در سه انقلاب ، تألیف پ - گلوب ، مسکو ۱۹۷۹)
- ۴- رجوع کنید به پ - گلوب - بلشویک‌ها و نیروهای مسلح در سه انقلاب (مسکو ۱۹۷۹ صفحات ۱۸-۱۷)
- ۵- ک - مارکس - سرمایه (در سه جلد ، جلد ۱ مسکو ۱۹۷۷ صفحه ۷۰۳)
- ۶- س - فن کلا سوتیز ، درباره جنگ (انتشارات پنگوئن ۱۹۶۸ ، صفحه ۱۱۶)
- ۷- مأخذ فوق ، صفحه ۱۷۹
- ۸- و ای - لنین - منتخب آثار (در سه جلد ، جلد ۳ ، مسکو ۱۹۷۷ ، صفحه ۲۹۳)
- ۹- رجوع کنید به آفریقای کمونیست ، شماره ۱۰۰ ، ۱/۴/۱۹۸۵ ، ص ۵
- ۱۰- ک - مارکس - سرمایه ، جلد ۳ مأخذ فوق ذکر شده ، ص ۱۸۹
- ۱۱- ک - مارکس - ف - انگلس - منتخب آثار (در سه جلد ، جلد ۱ ، مسکو ۱۹۷۷ ، ص ۲۷۶-۲۷۸ و و ای - لنین ، منتخب آثار ، مأخذ فوق ، جلد ۲ ، "مارکسیسم و قیام" ص ۳۵-۳۳۱)
- ۱۲- ف - انگلس - آنتی د ورینگ ، مأخذ فوق ، ص ۲۰۹
- ۱۳- و ای - لنین - منتخب آثار ، جلد ۲ ، مسکو ، ص ۱۷۴
- ۱۴- ف - انگلس - منتخب آثار نظامی (ترجمه روسی) ص ۶۴۳ (نقل شده در کتاب پ - گلوب)
- ۱۵- و ای - لنین - منتخب آثار ، مأخذ فوق ، جلد ۲ ، صفحه ۳۸۸
- ۱۶- و ای - لنین - بین دو انقلاب (مسکو ۱۹۷۹ - ص ۳۸)
- ۱۷- ک - مارکس ، ف - انگلس - منتخب آثار (مأخذ فوق) جلد ۳ (در کتاب منشاء خانواده ، مالکیت خصوصی و دولت ، ص ۲۲۷)
- ۱۸- ج - سلوو - "هیچگونه راه میانه" (در آفریقای جنوبی : سیاست جدید انقلاب ، مأخذ فوق ص ۱۸۲)

۱۹- استراتژی و تاکتیک‌های کنگره ملی آفریقا، مأخذ فوق

۲۰- ف- انگلس - آنتی دورینگ، مأخذ فوق، ص ۲۰۵

چند کلمه درباره مقاله حاضر :

جنبش انقلابی - کارگری ترکیه بدلیل داشتن وجوه مشترک و تأثیرات متقابل با جنبش های میهن ما ، همیشه مورد علاقه ویژه مبارزین و انقلابیین ایرانی بوده است . این علاقه در گذشته و حال منجر به تماس هائی بین بخش هائی از دو جنبش انقلابی شده است ، ولی با این همه ، شناخت و طرف از سطوح مبارزه طبقاتی ، گرایشات و نظرات موجود در هر یک ناکافی و کلی است .

لذا علاوه بر وظیفه انترناسیونالیستی ، لزوم حتمی آموختن از تجربیات جنبش های منطقه که جنبه های بسیار نزدیکی با جنبش میهن ما دارند ، به ما حکم می کند در این زمینه کوشش بیشتری مبذول داریم .

در این چهارچوب مقاله حاضر از مجله تئوریک خمسین که به زبان انگلیسی در انگلستان چاپ می شود ترجمه شده است . نویسنده مقاله یکی از مبارزین ترک بنام محمد صالح است که از گرایشات فکری و سوابق او شناختی وجود ندارد . این مقاله بدوین دلیل ویژه ای برای ترجمه انتخاب شده ، لذا درجه صحت مطالب و زاویه برخورد نویسنده ، در این ترجمه مورد قضاوت ما قرار نگرفته و در نقل مطالب حد اکثر روحیه امانت داری رعایت گردیده است . این با خوانندگان است که درباره آن قضاوت نمایند . قبلاً بخاطر نارسائی و ضعف های احتمالی در ترجمه از دوستان و رفقا پوزش میطلبم .

مترجم

● دورنمای چپ در ترکیه

محمد صالح

همزمان با به دست گرفتن قدرت بوسیله نظامیان در ۱۹۸۰ در ترکیه تمام فعالیت های سیاسی و اتحادیه های بحال تعلیق درآمد. دهها هزار نفر از فعالین سیاسی دستگیر شدند و این امر با هیچگونه مقاومتی از طرف توده های که صدها هزار و بلکه میلیونها نفر آنها در دهه گذشته سازماندهی شده بودند مواجه نگشت.

ژنرالها با استفاده از حالت انفعال توده ها در روزهای بعد از ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ که در مجموع تبدیل به "اکثریت خاموش" شده بودند، ژست ناجیان ملت و محافظان نظم و قانون و تنهائی روی قادر به جلوگیری از خونریزی را گرفتند. هیچگونه اعتراضی نه از طرف دانشگاه ها و نه کارخانه های که در خط مقدم سازماندهی توده های قرار داشتند در مقابل کودتا دیده نشد. رضایت توده ها به آشکارترین وجهی آنزمان که مقامات نظامی مجرب ترین و مبارزترین بخش طبقه کارگر که در دیسک Disk (کنفدراسیون اتحادیه کارگران انقلابی) متشکل شده بودند را به تسلیم فراخواند، بنمایش درآمد. مقامات حکومت نظامی استانبول، پس از دستگیری کمیته اجرائی دیسک Disk و رؤسای اتحادیه های وابسته به آن از طریق روزنامه، رادیو و تلویزیون از تمام فعالین دیسک Disk در هر سطحی از شاگرد مغازه گرفته تا سازماندهان شاخه ها و نمایندگان اتحادیه در کارخانجات خواست که خود را به مقامات نظامی تسلیم کنند.

قبل از پایان مهلت تعیین شده، هزاران کارگر به این دعوت پاسخ مثبت دادند. آنها صفهای طولی راجلو ساختمان اصلی (وزندان مشهور) فرمانده حکومت نظامی تشکیل دادند. اینان همان کارگرانی بودند که مبارزات اتحادیه ای را از سالهای آغاز کرده بودند در اعتصابات غیرقانونی و اشغال کارخانه ها شرکت داشتند و یابانیروهای امنیتی برخورد های خونینی کرده بودند، بعبارت دیگر، این کارگران بعنوان پیشاهنگان (Vanguard) طبقه کارگر تجربیات قابل توجهی در اعتصابات اتحادیه ای، اعتصابات عمومی، اعتصابات نشسته

و تظاهرات و در طول سالهای ناآرام ۱۹۶۰-۱۹۷۰ کسب کرده بودند. اکنون آنها به نحو خفت باری در صف انتظار می‌کشیدند که خود را (کت) بسته تحویل قصابان ابتدائی تریس- حقوق د مکرانیک طبقه کارگر قرار دهند.

ژنرال‌ها با وارد آوردن چنین ضربه هولناکی بر روحیه پیشگامان طبقه کارگر، توانستند یورش مهلکی را بر تمامی چپ ترکیه وارد آورند. دود همه مبارزه انقلابی سازمانها و گروههای سیاسی جوان اما پرقدرت، دود همه کنترل پرکشاکش بر سازمانهای توده‌ای میلیونی با مطبوعات وسیعشان در اواخر سال ۱۹۸۰ بخاموشی گرائید. کودتای سپتامبر و نتایج آن خود مهمترین دلیل ضعفهای اساسی جنبش چپ ترکیه در دوران رشد بادکنکی آن است.

من در این مقاله کوشش خواهم کرد این ضعفها را ضعف تئوریک، سیاسی، تشکیلاتی و ضعف پیشینه و سنت مبارزاتی که اساس ریشه در گذشته، در ماهیت مبارزه طبقاتی کشور و در مشکلات جنبش جهانی کارگری دارند از طریق بررسی عمده تاد و همه اخیر چپ ترکیه تجزیه و تحلیل نمایم. همچنین بخود جرأت داد توضیح خواهم داد که آیا این ضعف ها ادامه خواهند یافت یا اینکه چپ ترکیه در مسیر یختگی سیاسی قرار گرفته است.

تاریخ چپ ترکیه را که مصادف با تاریخ جمهوری مدرن ترکیه است می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد. از آنجائیکه فی الواقع هیچ میراث سوسیالیستی ای از دوره امپراطوری عثمانی وجود نداشته می‌بایست. ۶ سال اخیر را که بازوال امپراطوری و مبارزه برای استقرار نظم نوین شروع می‌شود در نظر گرفت. دوره نخست از پایان جنگ جهانی اول آغاز و به ۲۷ می ۱۹۶۰ ختم می‌شود. در این چهاردهه مبارزه طبقاتی در سطح پائین و فعالیت‌های سیاسی چپ فقط بطور حاشیه‌ای وجود داشته است. از نقطه نظر تکامل و ماهیت حرکت سیاسی چپ و جنبشهای کارگری سالهای ۱۹۶۰-۱۹۷۱ باید در بررسی بعنوان یک دوره مورد توجه قرار گیرد.

دومین و سومین دوره دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ است. این دوره هر یک سطوح و اشکال متفاوت آگاهی طبقاتی، سازمانهای انقلابی گوناگون و مشکلات متفاوت تئوریکسی را نمایندگی می‌کنند. در این مقاله من اساساً روی این دوره تأکید خواهم کرد، زیرا این دوره مصادف است با یک مرحله مبارزه طبقاتی فوق العاده حاد و بحرانهای اقتصادی و سیاسی. در همین دوره است که چپ ترکیه شکل و جهت کنونی را بخود گرفت. کودتای دوازده سپتامبر ۱۹۸۰ آغازگر چهارمین دوره بود، که ظاهراً هنوز نمی‌توانیم بطور دقیق از این دوره صحبت کنیم.

چپ ترکیه تاد دهه ۶۰

هنگامیکه حزب کمونیست ترکیه (TKP) در باکوی اتحاد شوروی در ژوئن ۱۹۱۹ تشکیل

شد، ترکیه د رگیو یک جنگ آزادی بخش بود و د رجعت یک انقلاب بورژوازی تحت رهبری افسران جوان ارتش متلاشی شده عثمانی، پیش می رفت، ارتشی که بوسیله فاتحان جنگ جهانی اول مغلوب و خلع سلاح شده بود. نخستین تلاش کمونیست های ترک برای پیوستن به جنگ آزادی بخش و شرکت د تشکیل دولت جدید ترکیه، فاجعه بار بود. تقریباً تمام رهبری حزب کمونیست بلا فاصله بعد از ورود به خاک ترکیه د ر ترابزان (Trabzon) شهری د شمال شرقی ترکیه)، د ر ژانویه ۱۹۲۱ نابود شدند. د ر خلال همین ماهها رهبر جمع ملی د ر آنکارا (و فرمانده کل نیروهای منظم نظامی) مصطفی کمال به نابودی نیروهای چریکی - دهقانی که مستقل از دولت بخاطر جنگ علیه اشغالگران یونانی و متحدان فتودال محلی شان تشکیل شده بود، پرداخته بود. این نیروها که "ارتش سبز" نامیده می شدند، تحت رهبری اتم Bthem قرار داشته و به مانعی د ر برابر اهداف کادرهای بورژوازی مصطفی کمال یعنی تأسیس جمهوری بورژوازی مستقل تبدیل شده بودند.

برای مصطفی کمال علیرغم روابط حسنه اش باد دولت جوان اتحاد شوروی ازین برداشتن رقیبان چپش د ر عرض چند ماه چندان مشکل نبود. از آن زمان ببعده این رهبری بورژوازی با برخورداری از حمایت فعال اکثریت بوروکراسی نظامی و غیرنظامی عثمانی که قوی ترین نیروی اجتماعی و سیاسی جامعه بود طرحهای خود را به پیش برده و به جمهوری ای که د ر آن سیستم تک حزبی حاکم بود تحقق بخشید.

پس از تأسیس جمهوری، کادرهای کمونیست ترکیه، عبارت می شدند از: باقیمانده های TKP که د ر روسیه بوجود آمده بود، آنهایی که د ر آلمان طی بسیج کارگران د ر اواخرو بعد از جنگ اول کمونیست شده بودند، تعدادی کادر باقیمانده از جنگ آزادی بخش و محفل های چپ آنکارا و کمونیست های استانبول که روابط معینی هم با جنبشهای کارگری این شهر داشتند. این کمونیست هادومین کنگریشان راد ر ۱۹۲۵ د راستانبول برگزار کرده متحد شدند و مجدداً حزب راتشکیل دادند. از این زمان تا کودتای ۲۲ می ۱۹۶۰ کادرهای TKP که فعالیتهای تشکیلاتی زیرزمینی اندک وضعیفی داشتند اغلب با سرکوب سخت د ستگاه حکومتی روبرو می شدند، و بارها و بارها د ستگیری و شکنجه و تعقیب و زندان شدند.

جنبش کارگری کشور د ر این چهاردهه رشدی نکرد، فقط چند حرکت کوچک سازمان یافت که همه آنها با بی رحمی از طرف دولت کمالیست سرکوب شد.

د راستانه سال ۱۹۲۵ زمانی که تمایل به ایجاد اتحادیه د میان کارگران زیاد شد و وسعت گرفت، د دولت با بهانه قراردادن شورش کردن د ر شرق، به سازمانهای کارگری یورش آورد و آنها را برای همیشه ممنوع اعلام کرد. د رسال ۱۹۳۲ همزمان با تأسیس دومین حزب (حزبی به رهبری همکاران نزدیک کمال) و شرکت آن د ر انتخابات، از میوه د ر آن زمان دومین شهر صنعتی بود به صحنه حرکتهای کارگری تبدیل شد. همزمان با کناره رفتن این "دومین حزب"

نمایشی ، بسیج کارگران نیز بزودی فروکش کرد . آخرین حرکت کارگری در سال ۱۹۴۶ هنگامی اتفاق افتاد که اینتو رئیس جمهور وقت متأثر از پایان یافتن جنگ دوم جهانی ، قول داد که یک سیستم چند حزبی بپا کند و ممنوعیت رسمی فعالیت در جهت سازماندهی طبقاتی نیز لغو شد . با این فرصت که راه سازمان دادن اتحادیه که از ۱۹۲۵ ممنوع شده بود ، هموار گردید . در عرض چند هفته ، مراکز صنعتی شاهد موجی از فعالیت های اتحادیه ای بودند .

دهها هزار کارگر در اتحادیه ها سازمان یافتند . شش ماه بعد مقامات حکومت نظامی (حکومت نظامی از آغاز جنگ برقرار بود) مجدداً تشکیل اتحادیه را ممنوع نموده ، دستگیری و تعقیب را آغاز کرد . سالهای دهه پنجاه (۱۹۵۰) علیرغم تشکیل اولین کنگره راسیون اتحادیه کارگری تورک ایش Turk-İş با همکاری اتحادیه های کارگری آمریکا در شرایط جنگ سرد ، جنبش کارگری مهمی بخود نداد . اگر باین فهرست کوتاه - اما کامل - جنبش های کارگری این چهار دهه ، " دستگیری کمونیست ها " در ۱۹۲۵ ، ۱۹۲۷ ، ۱۹۲۹ ، ۱۹۳۰ ، ۱۹۳۲ ، ۱۹۳۷ ، ۱۹۴۶ ، ۱۹۵۱ و ۱۹۵۷ را اضافه کنیم فقر میراث تئوریک - سیاسی و سازمانی و سترین بودن کمونیسم ترکیه قابل فهمتری گردد . همچنین نباید نقش مجازات های شدید علیه کمونیست ها ، زندانهای طولی مدت و افراموش کرد . این خود مدتی طولانی موجب رکود فعالیت های تشکیلاتی زیرزمینی شد . بعنوان مثال میتوان از شاعر مشهور ترک ، ناظم حکمت یاد کرد که بیش از ۱۵ سال از عمر خود را به اتهام فعالیت های کمونیستی در زندان گذراند و کمونیست با سابقه دیگرنام حکمت کیویل کیملی Hikmet Kivilcimli بیش از بیست سال از عمر خود را در زندان سپری کرد . در چنین اوضاع و احوالی ، حزب بارها و بارها متلاشی شد و مدت های طولانی موفق نشد حتی یک کنگره نیز برگزار نماید . آخرین کنگره حزب در سال ۱۹۳۲ برگزار شد . باین ترتیب در آستانه ۲۷ می ۱۹۶۰ - تاریخ کودتائی که می بایست یک دوره جدید در تکامل چپ ترکیه بوجود آورد - TKP مرکب بود از مجموعه ای از محافل حزبی سابق که هیچکدام از آنها ، ادعای حزب بودن ، نداشتند و یک " دفتر خارجی " مستقر در اوپای شرقی با امکانات راد یوئی اما فاقد هرگونه نفوذ در ترکیه . بر مبنای چنین زمینه سیاسی - اجتماعی عقیم و عقب مانده و وضعیت رو به تلاشی تشکیلاتی بود که کادرهای TKP به تکامل دوره بعد از ۱۹۶۰ چشم دوخته بودند . دیگرایش اصلی چپ که اوائل دهه ۱۹۶۰ پا گرفت کاملاً مستقل از این کادرها بود ، یکی از این دو جریان TIP (حزب کارگران ترکیه) با تمایلات پوپولیستی بود که بوسیله عناصر اتحادیه ها و روشنفکران چپی که گذشته و تجربه واقعی سیاسی نداشتند ، ایجاد شده بود . TIP فاصله خود را از کادرهای TKP بخاطر " قانونیت " حفظ کرد . جریان دوم Yon (جهت) بود که دنباله رو " انقلابی گری " حکومت کمالیست ها در چهار دهه گذشته بود . در این اوضاع و احوال کمالیسم که منبع الهام افسران جوان کودتای ۲۷ می بود ، تقریباً بعنوان تنها سنت انقلابی گذشته ، شکوفا شد . اغلب کادرهای

TKP به گروهی پیوستند که می‌گفت کمالیسم و باصطلاح دژنظامیش (لایهٔ روشنفکران نظامی - غیرنظامی) از محتوای انقلابی تهی نشده است .

در حقیقت اکثریت کادرهای TKP که مجبوره پذیرش تحلیل‌های مختلف کمینترن از کمالیسم ترکیه بعنوان "ضد امپریالیست" و "مترقی" بودند، دارای درک مثبتی از کمالیسم بودند، حتی آنهایی که در سالهای ۱۹۳۰ کمالیسم را بعنوان ایدئولوژی ارتجاعی و بورژوازی ارزیابی کرده بودند و هیچ چشم‌امیدی به (لایهٔ روشنفکران نظامی - غیرنظامی) ندوخته بودند، اکنون بعد از ۲۷ می ۱۹۶۰ نظرشان تغییر کرد! شاید کودتای افسران جوان "کالیست" و پیشرفت‌های بعدی، کمونیست‌های قدیمی را که به زندان و شرایط اجتماعی - سیاسی بی‌روح و ایستای چهاردههٔ قبل عادت کرده بودند مهیوت و حیران کرده بود .

سالهای ۱۹۶۰ - روزهای خوش چپ ترکیه :

برزمینه نظم جدید سیاسی که پس از کودتای نظامی ۱۹۶۰ در ترکیه معاصر مستقر شد، جنبش چپ امکان رشد یافت. امر مبارزاتی مثنی اعضای حزب کمونیست در خلال ۴ سال گذشته، در این دورهٔ جدید به شکل بسیج‌دهها و حتی صدها هزار نفر در اشکال جدید، با شعارهای جدید و سازمان‌های نوپا متجلی شد. از سالهای دهه ۱۹۶۰، ترکیه دوره ۲۰ ساله‌ای را پشت سر گذاشت که توده‌های میلیونی تقریباً تمام اشکال مبارزهٔ طبقاتی را آزمودند: از جنبش جوانان گرفته تا شورش در ارتش، از جنبش طبقه کارگر تا فعالیتهای چریک‌شهری، از فعالیت‌های اتحادیه‌ای کارمندان غیرنظامی گرفته تا آرا‌می و سازماندهی فعالیت در نیروهای پلیس. ریشهٔ این تکامل برمی‌گشت به کودتای ۲۷ می ۱۹۶۰، کودتائی که برخلاف کودتاهای بعدی، ۱۲ مارس ۱۹۷۱ و ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ بوسیلهٔ افسران جوان سازمان یافته بود و منجر به تدوین قانون اساسی جدیدی شد که به حرکت‌های کارگری و دانشجویی چشم‌گیری میدان داد، و سازمان‌های توده‌ای بزرگی بوجود آمد و حرکت‌های سیاسی شکل گرفت، و بریستر آن ادبیات چپ قارچ‌گونه رشد کرد .

تشکیل TIP بوسیلهٔ ۱۵ اتحادیه‌گرادر فوریه ۱۹۶۱ و انتشار هفته‌نامه *Yeni Sol* (جهت در دسترس ۱۹۶۰ نشاندهنده ظهور چپ ترکیه بعنوان نیروی جدید سیاسی بود. بنیان - گذاران TIP که گرایش به مبارزه اتحادیه‌ای بشیوهٔ رادیکال آن داشتند، دارای تمایلات سیاسی چپ‌ی بودند که در تورکیش *Türk-İS*، تنها کنفدراسیون کارگری، ظاهر شده بود. آنها از مجلس مؤسسان بعد از ۲۷ می ۱۹۶۰ نیرو گرفته بودند، در این مجلس که نمایندگان از اتحادیه‌ها نیز حضور داشتند، قانونی تدوین شده بود که حق اعتصاب و حق مذاکره اتحادیه - هاباد ولت را بر رسمیت می‌شناخت. تشکیل TIP بوسیلهٔ عناصر اتحادیه‌ای، نوید بخش تکامل طبقهٔ کارگر در خلال دورهٔ آینده بود. اگرچه بنیان‌گذاران TIP فاقد تجربه سیاسی و هرگونه

پیشینه سوسیالیستی بودند و تجربه آنها در مبارزه اتحادیه‌ای محدود بود، معضله‌ها آنها را در آستانه عصر نوین به سازمانگران اتحادیه تبدیل شده بود که "جایگاه سیاسی خود را طلب می‌کردند. مسلماً تشکیل Disk - یک‌کنفدراسیون اتحادیه‌ای جدید و مبارز بوسیله این نسل از سازمانگران اتحادیه‌ها در سال ۱۹۶۷ و هدایت جنبش اتحادیه‌ای در سالهای ۱۹۷۰ بوسیله آنها تصادفی نبود. تشکیل TIP اولین نشان این تکاملها بود.

TIP با ناباوری آغاز بکار کرد و در عرض چند ماه بخاطر مبارزات عظیم درونی با خطر نابودی روبرو شد. بنیان‌گذاران TIP از روشنفکران دعوت کردند که بخاطر حل این مشکلات به حزب بپیوندند. با این تزیین روشنفکری، حزب کارگران ترکیه هویت واقعی خود را یافت. از این پس آن بخش از روشنفکران چپ که قبل از ۱۹۶۰ در خارج از حزب کمونیست بودند و نیز آنهایی که تحت تأثیر وره جدید به جرگه چپ پیوسته بودند، هم‌پای بنیان‌گذاران اتحادیه، نشان خود را بر TIP گذاردند. بعد از این نقطه عطف، TIP شروع به رشد مداوم کرد، اوج این رشد در انتخابات عمومی ۱۰ اکتبر ۱۹۶۵ بود. در انتخابات محلی ۱۹۶۳ برای اولین بار حزب به راد بود دست یافت. حزب با نشریات، هفته‌نامه‌ها، ماهنامه‌ها، جزوات و نظایر آنها و نیز با حمایت بعضی نویسندگان پاره‌ای از روزنامه‌ها بسرعت در مقیاس ملی رشد یافت. صحبت درباره سوسیالیسم که همه جا از رادیو شنیده می‌شد، نشریات گسترده انتشار چپ، عناوین عمده بزرگترین روزنامه‌های ترکیه درباره TIP و حتی آرم حزب Gark-Basak (چرخ‌دنده و سنبله گندم) و شعار اصلی اش "زمین برای دهقان، کار برای همه" همه، نوآوری‌های عصر جدید بودند که همه را مهیوت کرده بود. وحدت کم و بیش محکم حزب و روحیه بالای کادرهایش آنرا نقد رقد رتمند کرده بود که بتواند در خلال این دوره رشد خود در مقابل حملات وحشیانه راستها از خود دفاع نماید.

در انتخابات عمومی ۱۹۶۵ TIP ۳ درصد آرا را بدست آورد. این واقعه از این نظر اهمیت داشت که نشان می‌داد سوسیالیسم در ترکیه مشروعیت کسب می‌کند. با اینهمه در صد پانزده آرا کارگران (یعنی سه درصد) در ال برضعف پایه طبقاتی حزب بود. با کمک یک سیستم انتخاباتی که مدافع احزاب کوچک بود TIP توانست با سیصد هزار رأی ۱۵ کرسی در پارلمان کسب کند. رهبری TIP که از این "پیروزی" انتخاباتی مبهور شده بود کاملاً متقاعد شد که هر چند در راه تبدیل به یکی از برقدرت‌ترین نیروها در انتخابات پارلمانی آینده است. با این وجود، فقدان جنبش اتحادیه‌ای نیرومند و با سابقه، عدم بلوغ سیاسی طبقه کارگر نوپسای ترکیه و ناتوانی تشویک رهبری TIP شکست این توهم پارلمان‌نابستی را در عرض چند سال آشکار ساخت.

در اواسط سالهای دهه ۱۹۶۰ TIP با سابقه تاریخی کوتاه خود بنظر می‌رسید که از سازماندهی قوی و سالم و آینده‌ای امیدبخش برخوردار است.

بعد از انتخابات ۱۹۶۵ حزب تقریباً دارای ۱۰ هزار عضو، ۱۵ عضو پارلمانی و مطبوعات متنفذ بود. تقریباً تمام تحصیل کرده های دهه های اخیر و تمام انرژی جوانان انقلابی سمت TIP جریان یافت. با وجود نقاط مثبت یاد شده پس از ۶-۵ سال که از شکلگیری TIP می گذشت، نفوذش در بین طبقه کارگرنزدیک به صفر بود. رابطه TIP با طبقه کارگر از نفوذ اتحادیه های بنیانگذارانش در این طبقه فزاینده تر نشد. بعلاوه نه جهت گیری حزب و نه سبک کارش هیچیک در جهت گسترش این روابط نبود. TIP بخاطر اینکه خود را در چارچوب پارلمانتاریستی گرفتار کرده بود، عمدتاً به تبلیغات پیولیستی در میان دهقانان و طبقه متوسط پرداخت. یکی از نمودهای جالب این جهت گیری جدید این بود که در سال ۱۹۶۹ آرم حزب از "Cark-Basak" (چرخ دنده و سنبله گندم) تبدیل به تصویر مردی شد که به دهقانی می مانست. بموازات این جهت گیری جدید طبقاتی، رهبری حزب ناتوانی خود را در آموزش کادرهایی که بسرعت به مارکسیسم روی می آوردند باثبات رساند. این ناتوانی بعد ها یکی از علل عمده آشفتگی نظری و انشعابات ناسالم شد.

خلاصه اینکه TIP ویژگی خود را بعنوان یگانه سازمان مرکزی چپ ترکیه در عرض چند سال از دست داد، گرچه این حزب تا حد ویدی در سالهای اولیه دهه ۱۹۶۰ برای آن دسته از جوانانی که بتازگی با مارکسیسم آشنا شده بودند نقش آموزشگاهی را بعهده داشت. در همین رابطه هم آنچه که جوانان مبارز در این مدرسه فراگرفته بودند، خط مشی سیاسی طبقه کارگر بمفهوم واقعی کلمه نبود، بلکه دیدگاه ضد امپریالیستی با محتوای ناسیونالیستی و پشاره ای مفاهیم مبهم درباره سوسیالیسم و مارکسیسم بود.

در همان سالی که TIP تشکیل شد، روزنامه جدید Jon در استانبول بوسیله یک گروه از روشنفکران چپ گرامشور شد که خود را نشوکنالیست می دانستند. Jon در اولین شماره خود بیانیهای را منتشر ساخت که با مضای ۵۳۱ روشنفکر برجسته رسیده بود و در آن ایده خود را مبنی بر "تکامل سریع اقتصادی" و "غربی کردن (جامعه) آنطور که هدف انقلاب آتاتورک" بود بیان کرده بودند. این دو مین جریان مهم در چپ ترکیه سالهای دهه ۱۹۶۰ بود. Jon الگوی "تکامل ملی" خود را بعنوان "راه سوم" علیه "سرمایه داری" و "کمونیسم" ارائه کرد. بر اساس این تئوری، ترکیه کشوریست که در آن طبقه کارگرنه هنوز ضعیف است و توده های پسادگی توسط نیروهای "دلال-کمپرادور-فئودال" از طریق مکانیسم پارلمانی اغفال می شوند. این مدل که مبتنی بر ملی کردن و رفورم ارضی و برنامه ریزی دولتی بود، می بایست نه از طریق پارلمانتاریسم کلاسیک، بلکه از طریق یک مجلس مؤسسان متشکل از "جبهه ملی" تحت رهبری افسران "ملی-انقلابی"، تکنوکرات ها و روشنفکران تحقق یابد.

تیراژ این روزنامه در اندک زمان به ۳۰۰۰۰ نسخه رسید، اگرچه این تیراژ ثابت ماند و بعد ها به ده هزار نسخه تقلیل یافت. این خود نشاندهنده نفوذ وسیع ایدئولوژی

کمالیستی در این دوره است. Jon تأثیر عظیمی بر اکثریت روشنفکران متمایل به مارکسیسم، محافل دانشجویی، بعضی محافل چپ در RPP (حزب جمهوری خلق که مؤسس آن مصطفی کمال بود) و نیز بر بعضی از گروه‌هایی که بعد از داخل نیروهای مسلح شکل گرفتند داشت. Jon علیرغم قدرت قابل توجهش در ابتدا، با پیدایش جنبش MDD (انقلاب دمکراتیک ملی) در ۱۹۶۷، جنبشی که ادعای مارکسیست بودن داشت، و نیز با پیدایش جریان "سانتریست چپ" در RPP قدرت خود را در بین چپ ترکیه در سال‌های آخر دهه ۱۹۶۰ از دست داد.

در حالیکه Jon و TEP سیر صعودی داشتند، جنبش کارگری، مستقل از آنها به پیشرفت خود ادامه می‌داد. طبقه کارگر در مسیر تبدیل شدن به مهترین نیروی اجتماعی آینده ترکیه بود. این واقعیت خود را در افزایش تعداد اعضا، اتحادیه نشان می‌داد. تعداد اعضا، اتحادیه‌ها که در سال ۱۹۶۳ مجموعاً حدود ۳۰۰۰۰۰ بود در سال ۱۹۶۸ از مرز یک میلیون گذشت. البته قدرت کمی واقعی طبقه کارگر فراتر از این رقم بود. بخاطر محدودیت‌هایی که در قوانین تأمین اجتماعی وجود داشت، بخش مهمی از طبقه کارگر شهری از جمله کارگران صنایع کوچک و تمام پرولتاریای روستائی (این دو بخش میلیون‌ها کارگر را در خود جای داده بودند) نه تحت پوشش تأمین اجتماعی قرار می‌گرفتند و نه امکان داشتن اتحادیه‌برایشان وجود داشت.

با این ترتیب بسیج حتی یک بخش محدود از طبقه کارگر کافی بود تا حضورش در تمام حوزه‌های زندگی اجتماعی کشور احساس شود. این دوره رشد سریع و فعال اتحادیه‌ها همراه بود با اعتراضات کارگری نظیر اعتصاب، کم‌کاری و اعتصاب نشسته. با این وجود باید پذیرفت که در این مرحله، اعتراضات طبقه کارگر ادامه وسیعی پیدا نکرد. در سال‌های بین ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۸، ۳۲۰ اعتصاب قانونی با شرکت ۴۰۰۰۰ کارگر برگزار شد. این آمار رسمی کارگرانی را که در اعتصابات بطور غیر رسمی شرکت کردند را شامل نمی‌شود. اعتصابات غیر رسمی که در ترکیه "direnis" (مقاومت) نامیده می‌شد با این دلیل صورت می‌گرفت که پروسه اجازه قانونی اعتصاب خیلی طولانی بود. بر اساس یک تخمین ساده (آمار رسمی برای چنین اعتصابات وجود ندارد) حدود ۷۰۰۰۰ کارگر در ۳۸ اعتصاب غیر رسمی شرکت کردند. در این نوع اعتصابات، علاوه بر کارگران صنعتی درگیر در این مبارزات، در کارخانه‌های بزرگتری که تعداد کارگران آن بیش از هزار نفر بود مبارزه حادتری در جریان بود.

مبارزین جنبش سوسیالیستی هیچ نقشی در این حرکت هاند اشتمد. اینها انفجارات خود بخودی طبقه کارگر بود که غالباً از محدوده تعیین شده توسط اتحادیه فراتر می‌رفت. در این سالها جنبش سوسیالیستی و جنبش کارگری به مسیرهای متفاوتی می‌رفتند. این وضعیت در سال‌های بعد از ۱۹۷۴ نیز ادامه داشت.

د رسال Disk ۱۹۶۷ بعنوان د وین کنفد راسیون اتحادیه کارگری توسط طرفداران اتحادیه کارگری که در آن زمان عضو TIP بودند ، تأسیس شد . با این همه این مسئله نشان - دهنده نقطه عطفی در همسویی جنبش سوسیالیستی با جنبش کارگری نبود . اما تأسیس دیسک نشاندهنده آغاز جنبش اتحادیه‌های رادیکال در ترکیه بود . از ۱۹۶۷ تا ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ Disk بعنوان مهمترین سازمان اتحادیه‌های جنبش کارگری ترکیه باقی ماند . این سازمان با اینکه جنبش اتحادیه‌های رادیکال را بعنوان آلترناتیوی در مقابل اتحادیه فوق‌العاده بوروکراتیک تورکیش Turk-is مطرح میکرد ، شعارهایی را عنوان میکرد که خواستش بگونه‌ای نه چند ان روشن مینی بروحدت بخشیدن به جنبش کارگری با جنبش سوسیالیستی بود . Disk از زمان تأسیس دارای ۳۵ - ۳۰ هزار عضو بود . در حالیکه تورکیش Turk-is حدود یک میلیون عضو داشت . در سالهای بعد Disk و Turk-is بعنوان سازمانهایی که د ونسل متفاوت از کارگران را سازماندهی می‌کنند شناخته می‌شوند . تورکیش Turk-is با خیل عظیم اعضای خود بخوبی به داخل شرکتهای دولتی رسوخ کرده بود . شرکتهایی که ۳۰ - ۲۰ سال سابقه داشتند و تاریخ آنها به دوره باصطلاح دولت‌گرایی (etatism) سالهای دهه ۱۹۳۰ برمی‌گشت . این شرکت‌ها که اساسا در تولیدات ، فولاد ، پارچه ، سیمان ، ذغال و قند کاری کردند ، در یک نقطه صنعتی جمع نبودند . بلکه براساس برنامهریزی‌های دولتی ، در نقاط مختلف کشور پراکنده بودند و بخش عقب مانده طبقه کارگر را در خود جای داده بودند . این کارگران که تعدادشان بالغ بر صد ها هزار نفر می‌شد ، نه شورشهای سالهای دهه ۱۹۶۰ را رهبری کردند و نه در آنها شرکت داشتند ، فقط از اواسط سالهای ۱۹۷۰ بود که تاحد محدودی در حرکت‌های طبقه کارگر شرکت جستند . از طرف دیگر Disk قدرت خود را بزودی در کارخانه‌های بخش خصوصی که محصول اواخرده دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ بود بدست آورد . این مؤسسات خصوصی با تکنولوژی نسبتا مدرن خود در مراکز بزرگ صنعتی نظیر استانبول ، ازمیت و ازمیر در بخش غربی پیشرفته‌تر کشور متمرکز شده بودند . فقدان امنیت شغلی و شیوه‌های گوناگون تشدید کار که در این مؤسسات اعمال می‌شد ، همراه با دیگر مسائل اقتصادی نظیر دستمزد و ساعات کار ، در تشدید مبارزه اتحادیه‌های و گرایش حتمی آنها بسمت Disk دخیل بودند . روند تکامل جنبش کارگری که با Disk مشخص میشود ، مقارن بود با پیدایش جریان‌های جدید جنبش سوسیالیستی که بزودی بر صحنه مسلط گشتند . این عناصر جدید عبارت بودند از : جنبش سوسیالیستی جوانان سالهای دهه ۶۰ جنبش MDD (انقلاب د مکراتیک ملی) و اعضای قدیمی TKP . اکنون اینها را بررسی خواهیم کرد .

پیدایش جنبش انقلابی جوانان و MDD :

جنبش انقلابی جوانان که منجر به فعالیت‌های چریکی اوائل سالهای ۱۹۷۰ شد از سه

جریان نشأت می‌گرفت که عبارتند از : جنبش جوانان در سالهای اولیه دهه ۱۹۶۰ که با کودتای ۲۷ می آغاز و با موضوعاتی ، نظیر مسئله قبرس و پایگاه‌های آمریکائی در ترکیه تا اواسط سالهای ۱۹۶۰ ادامه یافت ، TIP که بعنوان آموزشگاهی برای جوانان انقلابی عمل می‌کرد و جنبش MDD .

در اواخر سال ۱۹۶۷ تعدادی از کادرهای قدیمی TKP نشریه‌ای را بنام Turksolu (چپ ترکیه) منتشر کردند . با این ادعا که این نشریه صدای تمام نیروهای ملی و دمکراتیک از نمایندگان پرولتاریا گرفته تا نمایندگان بورژوازی ملی است . در سطح تئوری نشریه بطور موقفیت - آمیزی بیانگر اصطلاح پتانسیل انقلابی کمالیسم و یاد رک مرحله‌ای استالینی از انقلاب بود . بر اساس نظریه MDD ، نظام ترکیه هنوز جنبه‌های فئودالی در خود داشت و تحت هژمونی امپریالیزم آمریکا بود . بر اساس شعار اصلی MDD اولین گام انقلابی در ترکیه هدفش نابودی این نیروها و ایجاد "یک ترکیه کاملاً مستقل و واقعات دمکراتیک " است ، نه ترکیه سوسیالیست . این جامعه باید بوسیله جبهه‌ای از تمام طبقات و لایه‌ها ، از پرولتاریا گرفته تا بورژوازی ملی تحقق یابد . در این انقلاب " لایه روشنفکران نظامی و غیرنظامی " با سنت انقلابی کمالیستی خود که هنوز در آنها از رمق نیافتاده بود ، می‌بایست نقش مهمی (یاد قیقتور) نقش رهبری را از طریق یک دولت نظامی (Junta) که قدرت را بدست می‌گرفت ، ایفا نماید . MDD هرگز طرح مشخصی درباره حزب مطرح نکرده و فعالیت و سازماندهی‌اش را به تهییج جوانان و روشنفکران چپ از طریق هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌های محدود کرده بود .

جنبش MDD ، TIP را بخاطر رد ایده انقلاب مرحله‌ای متهم به اپورتونیست نمود و از آن‌شده انتقاد کرد و سیاست ائتلافی او را بدلیل ندیده گرفتن پتانسیل انقلابی " لایه روشنفکر نظامی و غیرنظامی " محکوم کرد . این انتقاد تئوریک ، بویژه حمایت جوانان مبارزی که در پیروسی جد اشدن از TIP بودند را بخود جذب نمود .

TIP روز بروز بیشتر خود را به فعالیت‌های پارلمان‌تاریستی محدود کرد و علیه فعالیت‌های جوانان مبارز نظیر اشغال دانشگاه‌ها و عملیات ضد آمریکائی از خود واکنش نشان می‌داد . در حالیکه رهبری TIP به جوانان هشدار می‌داد که در نتیجه فعالیت‌هایشان " فاشیزم ممکن است بیاید " ، جنبش MDD این عملیات را می‌ستود . برای جوانان انقلابی که مبارزه جویی را تنها معیار انقلابی بودن می‌دانستند ، موضع MDD تعیین‌کننده بود . در واقع برخلاف قانون‌گرایی TIP ، MDD نوعی " انقلابی‌گرایی " را نمایندگی می‌کرد که اگرچه از نوع پرولتری آن نبود ولی برای همین هم نسل جوان آماده فداکاری بود .

بعلاوه MDD علیرغم خصلت غایت‌گرایی (tail-endist) و عقب ماندگی تئوریکش بخاطر اینکه رهبریش ریشه در TKP داشت ، قادر بود ایده‌هایش را در ریش مارکسیستی - لنینیستی ارتدکس با نقل قول‌های فراوان از مارکس - لنین و مائو وغیره بیان کند . با وجود بکه

رهبری TIP فاقد حداقل لازم دانش تئوریک مارکسیستی برای مرزگیری بود و مبارزین جوان ، اگرچه دانش مارکسیستی کمی داشتند ولی طرفدار آرتشین تئوری مارکسیستی بودند ، لذا ارتدکس سطحی رهبری MDD بحد کافی آنها را متقاعد می کرد که این جریان را جریان سیاسی واقعا مارکسیستی بدانند . نباید فراموش کرد که جوانان مبارز علیرغم ایمان قاطع و جهت گیریشان بسدت مارکسیسم هنوز از تأثیرات گذشته خود رنج می بردند . خط MDD که به "قشر روشنفکران نظامی - غیرنظامی" بعنوان حاملین پتانسیل انقلابی کمالیسم اهمیت بالائی میداد ، با بقایای ناسیونالیسم کمالیسم همخوانی داشت . باین ترتیب جنبش انقلابی جوانان اکنون با یک خط تئوریکی که خود برآن بنا شده بود ، روزبروز قوی تر میشد و وسعت می گرفت . این جنبش سازمان منحصر بفرد و ویژه جوانان انقلابی Dev-Genc را ایجاد کرد که مرکب بود از چند هزار جوان فعال سوسیالیست که می توانست تعداد قابل توجهی از جوانان دانشگاهی را بسیج نماید . دقیقتر بگویم فعالیت های Dev-Genc از محدودۀ جوانان دانشگاهی فراتر رفت . آنها نه تنها عملیات بایکوت و اشغال دانشگاه ها را ترتیب میدادند ، بلکه دست بعملیاتی نظیر اقدام علیه ناوگان ششم آمریکا ، تبلیغ (agitation) در مناطق روستائی ، حمایت از اعتصابات و اقدامات اتحادیه ای ، مبارزه علیه تهاجم نظامی فاشیستی ، مبارزه ایدئولوژیک علیه رهبری TIP نیز می زدند . در این پروسه در سالهای آخردهۀ ۱۹۶۰ پتانسیل انقلابی جنبش جوانان ، تبدیل به حرکت سیاسی شد که سازمانهای چریکی سالهای ۷۲ - ۱۹۷۱ از درون آن زاده شدند .

دوره انشقاق و جدجیب ترکیه (۷۱ - ۱۹۶۸)

سالهای پایانی ۱۹۶۰ فقط با فعالیتهای اوج گیرنده جنبش انقلابی جوانان و طبقه کارگر مشخص نمی شود ، بلکه با انشعابات متعدد در چپ ترکیه نیز مشخص می گردد . این انشعابات در خلال سه سال به بیش از نیم دوجین گروه بندی و سازمان سوسیالیست منجر شد . اینها محصول جبری مشکلات عدیده ای بودند که جنبش انقلابی جوانان با آن روبرو بود .

قبل و مقدم بر همه چیز ، چپ ترکیه از تنوع ، پیچیدگی و شدت مبارزه غافلگیر شده بود و با مشکل عظیم رهبری این مبارزه روبرو شده بود . چپ ترکیه در رود روئی با چنین مشکلات اساسی به شکوفائی سریع و مداوم تئوریک دست یافت . اما بعلمت فقدان یک سنت تئوریک - سازمانی ویژه ، هر عنصر جدید پیشرفت یا ختی هرآشفنگی در صحنه تئوریک ، راه را برای یک اختلاف جدید ، بازمی کرد ، و نیز بحد لیل پائین بودن سطح تئوریک ، مبنائی برای بحرانهای جدید می شد ، البته انشقاق و بحران جنبش کارگری بین المللی نیز بنوبه خود اثر قاطعی بر تکامل تئوریکی چپ ترکیه داشت . و این تأثیر ، سازنده و مثبت نبود . منازعه چین و شوروی ، مدخله در چکسلواکی و رشد جنبش چریکی در آمریکای لاتین دقیقاعناصری بودند که بیشترین

توجه راد ر چپ ترکیه بخود جلب نمودند. در سال ۱۹۶۸ آستانه این دوره جدائی ها، د و نیروی اصلی در چپ ترکیه عبارت بودند از TIP که دوره رکود خود را می گذرانیدند و MDD، که حول د و نشریه شکل گرفته بود که به ترتیب عبارت بودند از: Turksolu و Aydinlik. این جریان اساساً مبارزترین بخش جنبش جوانان سوسیالیست را بخود جذب کرد و نیز دارای کنترل محدود ولی دائماً فزاینده ای روی بعضی اعضا TIP بویژه در استامبول و آنکارا بود. گروه چپ عمده دیگر در سالهای نخست دهه ۱۹۶۰، حول نشریه Jon جمع شده بود. انتشار این نشریه در سال ۱۹۶۷ متوقف شد ولی کادرهای روزنامه دیگری بنام Devrim (انقلاب) راد ر ۱۹۶۹ منتشر کردند. این نشریه تبدیل به ابزار تبلیغاتی افسران رادیکال ارتش شد، اما فاقد نفوذی بود که Jon در زمان خود در میان محافل مارکسیستی داشت.

TIP که از درگیری های درونی رنج میبرد، در نتیجه حمله های ایدئولوژیک جنبش MDD در مورد مسئله "استراتژی انقلابی" دچار انشعاب در رهبری گردید. وقتی در اوت ۱۹۶۸ چکسلواکی مورد حمله نیروهای شوروی قرار گرفت، چپ هائی که بگردد TIP جمع شده بودند، بطور جدی تکان خوردند ولی این مورد در MDD وجود نداشت، زیرا او مداخله را تحت عنوان "مداخله انقلابی علیه گرایشات فرمیستی که زیر نفوذ CIA بود" ستود. در TIP رئیس حزب محمد علی اکبر (Mohmet Ali Aybar) بطور صریح مداخله را محکوم کرد. این اولین مخالفت آشکار با سیاست رسمی شوروی بود که در تاریخ چپ ترکیه تا آن تاریخ دیده شده بود. جناح دیگر حزب - که بعداً مسلط شد و رهبری راد ر اکتبر ۱۹۷۹ بدست گرفت - از مداخله حمایت کرد و حمله بزرگی را علیه مشی رئیس حزب دنبال نمود. در سالهای بعد گروهی هوادار محمد علی اکبر تقریباً به نظریه اوروکمونیزم با شعارهای "سوسیالیزم خندان" یا "سوسیالیزم دمکراتیک" رسیدند. جریان دیگری خط طرفداری از مسکو چسبیده از آن موقع به بعد، این دو جریان دیگر نیروی قاطعی در جنبش سوسیالیستی محسوب نمی شدند.

اولین انشعاب در MDD در اوائل ۱۹۷۰ اتفاق افتاد. یکی از این گروهها که اکثریت آن متشکل از جوانان دانشگاهی بود، عملیات افراطی جنبش جوانان را که MDD با شور و شعف می ستود، مورد انتقاد قرار داد و MDD را به عدم پذیرش نقش رهبری پرولتاریا متهم کرد. این گروه از MDD جدا شده بعد از چند ماه مائوئیست شد و به خط چین تا به امروز وفادار باقی مانده است. از طرف دیگر در میان کادرهای مبارز جوان، گرایش هائی در جهت مبارزه مسلحانه و جنگ چریکی سرپا شد کرد. این جهت گیری جدائی اینان از خط MDD را شتاب بخشید. دیگری با اصطلاح ارتدکسی MDD و نه موضع ضد پارلمانتاریستی اش، اهمیتی داشتند، جوانان مبارز دیگر خود را بهترین مارکسیست،

لنینیست و بهترین جنگنده می دانستند. بعلاوه برای این "چریکهای آتی Prospektive Guerillas" هرروز آشکارتر می شد که محاسبات سیاسی MDD به قدرت گیری یک دسته نظامی رادیکال وابسته است. با این وجود آنها نه بخاطر خط پرولتری یاد رک مارکسیستی - لنینیستی شان، بلکه بیشتر بخاطر ایمان راستین به پرولتاریا و مارکسیسم بود که ابتدا از MDD فاصله گرفتند و سرانجام از آن جدا شدند. یکی از دو گروه اصلی که بسمت تشکیل گروه چریکی رفت، اختلافاتش را با MDD به شیوه های نسبتاً پیچیدهٔ تئوریک اعلام کرد. طوسی جزوه ای اعلام نمود که در موارد رک از انقلاب، ساختمان حزب و هژمونی پرولتاریا، کاملاً با خط MDD مخالف است. این گروه THKP-C (حزب جبههٔ آزادی بخش خلق ترکیه) را چند ماه بعد بنیان نهاد. گروه دیگری که خود را THKO (ارتش آزادی بخش خلق ترکیه) مینامید با اقدام بلافاصله به جنگ چریکی و نامیدن خود بعنوان ارتش، اختلاف خود را بیان کرد. بنابراین محصول جنبش MDD پس از سه سال، ظهور گرایشات مائوئیستی و کانونگرایی (طرفداران تئوری کانون Puccist) بود این گرایشات اثر خود را بر مبارزات دهه بعد نیز گذاشتند.

در حالیکه چپ ترکیه در بحران بود، جنبش های مردمی در کشور، بویژه جنبش کارگری بیش از پیش نیرومند می شد. دورهٔ بین ۱۹۶۸ و ۱۹۷۱ بهترین دورهٔ مبارزاتی طبقه کارگر در تاریخ معاصر بود. اعتصابات قانونی و غیر قانونی سال ۱۹۷۱ مؤید این امر است. از چهل هزار کارگر اعتصابی هشتاد درصد شان، اعتصابات غیر قانونی شرکت جست بودند. در این سال ها که جنبش دانشجویی به شکل اشغال دانشگاهها و ج می گیرد، کارگران نیز تحت تأثیر آن بیشتر به اشغال کارخانه ها روی می آورند. سال ۱۹۷۰ سال اوج گیری جنبش های کارگری است. ۲۵ هزار کارگر در اعتصابات قانونی شرکت کردند که بیشترشان از واحد های بزرگ بودند و ۶۰۰۰ کارگر نیز در اعتصابات غیر قانونی شرکت نمودند. در همین سال، بیش از دو کارخانه بزرگ بوسیله کارگران اشغال شد که در خلال آنها درگیری های شدیدی با پلیس پیش آمد.

سال ۱۹۷۰ سال بزرگترین تنزل ارزش پول ترکیه نیز بود. بموازات حرکات دانشجویی و کارگری، در مناطق روستائی نیز گاه بگاه، نارضایتی دهقانان فقیر با تبلیغات مبارزان دوتنگ Dev-Genc و به عملیات اعتراضی وسیع تبدیل شد. برای اولین بار در تاریخ ترکیه (در سالهای ۱۹۷۰ چنین عملیاتی دیده نشد) بخش های معینی از دهقانان فقیر، بویژه کشاورزان خود که در حوزهٔ تولیدات کشاورزی صادراتی فعالیت می کنند، در این حرکتها شرکت کردند. در این زمان سازمانهای کارمندان یقه سفید نیز رشد کرد. معلمین موفقی شدند یک اعتصاب عمومی قدرتمند ۱۰۰۰۰ نفری را سازمان دهند. سازماندهی در نهادها نظامی نیز شتاب بیشتری گرفت. در این حوزه توطئه هایی در کار بود که جریان های چپ تا حدودی در آنها نفوذ داشتند، بویژه در مدارس نظامی. جامعه ترکیه در چنان غلیانی بود که

که در تابستان ۱۹۷۰ حتی پلیس ضد شورش جهت افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار می‌خواست اعتصاب کند .

در ژوئن ۱۹۷۰ بزرگترین اقدام کارگری که تا آن زمان بی سابقه بود اتفاق افتاد . در استامبول و ازمیت بیش از ۱۵۰۰۰۰ کارگردر جواب به دعوت رهبری Disk کار خود را ترک کرده به خیابان هاریختند تا علیه لایحه‌ای که هدفش دور کردن Disk از فعالیت های اتحادیه‌ای بود اعتراض نمایند . ابعاد این اقدام حتی رهبری Disk را مجبور به یک گام عقب نشینی کرد . در حالیکه کارگران در ابعاد ده‌ها هزاره در خیابان هارژه می‌رفتند رئیس دیسک Disk آنها را "دعوت به برگشت به سر کار خود" می‌کرد . اما دیر شده بود و کارگران در حالیکه تمام باریکاد های پلیس و نیروهای نظامی را درهم می‌شکستند به راهپیمائی خود ادامه دادند . این تظاهرات د وروزه که در آن سه کارگر و یک پلیس جان خود را از دست دادند فقط با اعلام حکومت نظامی در استامبول و ازمیت متوقف شد و بدنبال آن رهبری دیسک Disk و صدها کارگردانشجو دستگیر شدند .

به سمت جنگ چریکی :

بسیار جای تعمق است که در زمانی که جنبش های کارگری و توده‌ای رشد می‌کردند ، بخش قابل توجهی از جوانان سوسیالیست که می‌توان گفت بهترین عناصر نسل خود از هر نظر بودند ، به جنگ چریکی روی آوردند و سازمان‌هایی را با نام‌های دهن پرکن ولی از نظر نیروی مادی بطرز مسخره‌ای ضعیف بنیان‌گذارند . در مقایسه با مبارزات چریکی ناموفق و مهلکی که در سایر کشورها تجربه شده بود ، شرایطی که به هر حال به نوعی بتوان گرایش جوانان مبارز انقلابی را به مبارزات چریکی در پرتو آن "توجیه" نمود ، در ترکیه وجود نداشت . در اینجانه از نظر حرکت های توده‌ای کمبودی وجود داشت و نه کنترل سندیکالیست - رفرمیست قوی‌ای بر جنبش کارگری حاکم بود و نه اینکه جنبش چپ در محدوده‌های پارلمانی گرفتار شده بود . در ترکیه سالهای آخر دهه ۱۹۶۰ و سالهای اولیه دهه ۱۹۷۰ ، فقدان یک حزب کمونیست رفرمیست بانفوذ ، ضعف بوروکراسی اتحادیه‌ای در دیسک ، گسترش حرکت های توده‌ای و کارگری و ورشکستگی جریانات رفرمیستی ، چشم‌انداز مناسبی برای یک پیشاهنگ انقلابی جوان فراهم ساخت . اما جوانان انقلابی به تمام این شرایط مناسب پشت پا زدند و به جنگ چریکی روی آوردند . این جهت‌گیری نه فقط شکست عظیمی برای این نسل مبارمی آورد بلکه تأثیر عمیق خود را بر نسل جوانتر سالهای ۱۹۷۰ نیز برجای گذاشت . به این ترتیب علل بوجود آمدن موج چریکی ۷۲-۱۹۷۱ نه از نوع "کلاسیک" بلکه از نوع "ویژه و بی سابقه‌ای" بود ، این ویژگی از آنجاریشه می‌گرفت که نسلهای انقلابی

سالهای دهه ۱۹۶۰ نقش قاطعی در پیروزی های اصلی مبارزات انقلابی سالهای اخیر داشتند. بویژه در دوره بین ۱۹۶۸ و ۷۰ اقدامات دژنگ Dev-Genc در حوزه های مختلف مبارزه طبقاتی و شرکت فعال آنها در بحث های تئوریک چپ ترکیه این جوانان مبارز را در جبهه مقدم جنبش چپ قرار داد. در خلال این دوره، این تجربیات برای آنها یک آموزش سریع سیاسی و واحد ودی بختگی به همراه آورد. فقدان رهبری از طرف نسل قدیمی تر در سطوح تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی، این جوانان انقلابی را اجبارا به آنجائی کشاند که خود را به عنوان تنها پیشاهنگ واقعی جنبش سوسیالیستی قلمداد کنند. آنها فوق العاده به خود اطمینان داشتند. این مفهوم پیشاهنگ بودن چه در حوزه مبارزات تئوریک و چه مبارزات عملی، که کادرهای دژنگ Dev-Genc را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد. به طوریکه بانروی ناچیز خود در پایان ۱۹۷۰ مبارزات چریکی را آغاز کردند. تعجب انگیز نبود که کادرهایی که به کلی فاقد تجربیات سازماندهی سیاسی بودند، در دوره ای با آن سطح از برآمد توده ای، شکلی از مبارزه و انتخاب کنند که مشخصاً رمانتیک و فاقد پیچیدگی است. در اینجا لزماً است به چهارچوب ایدئولوژیک جنبش سیاسی ای که این کادرهای انقلابی جوان آموزش سیاسی خود را از آن دریافت کردند اشاره شود. همانطور که خاطر نشان کردیم جنبش MDD اساساً همه امید به تغییر اجتماعی و به نیروهای خارج از طبقه کارگر بسته بود، از آغاز تا پایان بصورت گروهی به گرد و نشریه که هدفش تأثیرگذاری بر محافل روشنفکری دانشجوئی بود باقی ماند. بدون اینکه کوچکترین توجهی به سازمان ها و مبارزات طبقه کارگر میدول دارد. بنابراین برای نسل جوانی که چنین سنتی را داشت، غیرممکن بود که به سرعت به طبقه کارگر روی آورد و اشکال مناسب سازمانی و مبارزاتی را تدارک ببیند. این امر قابل درک است که چرا کادرهای جوان حتی از برآمد کارگری ۱۶-۱۵ ژوئن بعد کافی تأثیرنپذیرفتند تا در مسیر جدائی آنها از MDD شده باشد، اما "انقلابیگری" ای که آنها جایگزین دنباله روی از MDD کردند، نه از موضع کارگری بلکه از موضع چریک های شورشی بود.

گرچه شورش چریکی ۲۲-۱۹۷۱ تأثیر بزرگی بر جنبش انقلابی ترکیه بطور کلی گذاشت ولی در نوع خود بسیار ناچیز بود. کادرهای اصلی این جنبش که اکثریت آنها دانشجو بودند، به سختی به چند صد نفر می رسید. و عمر آن از ۱۸ ماه (سپتامبر ۷۰ تا مارس ۷۲) بیشتر نشد. با ۵ تا ۱۰ مورد بانک زنی مبلغ کمی مصادره شد، گروهی انگیزی یک بازرگان و یک بچه، و بدون وکشتن سه کنسول سفارت اسرائیل و سه تکنیسین انگلیسی، دو ماه عملیات چریکی روستائی به وسیله یک تیم ۲۰-۲۵ نفره که در اولین برخورد مسلحانه با ژاندارم هاد افغان شد، اینها مجموعه عملیات موج چریکی بودند. معذالک این دوره چریکی علیرغم ابعاد کوچکش در تاریخ ترکیه مدرن از طرف نسلهای بعدی به عنوان اوج مبارزه طبقاتی پذیرفته شده و

جدابیت بزرگی کسب نمود. در کشوریکه در خلال بیش از ۵۰ سال جنگی دیده نشده بود، مبارزه طبقاتی "صلح آمیز" کم رنگی را در خلال ۵ تا ۱۰ ساله گذشته تجربه کرده بود، هیچ سوء قصد سیاسی دیده نشده بود و حتی فاقد یک فعالیت زیرزمینی ولو غیرسیاسی بود، این شورش مسلحانه رمانتیک جوانان مبارز انقلابی، هرچند کوچک، تأثیر عمیقی بر نسل های بعدی برجای گذاشت و نیز تأثیر آن بر سالهای دهه ۱۹۷۰ کاملاً برجسته بود.

کودتای ۱۲ مارس ۱۹۷۱ و تغییرات چپ ترکیه:

سرکوب حاصله از مداخله نظامی ۱۲ مارس ۱۹۷۱ نقطه عطفی برای چپ ترکیه بود. شرایط نسبی فعالیت قانونی ده ساله بین ۱۹۶۱ و ۱۹۷۱ بناگاه پایان یافت. فعالیت سازمان های توده های متوقف گشت، سازمان های سیاسی چپ ممنوع اعلام شدند، دستگیری وسیع، شکار مبارزان و تعقیب ها شروع شد تقریباً تمام کادوهای جوان انقلابی برای اولین بار با این واقعیت روبرو می شدند. بعد از سرکوب فعالیت های چریکی، جنبش انقلابی به استثناء معدودی عملیات دفاعی، برای مدت سه سال خاموش شد. تمام فعالین چپ از رهبری TIP گرفته تا بنیان گذاران یون Jön از رهبران MDD گرفته تا مبارزان برآمد چریکی و پیشاهنگان نوین جنبش را دیکال کرده که اخیراً بوجود آمده بود، همگی تا غفوعومی ۱۹۷۴ پشت میله های زندان قرار داشتند.

این سرکوب که بویژه متوجه جوانان مبارز دارای گرایش چریکی بود، آگاهی انقلابی جدید سالهای ۱۹۷۰ را با خود به همراه آورد. مهمترین تأثیر کودتای ۱۲ مارس و وقایع بعدی آن، پایان بخشیدن به توهمات کمالیستی بود. آنچه که در ارتش اتفاق افتاد و یک دهه کامل توسط یون Jön و MDD به عنوان جنبش انقلابی معرفی شده بود، برای برخی ناامیدی وحشتناک و برای برخی دیگر در سهای سیاسی مهمی رابه همراه داشت. در ماه های قبل از ۱۲ مارس ۱۹۷۱، فعالیت های سیاسی در نیروهای مسلح در شکل توطئه و دسته بندی های گوناگون در اوج خود بود. تمام چپ ترکیه به استثنای TIP به درجات گوناگون انتظارات مثبتی از این توطئه ها داشتند. حتی بعضی از نیروهای چپ در این توطئه ها دست داشتند. در این مورد آنهایی که در حوزه جنگ چریکی قرار داشتند نیز مستثنی نیستند. برخورد آنها مسلماً با برخورد یون Jön و MDD فوق اساسی داشت بطوریکه آنها این توطئه ها را برای جنگ چریکی خود تعیین کننده نمی دانستند. با این حال می توان گفت آنها هم بخاطر تأثیری که در گذشته از MDD پذیرفته بودند، انتظارات مثبتی از این باصطلاح کاد رهای "کمالیست انقلابی" در خود تقویت می کردند.

وقتی که ژنرال های ۱۲ مارس (که اغلب آنها بعنوان کمالیستهای صادق تلقی می شدند)

دمیرل Demirel را مجبور به استعفاء کردند ، از طرف تمام چپی که انتظاراتش به اوج رسیده بود مورد تحسین قرار گرفتند . مدت کوتاهی بعد همین ژنرال ها حمله به چپ و افسران جوان را آغاز کردند . در حالیکه حمله به چپ از طریق منع فعالیت های حزبی ، و تعلیق حیات اتحادیه ای و عملیات خونین ضد چریکی ادامه داشت ، حمله به افسران مخالف همراه با بازداشت ها و تعقیب های وسیع همراه بود . این واقعه چنان جدی و وسیع بود که نیروهای مسلح - که در سال های ۱۹۶۰ افکار رادیکال از حمایت وسیعی در آن برخوردار بود - در طول سال های بحرانی دهه ۱۹۷۰ چنین روند سیاسی شدن را به خود ندید .

این اقدامات که در خلال چند ماه اتفاق افتاد ، دو مسئله را به روشنی بیان داشت . یکی اینکه دیگر کمالیسم دارای برنامه انقلابی نیست و دیگر اینکه ، شیوه کودتائی با اهداف انقلابی سازگاری ندارد . اسطوره پتانسیل انقلابی کمالیسم و " لایه روشنفکران نظامی و غیر نظامی " آن در مقابل چشم کادرهای سوسیالیست قرار گرفت .

در این دوره بعلاوه ، پنداره های ومانتیسیم چریکی که جوانان مبارز سالهای اخیر را مسحور کرده بود نیز از بین رفت . شکست نظامی و سیاسی فعالیت چریکی سالهای ۷۲ - ۱۹۷۱ که به قیمت جان بهترین کادرهای این نسل تمام شد ، قابل پرهوشی نبود . از این پس اگرچه اکثریت قاطع از نظرسیاسی فعال باقی ماندند ، تقریباً هیچک از این چریک های قبلی به این شکل از مبارزه دست نزدند . با این وجود این یک بیداری عجیب و غریب بود . برآمد چریکی علیرغم شکستش اعتبار زیادی در میان انقلابیون جوان داشت و هواداری محدودی را نیز در میان توده ها کسب کرده بود . به این خاطر رهبران سابق جنبش چریکی رهاکارانه ترجیح می دادند بجای یک انتقاد جدی و علنی از تجربه چریکی ، از خاطرات افسانه وار این دوره استفاده کنند .

اگرچه این سوءاستفاده از گذشته در دوره بعد از ۱۹۷۴ قوی تر شد ، ولی یک نکته برای این کادرها در زمانی که در زندان بودند روشن شد . و آن اینکه ، بعد از شکست " احزاب " ، "جبهه ها" و "ارتش ها" ایشان که دانشجویان دانشگاهی را در برمی گرفت ، بعد از شکست " تبلیغ مسلحانه " در شهرها ، اقدامات چریکی روستائی در کوهها ، کارتهوریکنان پیرامون " جنگ توده ای " ، "جنگ چریکی" و " انقلاب دهقانی " دیگر به سادگی نمی توانستند ادعا کنند که سوسیالیست های طبقه کارگر هستند . آنها نمی توانستند شکست خود را به آسانی به گردن قدرت دشمن یا فقدان تدارکات یا بعضی اشتباهات تاکتیکی بیاندازند . در این دوره خفقان و به ویژه تحت تأثیر شرایط زندان ، کادرهای انقلابی جوان به اشکال مختلف به این نکات منفی صریحاً اقرار می کردند .

با این وجود چنین تغییرات مثبت پرسرودائی ، منجر به آن تصحیح سازنده ای که انتظار می رفت نشد . اگرچه نسل سالهای ۱۹۶۰ از ضعف های اساسی خود در آن دوره

آگاه شد ، موفق نشد از لحاظ سیاسی و تئوریک در سال‌های بعد پخته عمل کند . نه انباشت تئوریک و نه تجربه عملی جنبش هیچکدام بطور کلی برای چنین گامی کافی نبود ، زمانیکه کاد رهای انقلابی با برآمد جدید دوره بعد از ۷۴ مواجه شدند ، اقرارات صریح چپ متوسط به ضعف های اساسی خود سریعاً جای خود را به تعصبات افراطی جهت گیری های جدیدی داد ، جهت گیری هائی چون مائوئیسم ، کمونیسم طرفدار مسکو یا خاطرات " حماسی " ماجراجویی های چریکی اخیر . این شکل گیری مجدد و سریع چپ ترکیه نتیجه توهنات کمالیستی سالهای ۶ بود که اکنون لیبرالیسم RPP جایگزین آن شده بود و نه تنها کاد رهای سوسیالیست بلکه توده های میلیونی را نیز تحت تأثیر خود قرار داده بود . در این زمان بجای آوانتوریزم رمانتیک چریکی نسل سالهای دهه ۱۹۶۰ ، مبارزه مسلحانه بی هدف و نومیدانه سالهای دهه ۱۹۷۰ ظاهر شد که به وسیله هزاران جوان مبارز انجام شد . دیگر رویاهای " انقلاب دهقانی " در مقیاس سالهای دهه ۱۹۶۰ وجود نداشت ، در عوض کاد رهای انقلابی به بوروکراسی اتحادیه های تجاری امتیازات جدی سیاسی و ایدئولوژیک می دادند . چپ در آشفته فکری سمت گیری به سوی طبقه کارگر بوروکراسی اتحادیه را به عنوان " قهرمان " طبقه کارگر معرفی کرد و به قیمت توقف سازماندهی طبقه کارگر به رشد این بوروکراسی کمک کرد . حکومت نظامی در ۱۹۷۳ برچیده شد و ارتش " به سرپا ز خانه ها برگشت " . RPP در انتخابات همان سال بعنوان بزرگترین حزب کشور ظاهر شد ، و تجدید حیات جنبش کارگری همراه با برآمد مجدد حرکت های دانشجویی در سال بعد اتفاق افتاد . اکنون کاد رهای دهه ۱۹۶۰ با به دوش کشیدن مسئولیت کامل در این دهه جدید راه حل هائی یافتند که به تلاش فوق العاده نیاز نداشت و به این ترتیب سه گرایش جدید سالهای دهه ۷۰ شکل می گرفت : چپ مائوئیست - چپ طرفدار شوروی و چپ مستقل .

۱۹۷۴ و پیامدهای آن : برآمدهای جدید و جهت گیری های جدید

۱۹۷۴ سال گذار از سرکوب ۱۲ مارس به برآمدهای انقلابی سالهای دهه ۱۹۷۰ است . بر اثر ائتلاف دولت سوسیال دمکرات RPP و بنیادگرایان اسلامی NSP (حزب رستگاری ملی) در سال ۷۴ زندانیان سیاسی بخشا عفو عمومی داده شد و اکثریتشان آزاد شدند . حزب TSIP (حزب کارگران سوسیالیست) به عنوان اولین حزب قانونی این دوره تشکیل شد ، انتشارات چپ تجدید حیات یافت و فعالیت های اتحادیه ای بسرعت گسترش پیدا کرد . اما دیری نیفتد که اولین ضربه وارد شد . در تابستان ۷۴ ترکیه یک سوم قبرس را اشغال میکند . همزمان با این تهاجم ، حکومت نظامی اعلام شد و اعتصابات ممنوع اعلام گردید . موج عظیم شورویزم تمامی جامعه را فرا می گرفت . این موج آنچنان عظیم بود که تمام اتحادیه های

کارگری از جمله دیسک Disk ، انجمن های حرفه ای همراه با سازمان های کارفرمایان نه تنها تهاجم را تأیید کردند بلکه از آن با تمام توان حمایت نمودند . مخالفت پیگیر با تهاجم در جنبش سوسیالیستی نادر بود . بعد از تهاجم به قبرس و بعد از اینکه مانورهای RPP برای انتخابات جدید شکست خورد ، ائتلاف RPP-NSP نیز بهم خورد . از این به بعد ترکیه وارد دوره ای از بحران پارلمانی شد و در سالهای بعد بحران شدید اقتصادی و اجتماعی نیز به آن افزوده شد . و تا ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ ادامه داشت . در می ۱۹۷۵ بدنبال تشکیل دولت جبهه ملی با شرکت اکثریت حزب فاشیست ترورهای فاشیستی زیاد شد و دستجات مسلح فاشیستی سریعاً شروع کردند . در این شرایط سخت جنبش سوسیالیستی و جنبش کارگری نیز شروع به رشد کردند که اوج آن سال ۱۹۷۷ بود .

در این دوره جدید ، جنبش کارگری آغاز به کسب آگاهی در سطح ملی کرد که در سالهای ۱۹۶۰ فقط در بعضی مراکز صنعتی صورت گرفته بود . این امر راه تأسیس Disk راد و آناتولی بود میان کارگران شهرداری ، شهرک ها و شهرهای مختلف و کارگران نساجی و فلزکاری در مناطق بخصوصی هموار نمود . اما جنبش کارگری در بعضی مراکز صنعتی بزرگ جدیداً تأسیس آناتولی موفق نبود . برای مثال در معادن شمال غربی جائیکه صد ها هزار کارگر مشغول کارند و حرکت های بزرگ کارگری گاه و بیگاه اتفاق می افتاد Disk نتوانست نفوذی کسب کند . در دوره مورد جد آگاهانه یکی در کارخانه تهیه آلومینیوم سیدی زهیر Seyedie Sehir و مجتمع فولاد اسکندرون که ده ها هزار کارگر دارد دیسک Disk در ابتدا موفقیت هایی کسب کرد ولی بعد از آن حملات دسته های فاشیست با شکست بزرگی روبرو شد . مهمترین دلیل این شکست ها ضعف کادرهای چپ محلی در این نواحی بود که در انجام وظایف وسیع سازماندهی کارگران در رود روئی با تهاجم فاشیستی بسیار کم تجربه بودند .

با این همه دیسک Disk در مسیر تبدیل به سازمان قدرتمند کارگری بود که صد ها هزار نفر را در برمی گرفت . در سالهای نخست دوره بعد از ۷۴ گرایش به Disk دیسک ، اعتصابات غیر رسمی متعدد در راه همراه داشت . ارقام حرکت های کارگری خود گویا هستند . برای مثال در سال ۱۹۷۴ علیرغم حکومت نظامی و انواع ممنوعیت اعتصاب تعداد کارگران اعتصاب کننده بیش از هشتاد هزار نفر بود . سال بعد این رقم از مرز صد ها هزار نفر گذشت که در آن سهم اعتصابات غیر رسمی نیز بالا بود . همان سال اعتصاب ۶ هزار کارگر تورکیش Turk- is در زمینه دال بر تحول جدید در Turk- is تورکیش بود . با وجود پیدایش حرکت سوسیال دموکراتیک نوین در تورک ایش ، این اتحادیه ، هرگز به مرکز حرکت های طبقه کارگر تبدیل نشد . این نقش را دیسک Disk با ۳۰۰ هزار عضو از ۱۹۶۸ تا ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ ایفا کرد . در ۱۹۷۶ بیش از ۲۰۰ اعتصاب رسمی و غیر رسمی ترتیب یافت ، بیش از ۱۰۰ هزار نفر از کارگران دیسک Disk به اعتصاب عمومی علیه تشکیل دادگاههای امنیتی دولتی

دست زدند ، و روز اول ماه مه در استامبول برای اولین بار پس از ۵ سال به وسیله صد ها هزار کارگری که با ممنوعیت رسمی این روز مبارزه میکردند ، جشن گرفته شد . سال بعد با تحریک کاملاً حساب شده پلیس امنیتی و استفاده از خصومت بین گروههای چپ (اساساً بین مائوئیست ها و طرفداران شوروی) تظاهرات اول ماه مه که بیش از نیم میلیون نفر در آن شرکت کرده بودند به هرج و مرج کشانده شد و ۳۷ نفر نیز جان خود را از دست دادند . همچنین RPP ، که در سال ۷۰ تحت ریاست بلنت اجویت بطور رسمی " سوسیال دموکراسی " را پذیرفته بود ، در انتخابات ۱۹۷۷ به عنوان نماینده تمام نیروهای پیشرو تلقی می شد . کارگران در شهرهای بزرگ با درصد بالائی در میتینگ های RPP شرکت می کردند . پیروزی خیره کننده RPP در مراکز بزرگ صنعتی اثبات کرد که توهم نسبت به آن قوی تر از هر زمان دیگر است .

همراه با جنب و جوش کارگری ، حرکت های اجتماعی - سیاسی ، سراسر جامعه در ۱۹۷۷ به اوج خود رسید . جوانان دانشجویی که در فعالیت های سیاسی شرکت داشتند ، مبارزات عظیمی را علیه دستجات فاشیست سازمان دادند . کارمندان دولت ، که حق تشکیل اتحادیه از آنان سلب شده بود ، سازمان های توده ای گوناگون بوجود آوردند که صد ها هزار نفر را در برمی گرفت . معلمین در آن تاریخ یکی از بزرگترین و فعال ترین سازمان های توده ای را در سطح کشور داشتند . کارمندان فنی نظیر مهندسان و آرشیتکت ها ، سازمان های وسیعی درست کردند که تأثیر مهمی در زندگی اجتماعی و سیاسی جامعه داشتند . علاوه بر اینها ، سالهای ۷۰ شاهد شکلگیری جالبترین سازمان توده ای در ترکیه بود : انجمن همبستگی پلیس ، با ۴۰ شاخه و ۱۵ هزار عضو ، این انجمن خود را به عنوان یکی از سازمان های دمکراتیک توده ای معرفی کرد . در آخرین کنگره این انجمن که پس از آن دولت RPP آنرا تعطیل کرد ، نمایندگان اغلب سازمان های مترقی و احزاب سوسیالیست شرکت داشتند و سخنرانی هایی در برابر کنگره ایراد نمودند ، همچنانکه سنت کنگره های تمام سازمان های دمکراتیک بود !

خلاصه کنیم : در دورانسی که در ترکیه دولت جدید RPP در سال ۱۹۷۸ در قدرت بود ، حدود یک میلیون کارگر ، کارمند دولت ، زحمتکش و دانشجویان رتشل های توده ای سازمان یافته بودند که تحت کنترل احزاب ، گروهها و جریانات سوسیالیستی قرار داشتند . اعضا و هواداران این گروهها به صد ها هزار تخمین زده می شد . در شرایط کنونی درباره جریانات اصلی جنبش چپ ترکیه در این دهه گفتنی زیاد نیست .

پیدايش TKP

ت - کا - پ (حزب کمونیست ترکیه) که قبل از سالهای ۱۹۶۰ یک گروه کوچک

منفرد بود و در سالهای . عنیز بجزیک "دفتر خارجی" چیزی نبود و فاقد هرگونه حمایتی در داخل ترکیه بود ، در مدت کوتاهی در سالهای ۷۰ به یکی از بزرگترین و قویترین جریانات سیاسی ترکیه تبدیل شد . TKP دارای یک سازمان عظیم جوانان بود و اولین حزبی بود که دست به تشکیل سازمان زنان زد . این حزب نفوذ زیاد و حتی مدت زمانی بر دیسک Disk تسلط داشت ، همچنین نفوذ قابل توجهی بر سازمانهای گوناگون توده‌ای داشت . مطبوعات و نشریه روزانه‌اش را زیاد می‌خواندند . این نفوذ تکان دهنده که از حمایت بخش‌های معینی از جوانان دانشگاهی ، روشنفکران خرده‌بورژوا و بوروکراسی دیسک Disk برخوردار بود ، یکی از مهمترین پدیده‌های سالهای ۷۰ بشمار می‌رود . یکی از دلایل این تکامل جدید که قبلاً نیز به آن اشاره کرده‌ایم عبارت است از کارکرد این جریان بعنوان راه‌حل حاضر و آماده برای کادرهایی که شدیداً به جهت‌یابی جدیدی در آغاز این دوره نیاز داشتند . اگرچه کادرهای دفتر خارجی TKP از هرگونه احترام و اعتمادی از طرف نسلهای انقلابی جوان محروم بودند ، اما حزب دارای جایزه کافی بعنوان "حزب برادر" احزاب کمونیست جهانی " بود ، آنها هم در زمانی که توجه قسمت عمده به د و جریان اصلی جنبش کارگری بین‌المللی جلب شده بود . از طرف دیگر افزایش نفوذ تودمات رفرمیستی که به موازات صعود RPP جریان داشت ، روشنفکران خرده‌بورژوازی را برانگیخت تا به سمت TKP جهت‌گیری نمایند .

تسلط بر TKP بر Disk ، از آنجا ریشه می‌گرفت که در میان بوروکرات‌های اتحادیه‌ای احساس وجود داشت که مجبورند از میان جریانات گوناگون چپ یکی را انتخاب کنند . با سیاسی‌شدن هرچه بیشتر کارگران ، بوروکراسی اتحادیه کارگران مجبور به ترک موضع داوری شد ، همان موضعی که قدرتش را زمانی که نفوذ گروههای چپ در حداقل قرارداد داشت به مناسبترین وجه تضمین می‌کرد . اکنون در هر اتحادیه وابسته ، در هر شاخه و در هر کارخانه‌ای کارگران مبارز وابسته به گروههای مختلف سوسیالیستی و فعالیت تشکیلاتی آنها دیده می‌شود . در این اوضاع و احوال که از یکطرف سیاسی‌شدن در میان اعضای دیسک یک نقطه قوت محسوب می‌شد ، و از طرف دیگر مبارزه قدرت در میان این گروه‌بندی‌ها ابعاد خشونت‌باری به خود می‌گرفت ، بوروکراسی اتحادیه با ضرورت پذیرش یک موضع سیاسی روشن روبرو شد . آنها بطور طبیعی به TKP تمایل نشان دادند ، چراکه این حزب در تمام زمینه‌ها دارای روابط بین‌المللی مهم (از جمله با جنبش اتحادیه‌ای بین‌المللی) ، ظرفیت رشد سریع، برنامه سیاسی رفرمیستی و شعارهای نه چندان آشوبگرانه بود . این خود به نوعی تکرار فعالیت اتحادیه‌گراهای تشکیل‌دهنده TIP در اوایل سالهای دهه . عبود . این بار اتحادیه‌گراها (حتی بعضی از همان شخصیت‌ها) به خود جرأت داده گام سیاسی دیگری به جلو بردارند که البته نتیجه و ثمری بهتر از گام نخست آنها به بار نیاورد .

در دوره نفوذ TKP بر Disk ، جنبش اتحادیه‌ای مبارز با مشکلات تشکیلاتی

حادی روبرو شد. برای تقریباً ۳ سال دیسک صحنه تصفیه، به شیوه‌های غیر سیاسی بود و از خشونت گرفته تا کلک‌های بوروکراتیک، از ساخت و پاخت با کارفرما علیه کارگران سیاسی پیشرفته گرفته تا ساختن اتحادیه رقیب در بعضی شاخه‌ها. سنت ضد مکراتیک‌چپ ترکیه در حوزه اتحادیه گزینی جایی که نه فقط منافع سیاسی بلکه همچنین منافع فوق‌العاده مادی در خطر است، اشکال فوق‌العاده حاد و مشخص کننده‌ای بخود می‌گرفت. بجز RPP و TKP تمام جریان‌های چپ ترکیه موضوع این تصفیه‌ها قرار می‌گرفتند. سال ۱۹۷۸ که ائتلاف بین جناح چپ اتحادیه‌گرای RPP و دیگر گروه‌های چپ به تسلط TKP پایان داد، بمعنی پایان اقدامات ضد مکراتیکی که Disk را به بن بست کشانده بود و باعث سرخوردگی عمده زیادی از کارگران شده بود، نبود، بعلاوه در همین موقع دقیقاً همین شیوه رد اخل خود TKP بکار گرفته می‌شد.

TKP در خلال دهه ۱۹۷۰ همراه دیگر جریان‌های کم نفوذتر طرفدار شوروی‌نظیر TIP و TSIP تمام نیروی خود را برای تحمیل سنت و پراتیک ضد مکراتیک و رفرمیستی طبقاتی‌اش به حرکت‌های سیاسی سالهای ۷۰ بکار گرفت.

مائوئیست‌ها و پیروان انور خوجه سالهای ۱۹۷۰

دومین جریان اصلی در چپ ترکیه در سالهای ۷۰ کسانی بودند که سلطه ایدئولوژیک جناح مائوئیست جنبش کمونیستی جهانی را انتخاب کردند. آیدین لیک Aydinlik که از MDD انشعاب کرده بود و در ۱۹۷۰ بلافاصله مائوئیست شده بود، به فعالیت‌هایش آهسته ولی پیوسته از طریق حزب سیاسی TIKP (حزب کارگران - دهقانان ترکیه) ادامه داد و این جریان دارای هفته‌نامه‌ای کم تیراژ بود که بعد به نشریه روزانه تبدیل شد. در سالهای بعد از ۷۴ مشاهده ظهور گروه‌های مائوئیست گوناگون و بعد از گروه‌های طرفدار آلبنانی هستیم. این گرایش‌های مائوئیست جدید اساساً از جنبش چریکی نشأت گرفته‌اند. این کادرهای شدیداً ضد رفرمیسم و فوق‌العاده سکتاریست، به این خاطر به جهان خارج توجه می‌شدند که یک "تکیه‌گاه انقلابی بین‌المللی" پیدا کنند تا خط‌شوریک خود را بر آن بنیان نهند. بنظر آنها خط شوروی با رفرمیسم سابقه‌دار و سیاست همزیستی سلامت آمیزش نمونه‌تکان دهنده‌ای از "رویزبونیسم" بود. به اصطلاح آشتی‌ناپذیری انقلابی چین، هرچند دوره تخفیف را پشت سر می‌گذاشت، اغلب این کادرها را جذب می‌کرد. این کادرها تحت تأثیر هدف اخیر انقلاب چین یعنی "انقلاب دهقانی" توانستند بسادگی با ایدئولوژی مائوئیست کنار بیایند، بعلاوه تئوری مائوئیستی "جنگ خلق" آنان را قانع کرد تا از فعالیت‌های چریکی اخیرشان محتاطانه انتقاد کنند در حالیکه فرصت سود بردن از اعتبار مائوئیسم رانیز

از آنها نمی‌گرفت. این گروه‌ها که بنام هائی نظیر ("جنبش آزادی بخش خلق Halkin Kurtuluşu" ، " وحدت خلق Halkin Birliği" ، " راه خلق Halkinyolu") نامیده می‌شدند ، در مدت کوتاهی توده‌گیر شدند . مجموع انتشارات هفتگی آنها به بیش از صد هزار می‌رسید ، این حجم انتشارات نشانه حمایت وسیع از آنهاست . آنها نفوذ زیادی بین جوانان دانشگاهی و غیردانشگاهی (بیکاره ها ، زحمتکشان غیر پرولتر) و بخش های حاشیه نشین شهرهای بزرگ و مناطق روستائی بهم زدند . نفوذ اینان در میان پرولتاریای صنعتی همیشه فوق العاده ضعیف بوده است .

در اواخر سالهای ۱۹۷۰ این سازمان ها به پیروان خط سیاسی دولت آلبانیسی تبدیل شدند . از همان آغاز پذیرش سیاست خارجی جمهوری خلق چین و " تئوری سه جهان " که آن سیاست برآن بنیان گذاری شده بود برای کادرهای این سازمان ها مشکل بود . هنگامیکه حزب کار آلبانی برای اولین بار در هفتمین کنگره خود در نوامبر ۱۹۷۶ این تئوری را مورد انتقاد قرار داد ، این نیروها در حالیکه مایل نبودند مستقیما به مائو انتقاد شود از آن تبعیت نمودند . بعد از اینکه در سال ۱۹۷۸ ، انور خوجه موضع روشنی نسبت به سیاست چین اتخاذ کرد ، بخش اعظم آنها به دنبال او روان شدند . این بخش شاید بعد از خود ALP (حزب کار آلبانی) دومین جنبش پیرو انور خوجه در جهان بود .

باید خاطر نشان کرد که جنبش مائوئیست دیگری از سال ۱۹۷۰ وجود داشت که مسیر مبارزه مسلحانه را لوجانه دنبال می‌کود و هم‌رئیی همان پایگاه طبقاتی دیگر جریان‌ات سیاسی ، در سالهای ۱۹۷۰ از پایگاه توده‌ای وسیعی برخوردار بود .

حزب کمونیست مارکسیست لنینیست ترکیه - ارتش آزاد بیخش کارگران و دهقانان ترکیه (TKP-ML- TIKKO) " تئوری سه جهان " را رد کرد ولی بنوعی بر خط مائوئیست کلاسیک او اصرار دهه ۶۰ پابرجا ماند .

چپ‌های مستقل

سومین گروه بزرگ چپ ترکیه در سالهای ۱۹۷۰ سازمان‌هایی بودند که میشود آنها را تحت عنوان " چپ مستقل " نامگذاری کرد . این گرایش‌ات بارهبری برآمده از شی چریکی ، خود را در میان جوانان دانشگاهی و روشنفکران خرد بورژوازی مستقر کردند ، و توانستند در یک دوره کوتاه در شهرهای بزرگ و مناطق عقب افتاده آناتولی توده‌گیر شوند . این " چپ مستقل " سه گرایش اصلی را در خود جای می‌داد . اولین آنها Dev- Yol (راه انقلابی) است که مدعی تمامی میراث جنبش چریکی اوئل سالهای ۱۹۷۰ بود و خود را ادامه دهنده THKP- C (سازمان چریکی معروف آن زمان) می‌دانست . جذابیت افسانه جنبش چریکی

در تأثیرگذاری برجهت‌گیری نسل‌جدید دانشجویان انقلابی جوان کاملاً مؤثر بود.

پایه‌های اعتبار جنبش چریکی، هنوز خاطره شکست آن نیز زنده بود. این مسئله بخصوص برای کادرهای رهبری بیشتر ملموس بود. به این دلایل بخش اعظم "پیروان واقعی" برای مدتی طولانی خاطرنشان می‌کردند که شرایط برای مبارزه چریکی به حد کافی آماده نشده است. در نتیجه Dev - Yol اولین انشعاب را تجربه کرد، انشعابی که منجر به پیدایش جریان Dev - sol (چپ انقلابی) شد که بلافاصله شروع به "تبلیغ مسلحانه" کردند. پس از این انشعاب بود که Dev-yol سریع‌ا‌رشد کرد. این سازمان واحد‌های پایه‌ای در اکثر شهرها و شهرک‌های آناتولی و حاشیه شهرهای بزرگ و نیز در میان دانشجویان دانشگاه‌ها گسترش داد. تیراژ نشریه‌اش (دو هفته یکبار) به ۱۰۰ هزار رسید.

این جریان علی‌رغم گستردگی‌اش به عنوان جنبش جوانان خود‌بورژوا و بیگانه با طبقه کارگر باقی ماند. Dev-yol هر چند تا کودتای ۱۲ سپتامبر مقاومت مسلحانه علیه فاشیست‌ها در سطح محلی به دلیل خصلت انقلابی و توده‌ای‌اش نقش مهمی داشت ولی این شکل از مبارزه که بطور روزمره و غیر متمرکز انجام می‌شد، منجر به پختگی کادرهای آن نشد. تا آنجا که به تئوری مربوط می‌شود این جنبش نتوانست هیچگونه پیشرفتی را نشان دهد. دیول (Dev-yol) تحت تأثیر تئوری مبارزه مسلحانه جنبش چریکی گذشته تنها تجدید نظرهای مختصری در این تئوری موهوم (Illusory) صورت داد.

اگر دیول Dev-yol را مرکز فرض کنیم دیگر سازمان‌های مستقل چپ در جهت متضاد قرار داشتند. کورتولوش Kurtulus (آزاد بیخ‌ش) که دارای رهبری و سابقه مبارزاتی چریکی بود با گذشته خود برخوردی جدی کرد. این جریان در حالیکه با جریانات مائوئیست و طرفداران شوروی مخالفت می‌کرد، تلاش می‌نمود با مطالعه آثار لنین به ویژه از طریق آثار استالین به پایه تئوریک مارکسیستی هرچه "ریشه‌ای" تری دست یابد. وجه تمایز این جریان با سنت چریکی این بود که تئوری را بطور جدی مدنظر داشت. اما پایگاه اجتماعی‌هوادارانش پایگاه متفاوتی نبود. این جریان نیز در میان جنبش جوانان پایه داشت. نسبت به دیول کوچک‌تر بود. دلیل آنهم یکی برخورد انتقادی نسبت به جنبش چریکی و دیگری بخاطر سطح بالاتر تئوریکش بود.

در سمت دیگر طیف چپ مستقل "پیروان" جنبش چریکی به مفهوم واقعی کلمه قرار داشتند. این کادرها که تقریباً همه شان از دانشجویان دانشگاه بودند، شروع به عملیات "تبلیغ مسلحانه" در اواسط دهه ۷۰ نمودند. با این حال خیلی عجیب بود که این سازمان‌های "تبلیغ مسلحانه" در مقاومت علیه فاشیست‌ها که موضوع حیاتی و مبرمترین مسئله روز بود فعالانه شرکت نمی‌کردند. ساخت محدود و غیرقانونی آنها، اجازه شرکت در چنین مبارزاتی را به آنها نمی‌داد. در عوض بیشتر مایل بودند که، رهبران جنبش

فاشیستی ، افسران نظامی آمریکائی ، رؤسای پلیس و نظایر آنها را ترور کنند .
 این گروهها نامهای جلب کننده و پرهیای و هوشی بر خود نهاده بودند مثل Dev-sol
 MLSPB (حزب جبهه آزادی بخش خلق ترکیه) ، THKP - C اشاره شده ،
 (جوخه تبلیغ مسلحانه مارکسیست - لنینیست) ، HDO (پیشاهنگان انقلابی خلق) ،
 معهد الک علیزغم تعداد زیاد عملیات ، که بعضا خارق العاده نیز بود هیچ دستاورد
 سیاسی به همراه نداشت و متضمن رشدی نیز در این دوره نبود . اینها هم از طرف چپ و
 هم از طرف راست به عنوان مسببین " آناارشی " معرفی می شدند . . .
 باید تأکید کرد که من فقط سازمانها و گرایشهای اصلی چپ ترکیه را نشان دادم . علاوه
 بر اینها دهها سازمان ، گروه ، روزنامه و هسته های مطبوعاتی قانونی و غیر قانونی نیز وجود
 داشت . همه آنها که بیش از ۴۰ جریان می شود را می توان در این سه جهت اصلی در نظر
 گرفت .

چپ کرد

بدریده دیگری که در چپ سالهای دهه ۱۹۷۰ وجود داشت و بایستی مستقلا با آن
 برخورد کرد ، جنبش انقلابی کرد است . شورش مسلحانه جنبش آزادی بخش کرد ، در جمهوری
 ترکیه ، در سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ - که آخرین آن در سال ۱۹۳۷ - اتفاق افتاد و قتل
 عام متعاقب آن یک دوره سکوت به همراه آورد . البته قبل از ۱۹۶۰ ، دستگیری ، تعقیب ،
 زندان و تبعید برای " جدائی طلبان کرد " همچون " دستگیری های مشهور کمونیست ها "
 وجود داشت . اما هنوز این به معنای تجدید حیات چپ کرد یا جنبش آزادی بخش کرد نیست .
 در سالهای ۱۹۶۰ ، در کردستان ترکیه (یا کردستان شمالی) پیشرفت هایی احساس
 می شد . اولین نشانه ها حمایت جدی از TIP در این منطقه ترکیه بود ، در همین دوران یک
 سری " میتینگ های شرقی " یا " تظاهرات برای شرق " که مسئله توسعه نیافتگی را مطرح
 می کرد ، در شهرهای اصلی کردستان شمالی برگزار شد ، اینها نشانه هایی از بیداری
 توده های بودند . در سالهای پایانی ۱۹۶۰ شاهد اولین کوشش های جوانان انقلابی کرد
 (که در آن زمان در آنکارا و استانبول دانشجو بودند) برای تشکیل هستیم . " انجمن های
 فرهنگی شرقی " به وسیله آنها پایه گذاری شد . این انجمن ها مکانی بود برای تجمع مبارزین
 کرد . کمی بعد به دنبال کودتای ۱۲ مارس مقامات حکومت نظامی ، هم این مبارزین کرد در
 شهرهای بزرگ را و هم پیشاهنگان سیاسی را در کردستان شمالی سرکوب کردند .
 تحت نفوذ قدرتمند ناسیونالیسم کمالیستی در سالهای ۱۹۶۰ چپ ترکیه به مسئله کرد
 یا پیش داوری های ناسیونالیستی برخورد می کرد . تنها جریانی که به این مسئله با دید نسبتا

شبهتی نگاه می‌کرد TIP بود. به همین خاطر تعداد قابل توجهی از مبارزین کرد برای مدتی طولانی در این حزب باقی ماندند. بعد از اوایل سال‌های ۱۹۷۰ جنبش چریکی به دلیل خصلت مستقل و ماهیت عصیانگرانه‌اش بسیاری از مبارزین کرد را در صفوف خود جمع کرد. معذالک تمایل و گرایش این مبارزین در جهت سازمان‌دادن تشکل‌های مستقل خود روز به روز تقویت می‌شد. ثمره این پروسه در دهه بعد، ظهور سازمان‌های انقلابی گوناگون کرد بود.

آنچه که در کردستان شمالی در سال‌های ۱۹۷۰ اتفاق افتاد و در تمایز کامل باقیه ترکیه بود، چراکه در قسمت‌های دیگر ترکیه، جنبش کارگری، رشد می‌کرد و با جنبش سوسیالیستی پیوند می‌خورد، در حالیکه در کردستان، سیاسی شدن سریع دانشجویان، روشنفکران طبقه متوسط و توده‌های دهقانی در مقیاس شعور ملی جریان داشت. بسیاری از سازمان‌های انقلابی کرد در مدت کوتاهی پس از پیدایش به سازمان‌های عظیمی تبدیل شدند. عبارتی می‌توان گفت که کردستان سال‌های ۱۹۷۰ نظیر ترکیه سال‌های ۱۹۶۰ بود. همه آنچه به سیاست چپ مربوط می‌شد برای توده‌های خلق کرد و مبارزین جوان و انقلابی‌کرد کاملاً تا زگی داشت علی‌رغم نبود هرگونه سنت مارکسیستی در میان نسل گذشته، ایده‌های مارکسیستی با استقبال زیادی مواجه گشت. تقریباً تمام گروه‌های سیاسی خود را مارکسیست می‌دانستند. تفاوت مهم دیگری که بین چپ‌کرد و چپ‌ترک وجود داشت، این بود که سه گرایش موجود — طرفدار شوروی، مائوئیست و مستقل — در جنبش چپ ترکیه، در کردستان دیده نمی‌شد. گروه‌های چپی که می‌شد به عنوان مستقل به آنها نگاه کرد، اقلیت کوچکی را تشکیل می‌دادند. بعنوان مثال مائوئیست‌های کرد از مائوئیست‌های ترک بسیار ضعیف‌تر بودند. امانفوذ کمونیسم شوروی قویتر بود و بنابراین تقریباً تمام سازمان‌های اصلی، شوروی را به عنوان رهبر جنبش جهانی سوسیالیستی تلقی می‌کردند. گرایش قوی به سمت کمونیسم شوروی شاید بدین علت بود و هست که خاطرات شکست شورش‌های خلق کرد علیه دولت ترکیه هنوز زنده است و نیز این عقیده که اتحاد شوروی ممکن است عامل قاطعی در موفقیت نهائی آنها باشد.

چپ‌کرد که تا اوایل سال‌های ۷۰ شاهد یک رشد سریع بود، دچار بحران شدیدی گشت. تمام گروه‌های چپ علی‌رغم بهره‌گیری از حمایت وسیع نتوانستند به الزامات تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی حوادث واقعی جواب دهند. روی‌آوری پر حرارت آنها به مارکسیسم نتوانست بلافاصله برعقب ماندگی فرهنگی و فقدان سنت‌های تئوریک و ضعف جنبش کارگری که در جنبش کرد تلمبار شده بود فائق آید. از طرف دیگر چپ ترکیه نیز در موقعیتی نبود که بتواند جنبش انقلابی کرد را راهنمایی کند، زیرا در این زمان چپ ترکیه خود دچار مشکلات فراوان و بحران‌های فزاینده و بحران روحی بود. علاوه بر این مشکلات، حمله‌های شدید

دستگاههای دولتی و نیروهای فاشیست به کردها و دشمنی بین گروههای چپ که گاه منجزیه خونریزی می‌شد، چپ‌کرد را در کلیتش به بن بست یا تباهی می‌کشاند. این وضع تا کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ ادامه داشت.

بسموی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰

جداشدن ۱۲ عضو پارلمان از JP در ژانویه ۱۹۷۸ به تشکیل یک دولت RPP کمک کرد. این یکی از آخرین راه‌حل‌های موقت برای بحران‌های سیاسی بود که از ۱۹۷۴ روبه‌خامت گذارده بود. دولت RPP هنگامی تشکیل شد که حرکت‌های کارگری در حد اعلامی خود و سازمان‌های توده‌ای نیز در اوج فعالیت و قدرت بودند و جنبش فاشیستی نیز حالت تهاجمی داشت. RPP با برنامه تخیلی و عوام‌فریبانه خود و باشعارهای "دمکراسی"، "صلح" و "عدالت اجتماعی" از زمان سرکوب در اوائل سالهای ۷۰ تبدیل به "امید مردم" شده بود. این حزب زمانی قدرت را به دست گرفت که بحران اقتصادی - سیاسی عمیق قطب‌بنندی اجتماعی شدت گرفته بود. در این اوضاع و احوال مردم انتظار یافتن راه‌حلی برای دشمنی عاجل روز خود داشتند. ۱ - بهبود وضع فلاکت‌بار آنها ۲ - پایان دادن به ترور فاشیستی. RPP همانطور که در روز انتظار هم نبود در برآوردن این خواست هاشکست خورد. دوره دولت RPP که دستورات IMF را به اجرا در می‌آورد، سطح زندگی دائم‌تنزل می‌کرد. درباره ترور فاشیستی کافی است یادآور شویم که قتل‌عام کارامان ماراس Karaman Maras که بیش از یکصد کشته‌بجای‌گذاشت در این دوره اتفاق افتاد. این‌ها همه همراه بود با توقف در تجهیز توده‌های توده‌ها به دلیل اعتماد مفرط به RPP و انتظارشان از آن، هنوز علاقمند به مبارزه علیه آن نبودند. برای مثال در سال ۱۹۷۸ کارگرانی که در اعتصابات رسمی شرکت کرده بودند فقط ۱۰ هزار نفر بودند. و این پائین‌تر از رقم دوره قبل از ۱۹۶۸ بود. اعتصابات غیر رسمی چشمگیرتر از این بود.

البته تعجب‌انگیز نیست که بی‌لیاقتی و شکست دولت RPP منجر به چرخش توده‌ها به سمت جنبش سوسیالیستی نشد، بلکه کاملاً برعکس، ناامیدی توده‌ها از RPP آنها را بیشتر به دل‌سردی و سیاست زدگی سوق داد. علاوه بر ارقام مربوط به اعتصابات و شرکت‌کنندگان در آنها و دیگر مشخصه‌های حرکت توده‌های، وقایع مهم دیگری که نشان‌دهنده عمق از دست دادن روحیه مبارزاتی توده‌ها باشد وجود دارد. در این دوره تداوم عضوگیری Disk دیسک که از زمان پایه‌گذاری آن ادامه داشت متوقف شده و روبه‌کاهش گذاشت. در رگم‌بهای فراوان بین اتحادیه‌ها منجر به پیروزی اتحادیه‌های مستقل شد. همراه با این روند، حمایت توده‌های از جنبش سوسیالیستی نیز کاهش یافت. در انتخابات محلی در سپتامبر ۱۹۷۹،

توده‌های کارگری که در انتخابات دو سال و نیم قبل از RPP حمایت کرده بودند، بطور
عموم عکس‌العملشان را نسبت به این دولت با ندادن قاطع رأی به آن نشان دادند.
بارزترین نمونه آن در استامبول بود. در این منطقه مرکزی طبقه کارگر، آرای RPP تقریباً ۵۰٪
افت داشت. گرایشات سوسیالیستی ۳٪ آراء را در سطح کشور کسب کرد. که آنهم از تعداد
تظاهرکنندگان اول ماه چند سال قبل که به وسیله سوسیالیست‌ها برگزار شده بود فزاینده
نرفت...

این وضعیت باعث بحران‌های جدی در گروه‌های سوسیالیست شد. در اواخر سال‌های
دهه ۱۹۷۰ چپ‌ترکیه جدی‌ترین انشعابات و بحران‌های داخلی را تجربه کرد. این
جنگ‌های داخلی که نه‌تکامل‌تئوریک و نه جهت‌گیری متفاوتی را به همراه آورد، فقط موجب ضعف
روحیه کادرهای انقلابی شد.

وقتی که دولت جدید MC (جبهه ملی) با همکاری رهبری JP وفاشیست‌های NAP
(حزب عمل ملی) (National Action Party) تشکیل شد بنظر می‌رسید که این
امریه بسیج مجدد کارگری بیانجامد. البته اعتصابات غیر رسمی‌ای هم در مقیاس ده‌ها هزار
نفری برگزار شد و بعضی از آنها به درگیری‌های مهمی با پلیس انجامید، اما، اینها همه
موقتی بوده بزودی به پایان رسیدند. حتی "اقدامات مشهور ۲۴ ژانویه" که در ۱۹۸۰ به
وسیله دولت اعلام شد و موجب افت شدید و ناگهانی شرایط زندگی توده‌ها می‌شد برای حرکت
توده‌ها ناکافی بود. در ماه‌های بعدی طبقه کارگر قصد داشت از حق قانونی اعتصابش
استفاده کند. جواب دولت، تعلیق "قانونی" اعتصاب بود.

در آستانه کودتای ۱۲ سپتامبر حدود ۵۰ هزار کارگر که اکثریت آنها وابسته به دیسک
Disk بودند در اعتصاب بسر می‌بردند. در عین حال این اعتصابات بکلی فاقد انضباط و
روحیه بودند. نه فقط کارفرمایان بلکه اتحادیه‌ها نیز منتظر بودند تا شکست کارگران به
پایان رسیده به قرارداد‌های نامناسب رضایت دهند. تهییج و تبلیغ جنبش سوسیالیستی
در این موارد بسیار کم و ناکافی بود. در ظرف چند ماه، صدها هزار کارگر اتومبیل، خط آهن
و نساجی که اغلب آنها از اعضای Turk - is بودند، در آستانه اعتصابات جدیدی
قرار داشتند. کودتای ۱۲ سپتامبر چندان بی‌موقع نبود.

پیامدهای کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰

تلفاتی که چپ ترکیه از کودتای ۱۹۸۰ متحمل شد عظیم بود. اگرچه جای آن نیست
که شرح کاملی از تأثیرات سرکوب‌ارائه داد، ولی می‌توان توجه را قبل از همه به یکی از
مهمترین زیان‌هایی که بزرگترین تأثیر را بر جنبش گذاشت و نتایج درازمدتی خواهد داشت

معطوف نمود ، و آن عبارت است از عدم حمایت چشمگیر معنوی و طرفداری توده‌ها ، حتی به شکل غیر فعال آن ، توده‌هایی که چپ ترکیه ادعای رهبری و پیشاهنگی آنها را داشت . این نشان می‌داد که چپ ترکیه مشروعیتی را که در خلال مبارزات سالهای ۱۹۶۰ بدست آورده بود و در سالهای اولیه قبل از ۱۹۷۴ آنرا استحکام بخشیده بود ، از دست داده است . در واقعیت امر اگرچه توده‌ها چپ ترکیه را به حد کافی پخته برای کاندید اتوری قدرت در هیچ یک از دوده مزبور نمی‌دانستند ولی به دلیل نفوذش بر سازمان‌های توده‌ای و نقش رهبری‌کننده‌اش در مبارزات توده‌ای ، حداقل به عنوان یک نیروی سیاسی جدی تلقی میشده . عواقب کودتای ۱۲ سپتامبر نشان داد که این تصویر چپ ترکیه نیز از چشم توده‌ها افتاده است . البته بی‌تفاوتی توده‌ها در رابطه با حملات وحشیانه دولت ترکیه به چپ ، دور از انتظار نبود . ولی مواجهه با این واقعیت تحت شرایط فوق‌العاده سخت غیرقانونی بودن ، زندان و بازداشت و دادگاه برای چپ دشوارتر بود . تنها به همین دلیل کودتا با تأثیرات بچکان دهند هاش ، عواقب درازمدتی ، اگرچه نه ضرورتاً هم منفی ، برجای خواهد گذاشت .

در سالهای قبل از ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ برنامه‌ها و شعارهای چپ ترکیه ، شیوه مبارزه‌اش علیه فاشیست‌ها ، سبک کارش در سازمان‌های توده‌ای همگی به نوعی به ظهور وحشتناک کودتا کمک کرد . چپ ترکیه به طور کلی در متقاعد کردن توده‌ها به قبول رهبریش ناموفق بود . در درجه اول به این دلیل که چپ ترکیه ناتوان از ارائه یک برنامه سیاسی همه جانبه به‌ویژه به عنوان آلترناتیوی در مقابل برنامه RPP بود . زمانیکه لیبرالیسم RPP در حال اوج بود ، سوسیالیست‌ها و موضع افراطی اتخاذ کردند که یکی‌کپی دیگر بود . آنها یا با ارزیابی‌ها و شعارهایشان توده‌ها را به دولت آینده RPP امیدوار میکردند . (توقعات خود را از RPP بیان می‌داشتند) یا از درخواست‌های ضروری توده‌ها طفره می‌رفتند ، زیرا مبارزه آنها علیه توهمات درون RPP فرضی بود . چپ تصویری کرد که مشکلات فقط می‌توانند با شعارهایی نظیر " تنها راه انقلاب است " ، " جنگ خلق " یا " قدرت متکی به لوله تفنگ است " و صدها شعار نظیر این‌ها حل‌شوند ، لذا نتوانست نه جهت سیاسی معینی را در توده‌ها ایجاد کند و نه آموزش سیاسی به آنها دهد .

ثانیا مبارزه ضد فاشیستی خود موجب جدا شدن کادرهای انقلابی از شهروندان عادی خود هدف ترور فاشیست‌ها بود نداشت . زیرا گروه‌های چپ هرگز مبارزه ضد فاشیستی را جزئی از مبارزه طبقه کارگر و زحمتکشان تلقی نکرد . آنها برخلاف ادعایشان به مبارزه ضد فاشیستی صرفاً به عنوان وسیله استقرار تسلط این یا آن گروه چپ در حوزه‌ی معینی برخورد کرده‌اند . دلیل آن کاملاً آشکار است ، و آن اینکه تشویق توده‌ها به شرکت در مبارزه ضد فاشیستی ، علاوه بر رهبری مجرب سیاسی و نظامی و سازمان‌های مورد اعتماد ، به حدی از دگرگونی برای " بهبود بخشیدن " Civilise به رقابت بین گروه‌های چپ نیازمند است .

از آنجا که چپ ترکیه فاقد تجربه معقول د مکراسی بود ، بنابراین هر مبارزه ای که قرار بود جدا از دیگر سازمان های انقلابی صورت گیرد ، موجب جدا ماندن از توده ها نیز می شد . باصطلاح "مناطق آزاد" شده مشهور در بعضی شهرها که در آنجا جنبش انقلابی آنقدر قوی بود که بتواند بسیاری از جنبه های زندگی روزمره را کنترل نماید ، نمونه ایست در تأیید این حکم . این مناطق نه فقط از جنگ پلیس و فاشیست ها ، بلکه از جنگ دیگر نیروهای چپ هم آزاد شده بودند ! چنین مبارزه ضد فاشیستی عجیب و غریب و چنین دفاع از خودی بود که بردش کادرهای انقلابی باری غیر قابل تحمل بود و باعث روی آوردن توده ها به نیروهای دیگر می شد ، که "جدی تر" و "مطمئن تر" آنها را از وحشت و مرگ فاشیست ها حفظ کنند . این نیروهای دیگر در ابتدا RPP و بعد نیروهای مسلح بودند .

به اصطلاح "مبارزه مسلحانه" شهری که از اواسط سالهای دهه ۱۹۷۰ به بعد در گرفت ، دلیل دیگری برای بیگانگی چپ ترکیه از توده ها شد . در میان نمونه های معاصر سه سختی می توان نمونه هایی این چنین یافت که علیرغم فداکاری فوق العاده ، هیچ نتیجه مثبتی ببار نیاورده باشد . فعالیت های چریکی نه روحیه ای برای کادرهای انقلابی ببار آورد و نه شور و همدلی و یا حتی علاقه ای را در میان توده ها ایجاد کرد ، و نه ترسی در دل فاشیست ها و نیروهای پلیس انداخت . در حقیقت فقط خوراک تبلیغاتی قابل توجهی برای عوام فریبی های جناح راست در باره "آنا رشی" و "تورور" مهیا کرد .

آخرین ولی نه کم اهمیت ترین عامل در تراژدی چپ ترکیه مبارزات داخلی فاجعه بار سازمانهای توده ای و بویژه رد اخل Disk بود که تأثیر مخربی بر روابط بین گروه های سیاسی چپ و کارگران و زحمتکشان بجای گذاشت . کارگران با دیدن چنین مبارزات خشونت آمیزی برای قدرت و شیوه های شبه گانگستری در سازمان های خود و با دیدن اتحادیه گرهائی از یک قماش ولی با برجسب های سیاسی متفاوت که یکی پس از دیگری به قدرت می رسیدند ، نه فقط نسبت به این سازمان ها و گروه های چپ بلکه از سیاست ، زده شدند .

این نکات منفی که در مجموع اثراتشان از مدت ها قبل از کودتا آشکار بود ، منجر به جدائی قاطع توده ها از گروه های چپ بلافاصله بعد از کودتای ۱۲ سپتامبر شد .

کارنامه ده دهه : یک گام به پیش در سالهای ۱۹۶۰ و دو گام به پس در سالهای ۱۹۷۰ ؟

بعد از ۲۰ سال مبارزه آیا چپ ترکیه قادر است ازین بست تشویریک و ناتوانی سیاسی اش و نیز از خاطرات تلخ روابطش با توده ها در رسهای مثبتی بگیرد و مجدداً ز نو شروع کند؟ نگاهی دقیق به ده دهه اخیر ممکن است تکامل امروزی و چشم اندازهای فردا را روشن کند . علیرغم محدودیت هایی که بوسیله استالینیست ها و کمالیست ها تحمیل شده است ،

سالهای دهه ۱۹۶۰ سالهای رشد سریع و پربار جنبش بود. عموماً در آن سالها تئوری مارکسیستی طرفدار زیاد داشت. در آن دهه بالندگی چپ ترکیه، علاقه و کشش کادرهای جوان به تئوری مارکسیستی، کمک فراوان روشنفکران چپ در این زمینه و وجود گفتگو و بحث در میان گروههای مختلف سیاسی همگی کمک قابل ملاحظه‌ای به رشد سالم حوزه تئوریک نمود. در همین دوره چپ ترکیه به دنیای خارج علاقه پیدا کرد و در مقابل پیش‌دوری‌های ناسیونالیستی برخاسته از استالینیسم و کمالیسم، بیداری انترناسیونالیستی بوجود آمد. در تمامی سالهای دهه ۶۰ چپ ترکیه مناسبات سالم و رشد یابنده‌ای را با توده‌ها تجربه کرد. در آغاز علاقه مفرط روشنفکران طبقه متوسط و بعضی بخش‌های دهقانی‌کرد و ترک نسبت به TIP قابل توجه بود. کادرهای سوسیالیست با تبلیغ و ترویج مؤثر و خلاق به تمایل این روشنفکران پاسخ دادند. تجارب بعدی چپ روبه رشد ترکیه عبارت است از: رهبری موفقیت‌آمیز بخش عظیمی از توده‌های دانشجو، بخشی از دهقانان فقیر، توسط مبارزان جوان و ارتباط محدود با کارگران. این روابط بیک معنا توده‌ها را برای جنگهای جدی و موفقیت‌آمیز خیابانی‌شان با پلیس و اشغال کارخانه‌ها و اعتصابات غیررسمی و دگرپیه‌های شدیدی آماده کرد.

نکات برجسته سالهای ۱۹۶۰ عبارت بودند از، شور و قوت موج انقلابی جدید، ضعف لیبرالیسم RPP، فقدان کنترل بوروکراسی اتحادیه بر روی طبقه کارگر که بتازگی آگاه شده بود و نبود یا ناچیز بودن دشمنی‌های فرقه‌ای - حداقل از نوعی که با سلاح گسرم فیصله می‌یافت - همه اینها درست نقطه مقابل دهه بعد قرار داشتند.

سالهای ۱۹۷۰ کاملاً متفاوت بود، دیگر تئوری مارکسیسم هیچانی بر نمی‌انگیخت. بعد از ۱۹۷۴ فرمولها و راه‌حل‌های حاضر و آماده طرفداران شوروی، مائوئیست‌ها و جنبش چریکی اوائل سالهای ۱۹۷۰ برای توضیح هر مشکلی کافی بودند. این بدان معنی نیست که چپ ترکیه در این دوره نتوانست درباره هر موضوعی بنویسد و بحث کند. برعکس خیلی بیشتر از نیاز درباره هر مسئله و موضوعی نوشت، اما نوشته‌ها فقط تفسیرهای سطحی بود که مواضع این یا آن گروه را معرفی می‌کرد. تأثیر مثبت روشنفکران چپ محافظدانشگاهی که در سالهای ۱۹۶۰ با علاقه مندی کار می‌کردند، دیگر وجود نداشت. این کادرها با نویدی از شکست ۱۹۷۱ بدون مراکز آکادمیک سالهای ۱۹۷۰ خود عقب کشیدند.

در این دوره علاقه چپ ترکیه به مسائل بین‌المللی از ترجمه آثار متعادل به شوروی یا ادبیات مائوئیستی فراتر نرفت. اگرچه تأثیر ناسیونالیسم کمالیستی در سالهای ۱۹۷۰ محدود قابل توجهی کاهش یافته بود، در مقایسه با دهه قبل افت انترناسیونالیسم نشانه دیگری از عقب ماندگی چپ بود. چپ ترکیه نظاره‌گر منفعل وقایع انقلابی بین‌المللی که در سالهای ۱۹۷۰ جهان را تکان داد بود. گفتمانی این وقایع در سیاره دیگری روی داده است! بعنوان مثال نه انقلاب پرتغال و نه سقوط دیکتاتوری‌های یونان و اسپانیا، موضوع بحث یا ملاحظه آنها

به مثابه فرصت‌هایی جهت کسب تجربه‌های تئوریک قرار نگرفت. چند سال بعد، پیدایش اوروگمونیسیم نیز چندان توجه‌چپ ترکیه را جلب نکرد، فقط باحیرت به آن نگاه شد، گوئی رعدی بود در آسمان آرام. رویدادهای مهم دیگر نظیر جنگ داخلی لبنان و افت جنبش آزادی‌بخش فلسطین ساده‌اندیشانه همان نمایش "قدیمی" تفسیر شد. احتمالاً جنگ‌های ویتنام - چین و ویتنام - کامبوج نیز آگاهانه بحساب آورده نشدند. در اوآخرده‌هه‌نسه انقلاب ایران و نه انقلاب نیکاراگوئه و نه تهاجمه افغانستان هیچیک توجه‌چپ ترکیه را جلب نکرد. خلاصه کنیم: ذکر چند نکته درباره پختگی سیاسی کادرهای انقلابی و توانائی آنها در رهبری توده‌هایی مناسبت نیست. همانطور که قبلاً ذکر شد این کادرها در خلال سالهای ۱۹۷۰ هیچ خلاقیتی در این حوزه از خود نشان ندادند. تنها از طریق بوروکراسی اتحادیه با طبقه کارگر رابطه داشتند. از طرف دیگر بسیج دهقانی‌سالهای ۶۰-۶۱ یگر در سالهای ۷۰-۷۱ تکرار نشد. درباره جنبش دانشجویی دیگر نمی‌توان از یک جنبش توده‌ای واحد صحبت کرد. بلکه این جنبش اکنون عبارت شده بود از "مناطق تحت نفوذ" این یا آن گروه‌چپ. در نتیجه علیرغم عمیق‌تر شدن بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و رشد حرکت انقلابی، فقط چند نمونه از برخورد توده‌ای با پلیس، یا جنگ خیابانی و اشغال کارخانه یا اعتصاب غیررسمی اتفاق افتاد. در این اوضاع و احوال رابطه کادرهای انقلابی با توده‌ها نمیتوانست بهبود یابد. حال چگونه ممکن بود که آنها از نظر سیاسی پخته تر شوند؟ "چریک‌های" سالهای ۱۹۷۰ خود یکی دیگر از نمونه‌های بارز این عقب‌ماندگی بودند. اینها، از رهبری تا عضو ساده، همگی چریک‌های عجیب‌غریبی بودند که فعالیت سیاسی را درجائی شروع کردند که توان جذب تعداد زیادی چریک را نداشت.

در دهه‌های اخیر ما شاهد رشد عجیب و غریب و ناموزون چپ ترکیه هستیم. چنین بنظر می‌رسد که چپ ترکیه از نقطه‌ای که در اوآخرده‌هه‌شصت به آن رسیده بود فواتر نفست. در حقیقت این جنبش در خلال سالهای ۱۹۷۰-۱۹۷۱ روبه قهقرا گذاشت. یا بهتر، در این دهه رابطه‌های نامتعادل بین پختگی سیاسی پیشاهنگ، درجه بسیج توده‌ای و عمق بحران اجتماعی وجود داشت.

چشم‌انداز چه خواهد بود؟

قبل از اظهار نظر نهائی درباره چشم‌انداز تکامل چپ ترکیه، نظری‌گذرابه طبقه کارگر ضروری است.

بدون شک طبقه کارگر پرتوانتر از سالهای ۶۰-۷۰ مهر خود را بر هرگونه تجدید حیات سیاسی و اجتماعی خواهد زد. در آینده جهت‌گیری بخش عمده چپ ترکیه به سمت

پرولتاریا - که علائم آن هم اکنون وجود دارد - عامل مهمی در بسیج های اجتماعی دوره آینده خواهد بود. پس از تجارب دوده اخیر، طبقه کارگر به اندازه ای پخته خواهد بود که بتواند نقش رهبری مبارزات آینده را به عهده بگیرد. افزایش قدرت کمی طبقه کارگر عامل دیگری در این ارزیابی است. طبق آمار رسمی ۱۹۸۱ تعداد کارگران همیشه شده به ۲۱۵۴۰۰ نفر رسیده است. این رقم در برگیرنده کارگران صنایع کوچک، کارگران یقه سفید و کارگران بخش های معینی نظیر تولیدات بهداشتی و نظامی نمی باشد. این رقم شامل پرولتاریای کشاورزی نیز نمی گردد. در حال حاضر پرولتاریا شامل ۲۵٪ جمعیت مولد کشور است.

اگرچه طبقه کارگر با ۲۰ سال مبارزه دیگر جوان بنظر نمی رسد، معذالک باید بخاطر داشت که علی رغم دوده تجربه برپاری که عمدتاً مبارزه اتحادیه ای بود، هنوز فاقد تجربه کافی سیاسی است. نکته ای که قابل ذکر است اینکه علی رغم اوضاع پراشوب دوره اخیر طبقه کارگر هرگز تجربه سازمانی ای به مقیاس توده ای بجز اتحادیه نداشته است. طبقه کارگر هرگز اشکال سازمانی را که بوسیله آن طعم دکراسی و قدرت را چشیده باشد، ندیده است. او چنین خاطراتی را ندارد. روابط بانبروهای سیاسی موجود در دوده گذشته روشنگر این ضعف است. کارگران به مثابه طبقه همیشه از سازمان های سیاسی کنار بوده اند و همیشه بصورت عضو این سازمان هادر اقلیت قرار داشته اند. برای مثال RPP علی رغم نفوذ قدرتمندش در دوکنفدراسیون و تحول سریع به سوسیال دکراسی، نتوانست کارگران را بصورت توده ای سازمان دهد. تجسم سازمانی رابطه اش با طبقه کارگر فراتر از " کمیته کارگری " حزب - که می تواند در هر سازمان سیاسی بورژوائی تشکیل شود - نرفت. گروه های سوسیالیستی نیز در این زمینه تفاوتی با آن داشتند. در میان صد ها هزار خواننده نشریات سوسیالیستی، خوانندگان کارگر، اقلیت کوچکی بین ۵ تا ۱۰٪ را تشکیل می دادند. این حقیقت که جنبش چپ ترکیه سنت مبارزاتی جریانات کارگری را فاقد است، نشانه جالب دیگری است برای ضعف. طبقه کارگر ترکیه علی رغم این زمینه منفی، بخاطر رشد عددی اش و بخاطر تمرکزش در مناطق صنعتی معین و اینکه هسته اصلی آن برای چند نسل در شهر زندگی کرده و پروسه رشد سریع فرهنگی را پشت سر می گذارد و بخاطر اینکه زیاد تحت نفوذ مذهب نیست، زمینه ای قوی برای پختگی سیاسی دارد.

البته در این زمینه همه چیز به چپ ترکیه بستگی دارد. بدون تردید می توان گفت یا امید وار بود که بعد از شکست فاجعه بار سپتامبر ۱۹۸۰، چپ ترکیه در آینده نزدیک با تغییرات مهمی که در تمام زمینه ها کرده است، ظاهر خواهد شد.

در حالی که هنوز علائم باری از چنین تغییراتی وجود ندارد، یک عامل مهم در زندگی چپ ترکیه بدید آمده است که پیامد های آن میتواند در زمانی نه چند ان کوتاه بشمر بنشیند، و آن اینکه

چپ ترکیه تقریباً برای اولین بار در تاریخش، شرایط تبعید را در مقیاس وسیع تجربه میکند. چپ ترکیه هرگز با این تعداد در کشورهای غربی پناهنده نبوده است. با نگاهی به تاریخ چپ ترکیه می‌توانیم بگوئیم وقتی که مثنوی تبعیدی TKP به کشور بازگشتند برای چپ ترکیه چیزی به ارمغان نیاوردند مگر انترناسیونالیزم به اصطلاح استالینیستی، یا بهتر بگوئیم ناسیونالیزم و نیز تحت نفوذ شدید تجارب احزاب کمینترن، اشکال سازمانی ضد مکراتیک و اکنون که کمونیسم استالینیستی در بحران است، غرب ممکن است آموزش سیاسی مهمی برای تبعیدی‌های ترک که در حال حاضر به هزاران نفر می‌رسند فراهم آورد. بسیار قابل توجه است که از زمان سرآزیرشدن "ترک‌های جوان" به سوی اروپای غربی در پایان قرن ۱۹ ایمن اولین بار است که در این مقیاس در خارج تبعیدی ترک وجود دارد. چند دهه حضور این نسل در اروپا، اثر خود را براندیسه و زندگی سیاسی ترکیه برای تقریباً تمام سده بعدی بر جای گذاشت. البته هنوز خیلی زود است که از نسل امروزی در این مورد صحبت شود.

اگر تقریباً نصف پیشاهنگ چپ در تبعید باشد، نیمه دیگر آن در زندان بطور مستقیم خشن‌ترین ترور دیکتاتوری را تجربه می‌کنند. علی‌رغم سرکوب بی‌رحمانه، زندان‌ها تقریباً یگانه مراکز مقاومت قهرمانانه علیه دیکتاتوری ۱۲ سپتامبر در سه ساله گذشته بوده‌اند. اگرچه با تمرکز شرایط شبه اردوگاهی، زندان‌ها آنطوریکه حد و ازند آن‌های ۱۲ مارس بود، جای آموزش‌تئوریک نیست. ولی اکنون در زندان است که مبارزه جوئی واراده برای مبارزه زنده است و باید همچنان حفظ شود.

بعد از شکست تئوریک، سیاسی و سازمانی که همه بخش‌های چپ ترکیه به درجاتی با آن روبرو بودند، یک دوره جدید در پیش است. بخش وسیعی از کادرها به این شکست واقفند و بطور صریح و اغلب موارد بطور ضمنی آن را می‌پذیرند.

این مسئله به ویژه برای کادرهای که در سالهای اول ۱۹۶۰ وارد جنبش انقلابی شدند آشکار است. اکنون آنها با شکست جدی تری روبرو هستند. دوره جدید وظایف جدیدی را ایجاب می‌کند. قبل از همه با توجه به عمق بن‌بست تئوریک کادرهای چپ ترکیه به مفهومی وظیفه آموختن "از آغاز" راه عهده دارند. این وظیفه‌ای است بس عظیم، و معلوم نیست که کادرهای چپ ترکیه آماده تقبل آن هستند یا نه.

بیش از ده سال قبل رهبران زمان TIP محمد علی اکبر ضمن محکوم کردن تهاجم‌وروی به چکسلواکی به جوانان انقلابی توصیه کرد که نه فقط آثار لنین، بلکه آثار کائوتسکی، روزا لوکزامبورگ و دیگران را نیز بخوانند. او بزودی از طرف تقریباً همه جوانان مبارز با حرارت رد و نصیحت او به عنوان کفر تلقی شد. البته او خود نیز هیچیک از آنها را به خوبی مطالعه نکرده بود و شاید به همین دلیل نتوانست دیگران را متقاعد نماید، اما این رانیز باید پذیرفت که از آن زمان تا کنون چپ ترکیه، نه افق تئوریک خود را گسترش داده و نه قدرت

تحمل ایده‌های متفاوت و نو را پیدا کرده است. بنابراین تاکنون هیچ توصیه‌ای نظیر توصیه اکبر پذیرفته نشده است. شاید حالا بهتر بتوان چنین توصیه‌ای را پیش برد. در اثر فشار بن بست بزرگ، بویژه نسل سالهای ۱۹۶۰ ممکن است به برخوردی دیگر با تئوری مارکسیست روی بیاورد. این امکان هم وجود دارد که این کادرها نتوانند چنین برخوردی را هضم کنند زیرا مطالعه‌ای متواضعانه و بسیار دقیق را از آنها می‌طلبد. در عین حال می‌توان گفت دوره کیمیاگری برای چپ ترکیه به پایان رسیده است. اگر این نسل شروع به مطالعه "علوم طبیعی" سیاست طبقه کارگر نکند، نه فقط می‌بایست خسارات جدید و وحشتناک و جدی را برای چپ ترکیه، شاهد باشیم، بلکه خود این نسل با وجود تجربه دوده‌پراشوب در تاریخ ترکیه مدون بدون میراثی شمربخش نابود می‌شود.

"خسرو"

● رونق‌پرخیز افت‌دائم

ماری‌فرانس‌توانه

دوسالی است که ایالات متحده یک رونق‌قوی اقتصادی را تجربه می‌کند، تحلیل‌های اقتصادی، "ریگانمی" (Reaganomi) را بخاطر کاهش تورم و میلیون‌ها شغل ایجاد شده و خلاصه بهبود اقتصاد آمریکا کم و بیش می‌ستایند. این تحلیل‌ها بر سه اصل استوارند: ۱- به نسبت دوره فاجعه‌آمیز کارتر، یک پیشرفت دائمی اقتصاد را بوجود آورده. ۲- "ریگانمی" - یعنی عدم مداخله دولت - منشاء یک رونق اقتصادی است که نفعش به تساوی تقسیم شده است. ۳- مشکلات ساختی اقتصاد آمریکا حل شده و می‌توان به یک اقتصاد قوی و مسلط در آینده امیدوار بود. همانطور که خواهیم دید، هیچیک از این اصول در مقابل یک تجزیه و تحلیل عمیق نمی‌توانند تاب بیاورند.

در آمارگیری نمونه‌وار سپتامبر ۸۴، ۶۱٪ مردم آمریکا (در مقابل ۵۲٪ در مارس) اعتقاد داشتند که کار ریگان در امر اقتصاد خوب و یا عالی بوده است، ۴۱٪ از آنها در وضعیت مالی بهتری نسبت به سال قبل قرار داشتند (در مقابل ۲۵٪ در اوت ۸۲) در حالی که واقعیت بجز اینهاست و اقتصاد ریگانی رشدی را در مقابل اقتصاد کارتری نشان نمی‌دهد. جدول شماره ۱ به وضوح مؤید آن می‌باشد، بطور کلی بجز در مورد تورم که در زمان کارتر بطور متوسط ۱۱/۴٪ بوده و در زمان ریگان کاهش یافته، بقیه موارد به نفع کارتر می‌باشد.

ریگان زمانیکه قدرت می‌رسید (۵ فوریه ۸۱) در یک سخنرانی برای هموطنانش از اینکه آمریکا دچار مشکلاتی است که از بحران ۱۹۲۹ به این طرف بی‌سابقه است، اظهار تأسف می‌کند و دلیل آن را مداخله بیش از حد دولت در پیشبرد امور و... می‌داند که علاج آنهم مشخص است. او در بیانش به کنگره در ۱۸ فوریه ۸۱ می‌گوید، باید کنترل‌های دولتی که کشور را فلج کرده نرود و عقلانی تر شود و دولت خود را حتی الامکان کنار بکشد تا قانون بازار آزاد کار خود را بکند. آقای ریگان هرآنچه را که بخواهد از کنگره دریافت می‌کند، مالیات

* این مقاله از ماهنامه لوموند دیپلماتیک مورخ ژانویه ۱۹۸۵ ترجمه شده است.

برد رأمد ۲۵٪ پائین خواهد آمد ، همانند مالیات برسود مؤسسات. برنامه‌های اجتماعی برای محرومترین شهروندان ، بطور چشمگیری کاهش یافته است.

یک سیاست انقباض پولی که به وسیله ریگان پیش بینی و به وسیله خزانه داری فدرال (Federal Reserve Board) به اجرا درآمد تا اقتصاد داغ را در لحظه‌ایکه رئیس جمهور جدید به قدرت می‌رسد سردتر کند ، مسلماتورم را متوقف خواهد کرد ، اما به یک کسادی قابل پیش بینی البته در سطحی ماوراء پیش بینی نیز دامن خواهد زد. در نتیجه ایالات متحده قوی‌ترین کسادی بعد از بحران ۱۹۲۹ را خواهد شناخت .

درصد بیکاری تا ۱۰/۷٪ جمعیت فعال هم رسیده و درآمد متوسط (براساس دلار سال ۷۴) بین سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۸۲ و ۱۱٪ کاهش یافته است (۹۷۸۶ دلار در مقابل ۱۱۰۰۰ دلار به ترتیب برای سالهای ۷۸ و ۸۲ بر مبنای ارزش دلار ۷۴). تولید ناخالص ملی بین ۸۲-۱۹۸۰ ثابت ماند (۱۴۷۵ میلیارد دلار در سال ۸۰ در مقابل ۱۴۸۵ میلیارد در سال ۸۲ بر مبنای دلار ۷۴) و تولید صنعتی (بین سپتامبر ۸۱ و دسامبر ۸۲) ۱۱٪ کاهش یافته است. در رابطه با این وضعیت فوق العاده خراب است که رشد بعدی که ظاهر شده ، به صورت یک مسگن خود را نشان می‌دهد .

دگرگونی تابستان ۱۹۸۲

دگرگونی این سیاست کسادی آور بخاطر اعتراضات و شکایت های متحدین آمریکا در اوت ۱۹۸۲ عملی شد. مکزیک اعلام کرد که نمی‌تواند به دیون خود وفادار باشد و این چیزی است که می‌توانست موجبات به هم ریختن ساخت بانکی آمریکا را فراهم کند ، چراکه این ساخت بانکی از طرف آمریکای لاتین تا گلوبد هکار ، خیلی ضربه پذیر است.

خزانه داری فدرال تحت اداره M. Volcker تشخیص داد که افزایش حجم پولی ضروری است (حتی بالاتر از حدی که در ابتدا مورد نظر بود). وال استریت شروع به گسترش بورس باری کرد و مصرف فردی و دولتی از طریق پائین آمدن مالیات ها و بودجه بالای دفاعی افزایش یافت ، همه اینها بزودی اثرات خود را برجای گذاردند : رونق بالا خره ، خود را در پایان ۱۹۸۲ نشان داد. در ابتدا کم ولی به تدریج وسعت یافت تا اینکه در اولین سه ماهه ۸۴ به نقطه ۱۰٪ رسید .

درنگاه اول رونق بسیار برجسته می‌نماید و تولید ناخالص ملی (براساس دلار ۱۹۷۲) بین سومین سه ماهه ۸۲ و سومین سه ماهه ۸۴ ، ۱۱٪ افزایش یافت (۱۴۷۷ میلیارد دلار در سال ۸۲ و ۱۶۵۳ میلیارد دلار در سال ۸۴) ، تعداد شاغلینی که در سال ۸۲ ۱۰۱/۲ میلیون نفر بود به ۱۰۶/۹ میلیون نفر در ۱۹۸۴ رسید و درصد بیکاران از

۱۰/۷٪ جمعیت فعال در نوامبر ۸۲ به ۷/۴٪ در اکتبر ۸۴ کاهش یافت.

علی‌رغم انکار آقای ریگان همه می‌دانند که این رونق به نفع همه نبوده است. واقعیت با همه ظاهرسازی‌ها مشخص است. این رونق بی‌همتا در قرن بیستم به‌بهای نادیده گرفتن اکثریت مردم بدست آمده است.

این رونق، بسیار محدود و تراز آن است که طرفداران ریگان به آن باور دارند. با مقایسه بیان اقتصادی کارتر و ریگان روشن می‌شود که فعالیت اقتصادی آمریکا کند شده است. سرمایه‌گذاری، اشتغال، تولید صنعتی و پس‌انداز شخصی هیچ رشدی نداشته است و ایالات متحده امروزه درست در جایی است که چهار سال پیش قرار داشت و لذا آقای ریگان وضعیت را فاجعه‌آمیز یافته است.

پس‌انداز فردی آمریکائی‌ها در مقایسه با ژاپن، ایتالیا یا فرانسه بسیار پائین‌تر است و در صد آن در دوره ریگان از زمان کارتر هم پائین‌تر آمده است. ۶٪ در سال ۸۴ و مقابل ۶/۹٪ در سال ۸۱.

تکیه‌گاه رونق ریگانی مصرف و کسری بودجه است. به این معنی که رونق از بالا رفتن مصرف نیرو می‌گیرد و بنا به ادعای ریگان مصرف بالا و جذاب هم مصرف د ولتی است.

جالب اینجاست که کم شدن دخالت د ولتی که ریگان موعظه می‌کرد و وعده آن را می‌داد در عمل به معنی مخارج بیشتر د ولت فدرال از کار درآمد. اگر به صورت درصد تولید ناخالص ملی بیان شود، فقط سهم د ولت فدرال از تولید ناخالص ملی که در زمان کارتر ۲۲٪ بود در زمان ریگان به ۲۴٪ رسید که یک رکورد بی‌سابقه است، آنهم همراه با یک کسری عظیم که به هیچ وجه قابل مقایسه با سلف خود نیست و بدهی د ولت فدرال را به رقم ۱۶۰۰ میلیارد دلار رسانده است که فقط بهره آن به اندازه بودجه د ولت فرانسه است، د ولت همچنین برای نجات بنگاههای در حال نابودی و ملی کردن عملی بانک کنتینانتال ایلینویز د راول سپتامبر ۸۴ حداقل ۴/۵ میلیارد دلار خرج کرده است.

دولت ریگان که مدعی از بین بردن دخالت د ولت است عملاً مداخله‌گرتر از تمام اسلاف خود است، نقش اساسی د ولت د اقتصاد و در سیستم بین‌المللی - از طریق پیچ و خم های کنترل و دستکاری های پولی و نرخ بهره که به وسیله خزانه داری فدرال اعمال می‌شود چیرگی نیست که بتوان نادیده گرفت.

دولت هرکجا که اراده کند، حاضر است. مثلاً در شبکه تلفن از طریق ارگان‌های د ولتی

"کمیسیون ارتباطات فدرال" (Federal Communications Commission).

اگر بانک‌ها دچار مشکلاتی بشوند شرکت بیمه پس‌انداز فدرال (Federal Deposit

Insurance Corporation) برای نجاتشان حاضر است و نیز یک مؤسسه فدرال دیگر

همین نقش را در رابطه با صندوق‌های پس‌انداز دارد (دفتر وام‌بانکی داخلی آمریکا). به

عنوان مثال "شرکت مالی آمریکا" ۲/۱ میلیارد دلار در تابستان ۸۴ از آن قرض گرفته است. براساس اظهارات آقای کنور (Conver) با باز خرید کنتینانتال ایلینویز Continental Illinois دولت از ورشکستگی اغلب بانکهای که سرمایهشان بیش از ۱۵ میلیارد دلار بوده جلوگیری کرده است.

نظیر مورد یک شهرداری که خدمات آتش نشانی خود را اجاره می دهند، دولت فدرال (از طریق باز خرید بانک "فوست نشنال بانک آومیدلند" در تگزاس) مالک ۶۳ حلقه چاه نفت، ۳۶۵ خانه، ۱۲ ساختمان اداری، ۴۰۰۰۰ هکتار زمین و سرمایه گذاری در ۴۵۱ مؤسسه محلی با ۶۵۰۰ کارمند و کارگر شد. اینها چیزی جز مداخله دولت است؟

انتخاب های دولتی :

در ایالات متحده ۲/۳ میلیون واحد بهره برداری کشاورزی وجود دارد که ۱۰٪ از مهمترین آنها (یعنی ۲۵۰۰۰۰) ۷۰٪ کمک های فدرال را گرفته اند و تعجبی نیست که وضع این مؤسسات بزرگ در حال حاضر خوب است. ولی برعکس کشاورزان کوچک و متوسط تاگلو توی قرض فرو رفته اند (بدهی آنها که در سال ۸۰، ۱۶۶ میلیارد دلار بود در سال ۸۴ به ۲۱۵ میلیارد دلار رسید که از زمان جنگ تاکنون بی سابقه است). درآمد واقعی آنها از ۱۹۷۹ تا کنون ۲۵٪ کاهش یافته، ارزش زمین سقوط کرده (در کالیفرنیا از ۸۳ تاکنون ۶۵٪)، بسیاری از مزارع (دو IOWA که از نظر کشاورزی عالی است، ۲۸٪) در حال ورشکستگی هستند و بسیاری از بانک های محلی از دادن وام مشکوک (غیر مطمئن) به کشاورزی منع شده اند.

صنایع مرتبط با کشاورزی نیز وضع چندان جالبی ندارند. ۴ شرکت از ۵ شرکتی که بزرگترین سازنده ماشین آلات کشاورزی هستند از ۱۹۸۰ تاکنون ۵ میلیارد دلار از دست داده اند و ۲ تای آنها (Messy Ferguson و Internatinal Harvester) چند ماه است که به مرز ورشکستگی میغریزند. "John Deere" ۲۵٪ از پرسنل خود کاسته است. به طور کلی تولید ماشین آلات کشاورزی در سال ۸۳ صرفاً ۴۲٪ تولیدات سال با رونق ۱۸۷۹ بود است. (جدول شماره ۱)

آقای Bref اقتصاد دان فدرال روزو بانک کانزاس سیتی می گوید "ما داریم یک تمرکز بیش از پیش بزرگ سرمایه های کشاورزی را در دست تعداد هر چه کمتر شونده افراد ملاحظه می کنیم."

برنامه های اجتماعی ؟ فقر در سال ۸۳ یعنی سال رونق کامل با هم افزایش یافت و به ۳۵ میلیون نفر رسید. (۱۵/۲٪ جمعیت، بالاترین درصد فقر از ۱۹۶۴ به بعد)

که $\frac{1}{4}$ (۶۸٪) آن شامل سفید پوست‌ها می‌شود. بطور کلی در دوران ریگان ۶ میلیون نفر به جماعت فقرا پیوسته‌اند. و برعکس تعداد کسانی که درآمد آنها از مرز ۱ میلیون دلار گذشته بین سالهای ۸۰ و ۸۲ تقریباً دوبرابر شده (از ۴۴۱۴ نفر به ۸۴۰۸ نفر) و ۱۰٪ از مرفه‌ترین‌ها که درآمدشان در سال ۶۹، ۲۹٪ مجموع درآمد‌های فردی بود، در سال ۸۲ به ۳۳٪ رسید و مالک ۷۸٪ تمام مؤسسات خصوصی شدند. ۲ مدیر اصلی فوردرسال ۸۳ اجرت دریافتی‌شان (حقوق، بیمه و سهامشان از سود) به $\frac{1}{9}$ ۱۰ میلیون دلار رسید که این مقدار دوبرابر سال قبل بود. در حالیکه براساس ارقام رسمی، درآمد کارگران غیرکشاورزی، پس از تورم سالهای ۸۴ - ۸۰، فقط $\frac{1}{2}$ ٪ افزایش یافته است.

کاهش مالیات‌ها نیز برای همه برابر نبوده، مثلاً در سال ۸۳، مالیات بر سود مؤسسات $\frac{2}{6}$ ٪ درآمد دولت را تشکیل می‌داد در حالیکه این رقم برای سالهای ۶۰ - ۵۰ (یعنی در سالهای رونق اقتصاد آمریکا) ۲۵٪ بود. یک بررسی نشان می‌دهد که نصف ۲۵۰ مؤسسه از پرسودترین مؤسسات آمریکائی، حداقل یکسال از سه سال اولیه ریاست جمهوری ریگان، دیناری مالیات نپرداخته‌اند. کاهش مالیات بیشتر به نفع پولدارها شده، مثلاً اگر درآمد یک زوج از ۱۰۰۰۰ دلار کمتر باشد در سال ۸۳ مالیات فدرالشان از ۲۲٪ بیشتر شده، در حالیکه اگر درآمد سالانه‌شان ۲۰۰۰۰ دلار باشد از ۱۵٪ کمتر است. (جدول شماره ۲)

چه کسانی بهای اصلاحات اقتصادی را پرداخته‌اند؟

همه وسائل بکار می‌رود تا از حقوق‌ها کاسته شود. مثلاً با اعلام ورشکستگی، تمام موافقت نامه‌های مؤسسه، باطل می‌شود. تدابیر دیگر برای کاستن از حقوق‌ها عبارتند از تهدید به ورشکستگی، بستن کارخانه و یا شعبات آن و یا جایگزینی اعتصاب کنندگان با جوانان، استخدام جدید با حقوق پایین‌تر، "درآمد متوسط کارگران بکار گرفته شده (در شیکاگو) به وسیله شرکت فولاد آمریکا در خلال ۵ ساله اخیر به نصف کاهش یافته است". بهای رونق به وسیله فقیرترین بخش جامعه پرداخت شده، در حالیکه کاهش مالیاتی بیشتر به نفع ثروتمندان بوده است. بخش مرفه جمعیت که از کاهش مالیات‌ها سود بردند، به هیچ وجه در بخش تولیدی سرمایه‌گذاری نکردند، بلکه یا مصرف خود را بالا بردند یا در بخشهای مالی و بورس بازی که سوددهی بیشتری دارد فعال شدند.

کاهش بهای نفت (که از ۳۴ دلار در ریشک بالا تر رفته بود به ۲۹ دلار) بیشتر به نفع اقتصاد آمریکا بود، که باعث شد ۲ درجه از تورم کاسته شود. برعکس برای کشورهای صنعتی که اساساً واردکننده نفت هستند نظیر آلمان فدرال، فرانسه و ایتالیا عامل انرژی بطور خطرناکی سنگین شده است، بخاطر اینکه دلار افزایش قیمت پیدا کرده و معاملات نفت هم با دلار

انجام می‌شود. این عدم تعادل با بهبود صادرات آنها به آمریکا هم جبران نمی‌شود. (بهبود صادرات بخاطر افزایش نرخ برابری دلار - مترجم) مجموعه کشورهای صادرکننده مواد اولیه نیز از همین شیوه رنج می‌برند: تنزل قیمت مواد اولیه و افزایش نرخ بهره‌بد هی‌شان آنها را نگران کرده است. تا آنجا که برزیل، آرژانتین و مکزیک برای چندین ماه پرداختهای خود را به تعویق انداختند و در اثر آن سیستم بانکی آمریکا به مرحله شکنندگی رسید.

نرخ بهره که در اثر تقاضای ایجاد شده در نتیجه رونق (بخصوص در اثر کسری بودجه فدرال) بالا رفته بود، سرمایه‌های بقیه جهان را به سمت ایالات متحده جذب کرد. به زبان رونق در جاهای دیگر - "سرمایه‌گذاری خارجی ایالات متحده برای شش ماهه اول سال به ۱۵۸/۳ میلیارد دلار رسید."

نستله که یک مؤسسه اروپایی است در پاییز سال ۱۹۸۴ با پرداخت ۳ میلیارد دلار شرکت کارنیشن Carnation را خرید و اخیراً سرمایه‌گذاری کلانی را در آمریکا انجام رسانیده است.

آیا قابلیت رقابت آمریکا کمتر از چند سال پیش نیست؟

علیرغم شرایط فوق‌العاده مناسب، خودکفایی کشاورزی، انرژی و صنعتی، بازار داخلی وسیع، نرخ بالای تشکیل سرمایه، سطح زندگی بالا، کیفیت بالای نیروی انسانی و علیرغم یک رکورد کسری داخلی و یک "پمپاژ" سرمایه خارجی بی‌سابقه، رونق رنگینی بنظر نمی‌رسد که بتواند مشکلات واقعی اقتصاد را که دهه‌ها دوازده سال است که آشکار گردیده و در خلال ۴ سال گذشته شدت یافته، حل کند. (جدول شماره ۳)

کسری بازرگانی و کاهش ماشین‌آلات صنعتی:

صنایع هنوز هم نتوانسته‌اند بر کساد فائق آیند مگر صنایع نظامی. بطور کلی آمریکا دیگر نمی‌تواند در زمینه‌های صنعتی مقام خود را به عنوان قدرت اول جهانی حفظ کند. مهمترین نشانه این مسئله کسری موازنه بازرگانی است که از سال ۱۹۸۲ هر ساله دو برابر شده و در سال ۸۴ به ۱۲۰ میلیارد دلار بالغ گشته. در طول دهه گذشته ایالات متحده در تمام زمینه‌ها (بجز در مورد کامپیوتر) نقش خود را از دست داده و مجموعه صنعتی‌اش در حال عقب‌گرد قرار دارد. (جدول ۳ و ۴) همچنین تولیدات ماشین‌افزار از ۵/۶ میلیارد دلار در سال ۷۹ به ۱/۷ میلیارد دلار در ۷ ماهه اول سال ۸۴ کاهش یافته است. امروزه نظری در ایالات متحده پیدا شده که عامل نجات را از بحران، تکنولوژی مدرن می‌داند و در این راه از

موفقیت غیرعادی شرکت کامپیوتر Apple نام می‌برند که در سال ۸۳، ۱۲، ۱ میلیون دلار فروش داشته است، در حالیکه یک شرکت ساده شلوار (Guess)، فروش بیشتری داشته یعنی ۲۰۰ میلیون دلار. عملاً آنچه که اقتصاد را احیاء کرده، کسری عظیم بود چه فد رال و مخارج سرسام‌آور نظامی و ایجاد هزاران مؤسسه خرد می‌باشد - در سال ۸۳، ۶۰۰۰۰۰ مؤسسه در ایالات متحده ایجاد شده که ۱/۵٪ آن در حوزه تکنولوژی بالا قرار داشت و بقیه عموماً یا کافه رستوران‌های ویتنامی یا بوتیک ورزشی و یا مؤسسه مالی بوده‌اند.

کسری بودجه نیز برای مدین کردن دستگاه تولیدی بکار گرفته نشد، (نه صنعت سنتی و نه صنعت مدین)، اما این کسری اجازه داد تا اشتغال بیشتری تولید شود (هرچند که بیکاری در حد بالاتر از ۷٪ جمعیت فعال یعنی بالاترین درصد بعد از جنگ قرار داشته). این کسری بویژه سطح زندگی آمریکائینی که تا کنون مرفه بوده‌اند را بازم بالا برده است.

آیا این وضع عجیب و غریب تا بی نهایت ادامه خواهد یافت؟ در ایالات متحده هیچکس از یک کسادی که به دنبال رونق جدید خواهد آمد غافل نیست، آنچه که اغلب متخصصین و مسئولین سیاسی و مدیران مؤسسات اقتصادی را نگران کرده وسعت کسری بودجه است. (به جدول ۲ نگاه کنید). حتی براساس پیش‌بینی‌های خوشبینان (ادامه رونق) دفتر مدیریت و بودجه آقای ریگان، در بودجه ۸۶-۸۵ کسری بودجه به هیچ وجه کاهش نمی‌یابد. در حال حاضر دیون حاصل از کسری بودجه ۱۳٪ بودجه را میلعد و خود باعث کسری مجدد می‌گردد و به دنبال آن ضرورت تأمین این کسری موجب افزایش حجم پول می‌گردد (چیزی که خطر ایجاد یک مارپیچ تورم جدید را با خود دارد که البته اجازه حفظ رونق را نیز می‌دهد).

داشتن نرخ بهره بالا (چیزی که سرمایه‌های خارجی را جذب می‌کند در حالیکه رونق آمریکائی را کند می‌کند) و پائین آوردن نرخ دلار (چیزی که اجازه بهبود تعادل تجاری را می‌دهد) اما مجدداً فشار تورمی را باعث می‌شود. بعلاوه کسری بودجه به‌شبهه‌ایکه اجازه بالا رفتن مصرف را می‌دهد و در وضعیتی که صنایع آمریکائی ناتوان از بهره‌بردن از این وضعیت هستند و در حالیکه دلار ارزش بیش از حدی دارد، باعث بالا رفتن کسری در تعادل بازرگانی می‌شود. کسری (کسری تجاری ۰.۴) که بطور جدی توسعه را کند می‌کند. داده‌های دولتی نشان می‌دهند که رشد اقتصادی در سومین سه ماهه ۸۴ تقریباً به نصف کاهش یافته زیرا واردات در حد بالائی از صادرات پیشی گرفته است. بالاخره کسری، دیگر نشانه توسعه نیست، این کسری نه به علت هزینه‌های تولیدی بلکه برعکس به علت هزینه‌های بدهی افزایش می‌یابد و اگر این گرایش از طریق کنترل کسری فد رال مهار نشود، باعث هرچه خرابتر شدن اوضاع می‌گردد.

بعضی از اطرافیان ریگان به بدتر شدن اوضاع اقرار می‌کنند "بعضی مسئولین دولتی

(. . .) شدیداً نگران " فاجعه‌ای هستند که در صورت عدم اقدام شدید برای کاهش کسری بودجه، پیش خواهد آمد. بعضی‌ها بر این عقیده‌اند که اگر دولت قبل از اینکه کسری به حدود ۳۰۰-۴۰۰ میلیارد دلار برسد آن را مهار نکند، کسادی کاملی اقتصاد را فرا خواهد گرفت، آنها نگران آنند که اگر سود پائین بیاید، سرمایه‌های خارجی فرار می‌کنند و در این حالت فشار زیادی به نرخ بهره وارد می‌آید و باعث فاجعه مالی در کشورهای بدحکام جهان سوم می‌شود. بعضی دیگر از این ترس دارند که فشار روی دولت فدرال برای اصلاح کسری فزاینده مقاومت‌هایی را برانگیزد و تورم باز هم افزایش یابد."

تناقضات غیر قابل رفع :

اما آقای ریگان چه می‌تواند بکند؟ او بایک سری از تناقضات غیر قابل حل مواجه است. او تعهد کرده است که مالیات‌ها را بالا نبرد از طرف دیگر در بودجه فدرال چپ‌پس برای قطع کردن وجود ندارد جز اینکه او با اصطلاح "گاومقدس" را بگیرد و این خود عقب‌گرد در هزینه‌های تأمین اجتماعی است، (و ریگان خود قسم یاد کرده که آن را کاهش ندهد). و پیام‌ساز نظامی (که مایه حیات اوست)، پس چگونه می‌شود کسری بودجه را که به قول همگان غیر قابل تحمل شده کاهش داد؟ و بدتر از آن، چگونه می‌شود از کسادی آینده که حاصل کسری بودجه تا زمان حاضر است خلاص شد؟

آقای ریگان نمی‌تواند نرخ بهره را کاهش دهد، مگر اینکه خط فرار سریع سرمایه‌های خارجی را بپذیرد. سرمایه‌های خارجی همانطور که آقای هنری والیش Henry Wallich عضو شورای اداری سیستم ذخیره فدرال می‌گوید، عمدتاً در بخش‌های کوتاه مدت سرمایه‌گذاری شده‌اند زیرا اعتماد کاهش یافته و لذا بورس‌بازی هدف اصلی این سرمایه‌ها است. بالاخره: ". . . آقای ریگان توجه کمی به کسری بودجه نشان داده است. ناظرین داخلی و خارجی کاخ سفید اعلام می‌کنند که رئیس‌جمهوری از نتایج اقتصادی اولین دوره ریاست جمهوری‌اش چنان راضی است که ضرورتی برای تغییر آن نمی‌بیند. اما آیا ایالات متحده و بقیه جهان به خود اجازه انتظار کشیدن را می‌دهند؟ همانطور که آقای کریستیان استفاه Christian Stofaes مدیر وابسته به وزارت صنایع فرانسه در یکی از مباحثات اخیر بیان داشت: " سقوط اقتصادی ایالات متحده از ۱۹۸۰ تا کنون ادامه دارد. آیا تحسین‌کنندگان فرانسوی "ریگانی" بخاطر آن نباید حساب‌پس بدهند؟"

جدول ۱ وضعیت اولین قدرت جهانی از یک رئیس جمهوری تا رئیس جمهور دیگر

ریگان ۱۹۸۰-۱۹۸۴	کارتگر ۱۹۷۶-۱۹۸۰	
		اشتغال :
۶ میلیون	۱۰/۵ میلیون	تعداد اشتغال ایجاد شده در ۴ سال
۸/۵ میلیون	۷/۶ میلیون	تعداد بیکاران
(سپتامبر ۸۴)	(۱۹۸۰)	
(۱۹۸۴) × ۷/۵	(۱۹۸۰) × ۷	درصد بیکاران نسبت به جمعیت فعال
۸/۶ %	۶/۴ %	نرخ متوسط بیکاران در ۴ سال
۱۰۶/۹ میلیون	۱۰۰/۹ میلیون	تعداد شاغلین
(سپتامبر ۸۴)	(۱۹۸۰)	
+ ۶/۴ %	+ ۱۰/۹ %	درصد رشد جمعیت فعال در ۴ سال
۴/۸ (سپتامبر ۸۴)	(۱۹۸۰) + ۱۲/۴ %	تورم
+ ۶/۵ %	+ ۱۱/۴ %	نرخ متوسط در ۴ سال
+ ۲۶/۱ %	+ ۴۵/۷ %	مجموع در ۴ سال
۱۳۰ - میلیارد دلار	۲۴/۳ - میلیارد دلار	تعادل تجاری (دلار)
(سپتامبر ۸۴)	(۱۹۸۰)	
۸۰ - میلیارد دلار	۴ % + میلیارد دلار	تعادل حسابهای جاری
(سپتامبر ۱۹۸۴)	(۱۹۸۰)	
(۱۹۸۳) × ۵	(۱۹۷۹) × ۵/۹	پس اندازهای فردی (درصد نسبت به درآمد فردی)
+ ۳/۵ %	+ ۲۸/۶ %	افزایش سرمایه‌گذاری صنعتی (کارخانه و تجهیزات) بر اساس قیمت‌های واقعی در ۴ سال

سرمایه‌گذاری اقتصادی (سرمایه‌گذاری در	۵/۴٪	۰/۲٪
مشاغل) درصد نسبت به تولید ناخالص ملی	(از ژانویه ۷۶ تا	(از ژانویه ۸۱ تا
PNB) متوسط سالانه در چهار سال)	(ژانویه ۸۰)	(اوت ۸۴)
سرمایه‌گذاری سه ماهه در وسایل تولید	۱۴۱/۷ میلیارد	۱۴۲/۵ میلیارد
(چهارمین سه ماهه ۸۰)	(دومین سه ماهه ۸۴)	
کسری فدرال	۵۰/۷ میلیارد (۱۹۸۰)	۱۷۵ میلیارد (۱۹۸۴)
— متوسط در چهار سال به٪ نسبت به PNB	۲٪	۵٪
— بدهی فدرال در پایان مهلت (سررسید)	۹۱۴/۳ میلیارد	۱۵۷۵/۶ میلیارد
— بهره بدهی	۵۲ میلیارد (د. ۸۰)	۱۱۱ میلیارد (د. ۸۴)
— مخارج فدرال (به٪ PNB)	۲۲/۴٪ (۱۹۸۰)	۲۳/۵٪ (د. ۸۴)
— مخارج فدرال (به٪ PNB) متوسط در	۲۲٪	۲۴٪
چهار سال		
درصد رسمی فقر نسبت به کل جمعیت	۱۳٪ (۱۹۸۰)	۱۵/۲٪ (۱۹۸۳)
— نرخ بهره (حد اقل نرخ بهره در وام‌های	۲/۵٪ (۱۹۸۰)	۱۱/۵٪ (۱۹۸۴)
کوتاه مدت)		
— نرخ ثابت وام‌های رهنی (۲۵ ساله)	۱۰/۶٪	۱۳/۹٪
متوسط در چهار سال		
— نرخ بهره واقعی (حد اقل نرخ بهره	۰/۶٪	۹/۲٪
در وام‌های کوتاه مدت)		
منه‌ای تورم در چهار سال		
رشد تولید ناخالص ملی PNB در چهار سال	۱۳/۶٪	۱۰/۳٪
درآمد متوسط پس از مالیات فدرال	۱۰۲۸۲ (۱۹۸۰)	۱۰۱۷۵ (۱۹۸۴)
(بر اساس دلار ۷۴)		
درآمد کشاورزی (بر اساس دلار ۷۷) (۱۹۶۷)	۶/۸ میلیارد (۱۹۸۰)	۵/۴ میلیارد (۱۹۸۳)

مأخذ — آمار مستخرج ۱۹۸۴ بخش تجارت، نیویورک تایمز، وال استریت جورنال و ناسیونال جورنال

جدول ۲ - بیست سال بودجه‌فدرال (به درصد نسبت به PNB)

ریگان	کارتر	نیکسون وفورد	نیکسون	لیندون جانسون		
۱۹۸۴	۱۹۸۰	۱۹۷۶	۱۹۷۲	۱۹۶۸	۱۹۶۴	
٪ ۱۸/۷	٪ ۲۰/۱	٪ ۱۸/۲	٪ ۱۸/۴	٪ ۱۸/۴	٪ ۱۸/۲	درآمد
٪ ۲۳/۵	٪ ۲۲/۴	٪ ۲۲/۲	٪ ۲۰/۴	٪ ۲۱/۴	٪ ۱۹/۲	مخارج
٪ ۴/۸	٪ ۲/۳	٪ ۴	٪ ۲	٪ ۳	٪ ۱	کسری

جدول ۳ - علائم عقب‌گرد در اقتصاد جهانی

تحول ده ساله در رابطه با ایالات متحد میه ٪

۱۹۸۳	۱۹۷۳	فعالیت‌ها
٪ ۲۴/۴ (۱۹۸۲)	٪ ۲۶/۱ (۱۹۷۲)	مجموعه فعالیت‌های اقتصادی
٪ ۱۲/۱	٪ ۱۳/۴	صادرات
٪ ۱۹/۲ (۱۹۸۲)	٪ ۳۱/۷ (۱۹۷۲)	وسایط نقلیه موتوری
٪ ۱۱/۶	٪ ۱۹/۶	فولاد
٪ ۶۶/۸	٪ ۷۸/۳	حمل و نقل هوایی غیر نظامی
٪ ۵۵/۴	٪ ۵۸/۱	نیسه‌های‌ها
٪ ۳۰	٪ ۵۰	تجهیزات مهندسی

ماخذ: اخبار آمریکا و گزارش جهان (۱۰ سپتامبر ۱۹۸۴) بیزنس ویک (۲۴ سپتامبر ۱۹۸۴)

جدول ۴ - رشد واردات (درصد خرید از خارج نسبت به کل مصرف)

۱۹۸۳	۱۹۷۴	
٪ ۴۶	٪ ۲۴	کفش
٪ ۲۲	٪ ۸	لباس *
٪ ۴۰	٪ ۱۰	تلویزیون *
٪ ۲۵/۴	٪ ۱۰	فولاد *
(۱۹۸۳)٪ ۲۷/۸	٪ ۱۶/۱	اتومبیل *
٪ ۳۶	٪ ۱۳	ماشین افزار
٪ ۳۱	٪ ۱۵	پارچه *
٪ ۴۰	٪ ۱۲	چوب
(۱۹۸۴)٪ ۱۶	—	تکنولوژی پیشرفته

* - تولیداتی که به نوعی از حمایت برخوردارند .

مأخذ : اخبار آمریکا و گزارش جهان (۱۹ نوامبر ۸۴)

وال استریت جورنال (۹ سپتامبر - ۱۴ سپتامبر و ۱۸ سپتامبر - ۲۴ سپتامبر

۸۴) بیزنس ویک (۱۸ اکتوبر ۸۴)

● نگاهی به انجمن حجتیه

رحمت

میانی اعتقادی

"انجمن خیریه حجتیه مهدویه" (۱) بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تشکیل می‌شود. مؤسس انجمن شیخ محمود ذاکرزاده تولائی معروف به شیخ حلبی است. در واقع می‌توان آنها را هواداران "امام زمان" نامید، چراکه آنها تمام هم و غم خود را مصروف تبلیغ امام زمان و شرایط و کیفیت "ظهور" و آماده‌سازی خود و دیگران برای زمان ظهور او می‌نمایند. بعد دیگر میانی اعتقادی انجمن، مبارزه با "بهائیت" و "بهائیکری" است و انجمن هدف از تأسیس خود را در اساسنامه مبارزه با بهائیت اعلام می‌کند، چرا که بهائیکری را سدره شناخت شیعیان از امام زمان و ظهور ناجی واقعی می‌داند. بهمین خاطر است که به "انجمن ضد بهائیت" هم معروف است.

انجمن به "ولایت فقیه" اعتقاد ندارد، چون از نظرگاه او "ولایت" فقط در شأن پیغمبر و امامان "معصوم" است. انجمن برای امر ولایت شرط "عدالت" را کافی نمی‌داند، بلکه اساسی‌ترین شرط آن را "معصومیت" می‌شمارد. بنابراین فقط به ولایت "امام زمان" اعتقاد دارد و بس و براین نظر است که "ولایت فقیه" به تعبیر خمینی در واقع جایگزین ولایت امام زمان است و بدین خاطر ضد تشیع و انحرافی است. در این رابطه موعظه رهبر انجمن (شیخ حلبی) در سال ۱۳۵۶ - سال آغاز انقلاب و گسترش نفوذ خمینی - به اندازه کافی گویاست:

"اول شما یک افسر، یک پیشوا و رهبر معصوم جنگی پیدا کنید، یک رهبری که بتواند اداره اجتماع کند روی نقطه عصمت نه عدالت، عدالت کافی نیست. پریشب گفتم، اول او را پیدا کنید، او را اقامه به کار کنید، مطرح داشته باشید، نقشه صحیح طبق نظر این رهبر معصوم داشته باش، آنوقت برو جانت را بده، آنوقت من هم واجب است منبر را ول کنم، منبر باری است، هفت تیر به کرم ببند مبرو جلو، آن رهبر جلو باشد، رهبر معصوم جلو بیفتد، فهمیدی؟ بنده هتوی خانها، همنشینم، پلوی خورم، به جناب آقا بگویم: برو میدان."

می‌گوید: برو آقا دنبال کارت ، خیلی خوب است خودت بیا عمل کن ، التفات فرمودید یا نه؟
 انجمن به "تقلید" و "مراجع تقلید" اعتقاد دارد و در این رابطه مراجع مورد اعتقاد او
خوئی ، گلپایگانی ، شریعتمداری و بویژه خوئی هستند . البته "امام خمینی" نیز در
 سالهای ۴۸ و ۴۹ طی دو فقره فتوا انجمن را تأیید کرده و دادن یک سوم از "سهم امام"
 را به انجمن مجاز می‌شمارد. باید گفت که این بمعنای یگانگی کامل خمینی و دارودسته‌اش با
 انجمن نبوده و نیست. (۲) به اعتقاد انجمن این مراجع ، مراجع تقلید در "احکام" هستند و نه
 در "موضوعات". و چون مثلاً سیاست دولت مشخصی ، در ردیف موضوعات است، بنابراین
 در این رابطه نمی‌توان از آنها تقلید کرد. از سوی دیگر مراجع راصالح برای "ولایت" به
 معنای حکومت نمی‌داند ، چه آنها از نظر انجمن "معصوم" نیستند . استدلال انجمن در مورد
 "حکم" و "موضوع" بدین قرار است : مثلاً از احکام است که حکومت "جور" باطل است، ولی
از احکام نیست که این حکومت مشخص هم باطل است ، چون اینجا قلمروی موضوع و باصطلاح
 مورد است. بنابراین اگر مرجعی در رابطه با موضوعات فتوا دهد ، می‌توان از او تقلید نکرد ،
 چراکه اساساً این از وظائف او نیست . (۳)

انجمن به "فلسفه" و "فلاسفه" اعتقادی ندارد و معتقد است که فلسفه در اسلام وارداتی
 است و از یونان آمده و بنابراین استعماری است . در برابر فلسفه به "حدیث" و باصطلاح
 فقه ، در برابر "عقل" به "نقل" معتقد است ؛ "گوش به حرف اینها ندهید نه حکمت نه
 فلسفه ، نه عرفان و تصوف ، تابع فقها و محدثین باشید" (۴)

انجمن معتقد است که باید با تمام قوا برای "ظهور حضرت" و تدارک شرایط
 ظهور به لحاظ فکری کوشید و در این رابطه باید حتی به لحاظ جسمانی ورزشی کسب کرد!
 مثلاً می‌توان برای کسب مهارت در اطلاق بصورت د و نفره جنگ‌شمشیر کرد ! اما برای حفظ قوا
 نباید با حکومت‌ها درافتاد ، بلکه باید "تقیه" کرد . "پنهان کاری" ، "دشمن فریبی" ، "خام
 کردن دشمن‌ها" ، "پوشاندن تلاش‌ها" ، "استتار" و . . . تاکتیک‌های مناسبند . نه فقط
 "منتظران باید کمتر تظاهر خارجی به نبرد با دشمن بنمایند" بلکه باید "موافقت زبانی هم"
 بکنند ! "انتظار، رزمی تدافعی ، نبردی فرسایشی و پیکاری پارتیزانی است که بعنوان مقدمه
 جنگ بزرگ باید تا قیام قائم تداوم یابد ، رزم‌آوران این نبرد طولانی منتظران حقیقی
 هستند که پیوسته بیدار و هشیار در "کمینگاه صبر" ، "پشت سنگر تقیه" و "زیر پوشش کتمان و
 سکوت" به پیکار مقدس خویش ادامه می‌دهند بدین حتی یک روز وقفه ، چراکه شاید همان
 روز ، روز ظهور باشد" (۵)

از نظر انجمن "نشانه‌های ظهور" عبارتند از :

۱- جور سلطان . قحطی زمان . ستم حکام

۲- مرد ما ز هم بیزار و هم دیگر را مورد لعن قرار داد به روی هم‌آب دهان می‌اندازند

و شهادت به کفر یکدیگر می دهند .

۳- گرانی ، قحطی ، زلزله‌های پیاپی ، قتل و غارت ، شیوع گناه و فساد . . . (۶)
این نشانه‌ها چون " نشانه‌های ظهور " هستند نباید به فال بد گرفته شده و خدای ناکرده
با آنها مبارزه شود ، بلکه برای حفظ قوا و آماده شدن برای " ظهور " باید با آنها " موافقت
زبانی هم بکنیم " ! و این " موافقت زبانی " عین " نبودی فرسایشی " و " پیکاری پارتیزانی است "
که " منتظران " ، " حتی بدوین یکروز وقفه " به آن می پردازند ، " چراکه شاید همان روز ، روز
ظهور باشد . " (۷)

رکن دیگر مبانی اعتقادی انجمن ، طبق نص صریح اساسنامه " سیاست " گریزی است و
در صورتی که عضوی از اعضای خدای ناکرده اشتباهاد ارای موضع سیاسی باشد - یعنی در
برابر رژیم باشد - فوراً اخراج می شود ، چراکه این یکی از " موضوعات " است ! البته پرواضح
است که این بی سیاستی - اگر خیلی خوش بین باشیم - خود نوعی سیاست است . ولی واقعاً
اینطور نبوده و انجمن علاوه بر " موافقت زبانی " ، " با بخش ۲۱ سازمان اطلاعات و امنیت
تهران همکاری هائی " هم داشته است (!)

انجمن به " خواب " و " خواب نماشدن " نیز اعتقادی ویژه دارد . بارها شده که " امام
زمان " به خواب عضوی از اعضای انجمن آمده و لب مبارک را ترکرده است که خاطر ما از
" پیکار پارتیزانی " شما رضایت کامل دارد و تحصیل حاصل است . حتی یکبار " حضرت مهدی "
شخصاً بایک عضو انجمن نهدر خواب بلکه ایضاً در بیداری چنانکه سیاه روی سفید ، به خرید
در بازار " مدینه " (عربستان) هم رفته است . (۱) (۸)

تشکیلات انجمن

انجمن برخلاف آنچه از نامش برمی آید - " انجمن خیریه . . . " - یک تشکیلات
سانترالیزه است و کاملاً باصطلاح ارگانیک عمل می کند و بر اعضا نظارت کامل دارد . از سوی
دیگرانه یک انجمن محلی بلکه یک تشکیلات بالنسبه سراسری است . اگر توجه کنیم که در
انتخابات ریاست جمهوری رجائی ۴۰۰ رأی بنام " امام زمان " به صندوق هاریخته میشود
- البته ممکن است این رقم اندکی اغراق باشد - مفهوم یک تشکیلات بهتر روشن میشود .
تشکیلاتی مرموز و مافیائی که افراد برای ورود به آن باید از هفت خوان بگذرند و حالشماهی
از طرح تشکیلاتی انجمن :

انجمن دارای کمیته‌های مختلفی است که از آن جمله اند :

۱- کمیته تد ریس

۲- کمیته تحقیق (جاسوسی - نویسنده)

۳- کمیته نگارش

- ۴- کمیته ارشاد (تعقیب و مراقبت ، بحث و مناظره)
 ۵- کمیته ارتباط با خارج یا "وزارت خارجه انجمن" (۹)
 ۶- کنفرانس ها
 ۷- کمیته نظارت

در رابطه با وظائف هر یک از این کمیته ها توضیحاتی می دهیم :

۱- کمیته تد ریسس : وظیفه این کمیته جلب و آموزش جوانان بویژه دانش آموزان بوده است . آموزش سه مرحله دارد : پایه ، ویژه ، عالی . آموزش پایه یکسال الی یکسال ونیم طول دارد که حد و مرز ماه آن صرف آموزش اصول اعتقادات مثل توحید و نبوت و . . . می شود و بعد آشنائی مختصری با بابت و بهائیت . کتابهای مورد استفاده در این دوره ، کتابهای "آفریدگار و آفریده" از دکتر محمد صادقی و "اثبات وجود خدا" به قلم چهل تن از به اصطلاح دانشمندان جهان است . ضمناً از نوارهای آموزشی هم استفاده می شده است . شیوه آموزش نه شیوه اثباتی بلکه شیوه جدلی و سوفسطائی است تا آموزش دیده ها در بحث و جدل با مخالفین - قبل از قیام بهائی ها و بعد از قیام کمونیست ها - خیره شوند . در مرحله ویژه مسائل بهائیت در سطح بالاتری آموزش داده می شود . زبان انگلیسی و آموزش سخنرانی و سخنوری هم برنامه این مرحله است . مرحله عالی خاص کسانی است که مراحل قبلی را طی کرده اند . کتاب "نقد ایقان" (۱۰) در این مرحله آموزش داده می شود . مسئولین انجمن در این مرحله بوده اند .

۲- کمیته تحقیق : اگر از نام ظاهر الصلاح "تحقیق" بگذریم ، این کمیته چنانکه عملکردش نشان می دهد ، کارش جاسوسی در محافل بهائیان و بعد از انقلاب کمونیست ها بوده است . افراد این کمیته سه دسته هستند : محقق شماره ۱ ، محقق شماره ۲ ، محقق شماره ۳ . محقق شماره ۱ با شناسائی محافل بهائی ها و به عنوان مسلمان زاده وارد آنها می شد ، با این ادعا که قصد بهائی شدن دارد . محقق یا جاسوس شماره ۲ ظرفیت عمل می کرد و بعد از شناسائی بهائی ها و محافل آنها با اعلام اینکه بهائی زاده است و پدر و مادرش فراری بوده و مثلاً در فلان کشور زندگی می کنند ، خود را به آنها نزدیک می ساخت . محقق یا جاسوس شماره ۳ برخلاف قبلی ها ، به شکل یک بهائی تمام عیار و فعال در می آمد و ای بسا محفلی هم روبرو می کرد و از این طریق کار نفوذ را عملی می ساخت .

۳- کمیته نگارش : کار این کمیته انتشار کتاب و نشریه و اوراق تبلیغی است . این انتشارات حول اثبات مسئله " ظهور بهائیت و بعد از انقلاب ، مارکسیسم می باشد . انجمن دارای یک نشریه داخلی بنام "انتظار" است . این کمیته ده ها کتاب و نشریه چه بنام انجمن و چه به نام افراد و چه بنام هیئت های مختلف که در واقع شعبات انجمن هستند ، منتشر کرده است که از آن جمله اند : "انتظار بذر انقلاب" نوشته حسین تاجری که به ضمیمه معاین حلیمی است -

آخرین سفیر الهی و حکومت جهانی او " از انتشارات هیئت اهل بیت قزوین - "مصلح حقیقی" نوشته مهدی کامران، از انتشارات انجمن حجتیه بابل - "آخرین فروغ" از انتشارات انجمن - "یسوی نور" از انتشارات انجمن - نشریه "همگام با انقلاب اسلامی" از انتشارات انجمن در پاسخ به اعتراضات خمینی چی ها - نشریه "رایت" ویژه نامه امام مهدی، منتشره در سال ۱۳۵۹ و دهها اعلامیه و نشریه و پوستر. از انتشارات ضد کمونیستی آنها که بعد از انقلاب و برچید شدن بساط بهائیان توسط جمهوری اسلامی، محور کارشان بوده، بطور مشخص اطلاعی ندارم. از دیگر کارهای تبلیغی انجمن که جادارد در همینجا بدان اشاره شود، برگزاری جشن های ۱۵ شعبان و برگزاری نمایشگاه کتاب و پوستر در این رابطه است. نوشتن شعار "مهدی بیا، مهدی بیا" (۱۱) و شعارهای دیگری با این مضمون بر در و دیوار، انتشار پوسترهای رنگارنگ با این مضمون، طرح "نائب امام" بجای "امام"، طرح شعار و انتشار پوسترهای ضد کمونیستی بطور خود ویژه و هیستریک از دیگر شگردهای تبلیغاتی انجمن است.

۴- کمیته ارشاد: این کمیته از دو قسمت تعقیب و مراقبت و بحث و مناظره تشکیل می شود. گروه تعقیب و مراقبت مسئول شناسایی بهائیان است تا تصمیمات لازم در مورد آنها گرفته شود و گروه بحث و مناظره مسئول باصلاح افتناع آنها است. گروه بحث و مناظره دوشیوه اصلی برای مجاب نمودن طرف مقابل دارد: شیوه نقضی و شیوه حلی. شیوه نقضی این است که با تفکرات و استدالات خود حریف اندیشه اش را نقض می کنی و شیوه حلی آن است که تفکرات او را از پایه و اساس مورد تهاجم قرار می دهی و ضروری است که در هر بحث و مناظره ای ابتدا از شیوه نقضی و بعد از شیوه حلی برای به زانو در آوردن و خراب کردن حریف استفاده شود. شیوه دیگر در بحث و مناظره مظلوم نمایی است، بدین ترتیب که باید عمد ابحت به درگیری و کتک خوردن مبلغ بیانجامد تا مبتدی (۱۲) که شاهد ماجرا است احساساتش تحریک شود و حق را به مبلغ بدهد. در کارآئی این شیوه مرضیه همین بس که دکتر قندی نامی از اعضای انجمن توانسته با این شیوه بیمارگونه و مازوخیستی یک باصلاح مبتدی را سر باز امام زمان سازد. البته بگردن راوی (!). همین جا خوبست که اشاره شود حضور جناب دکتر (که معلوم نیست از کدام تیمارستان دکترا گرفته است) در انجمن تصادفی نیست. در انجمن اصولاً آخوند و ملا کمتر پیدامی شود، بلکه درصد باصلاح تحصیل کرده ها در آن بیشتر است.

۵- کمیته ارتباط با خارج: این کمیته که در انجمن "وزارت امور خارجه انجمن" هم خوانده می شود، مسئول تماس با کشورهای هند، آمریکا، انگلیس، اتریش، استرالیا و... بوده است و گهگاه افرادی را به خارج می فرستد. از کم و کیف این رابطه اطلاعی در دست نیست و یا هنوز علنی نشده است.

۶- کنفرانسها : مسئول این ارگان مهندس طبیب (۱۳) و چنانکه از نامش پیداست ، مسئول تدارک کنفرانس هادر تشکیلات بوده است .

۷- کمیته نظارت : این کمیته کارش نظارت بر تشکیلات و نظارت بر مسئولین و مدرسین است تا با اصطلاح نفوذی نباشند و خارج از خط نزنند . می توان گفت که کار این کمیته ، جاسوسی در درون این شبکه جاسوسی است . افراد این کمیته وظیفه دارند حتی بطور ناگهانی وارد جلسات شده و با اصطلاح سربرزنه مچ بگیرند . آنچه در مورد تشکیلات انجمن آمد ، اطلاعاتی است که یک پاسدار بعد از جدا شدن از انجمن افشاء کرده است .

انجمن و ساواک

علاوه بر آنکه مجموعه خط و سیاست انجمن خود گویای کیفیت رابطه آن با رژیم شاه و ساواک می باشد و در واقع اگر رابطه خاصی هم بین آنها وجود نمی داشت ، این خط عملاً در خدمت رژیم می بود ولی مسئله فقط همین نیست و انجمن و ساواک با هم در یک رابطه عینی هم بوده اند . دو واقع ساواک انجمن را کاملاً تحت کنترل داشته و آن را هدایت می کرده است . ما برای اثبات این ادعایا بهتر بگوئیم حقیقت و جلوگیری از اطنا ب کلام فقط دو سند کاملاً روشن را ارائه می کنیم و داوری را به خواننده وامی گذاریم :

سند الف

شماره ۱۱۴۳۰ - ۶۵۱۳

تاریخ صدور : ۲۵۳۶ / ۸ / ۱۴

مدت اعتبار از تاریخ ۲۵۳۶ / ۸ / ۱۴ تا تاریخ ۲۵۳۸ / ۸ / ۱۴

به آقای حاج شیخ محمود تولائی (حلبی) رئیس هیئت مدیره انجمن خیریه حجتیه مهذب که واجد شرایط مقرر اجازت تأسیس انجمن مزبور داده می شود .

اسامی اعضای هیئت مدیره

آقایان : حاج سید رضارسلول ، سید حسین سجادی ، محمد حسین فلا محسنین حاج محمد تقی تاجر

از طرف رئیس شهربانی کشور شاهنشاهی -

سرتیپ محمد سجادی

- ۱- در صورتی که یک یا چند نفر از اعضای هیئت مدیره تغییر پیدا کند بایستی مراتب جهت اطلاع و تعویض پرونده به شهربانی اعلام شود .
- ۲- هرگونه تغییر در مواد اساسنامه بایستی با اطلاع و تأیید شهربانی کشور به مرحله اجرا گذارده شود .

۳- چنانچه ۱۵ روز پس از انقضای مدت اعتبار این پروانه اقدام به تجدید آن نشود
پروانه از درجه اعتبار ساقط و از فعالیت انجمن جلوگیری خواهد شد .

سند - ب

توضیح سند :

پیرو نامه شماره ۲۰/۲۰۱۷۱ هـ ۱۲/۱۲-۱۷/۱/۳۶ سازمان اطلاعات و امنیت
تهران . خواهشمند است دستور فرمائید از هرگونه اقدام و نظراتی که نسبت به اعضای پنج
نفریاد شدگان در نامه پیروی مذکور به عمل خواهند آورد این واحد را نیز آگاه سازند . ضمناً
چون تجمع نامبرندگان جنبهٔ ضدیت با مسلک بهائی را دارد و برابر اطلاع حاج شیخ محمود
ذاکرزاده (تولائی) معروف به حلبی از گردانندگان این جلسه با بخش ۲۱ سازمان
اطلاعات و امنیت تهران همکاری هائی دارد ، اصلح است هرگونه اطلاعی در مورد جلسهٔ
مشکله را قبل از احضار بقیه از مشارالیه استفسار نمائید . ح

رئیس واحد اطلاعاتی کمیتهٔ مشترک ضد خرابکاری - ناصری

۳۶ / ۱ / ۲۳

انجمن در جریان انقلاب تا ۲۱ تیر ماه ۱۳۶۲

آنچه تاکنون در مورد انجمن گفته شد اساساً یک تصویر کلی از آن ، در رژیم شاه ارائه
داد و جز اینجا و آنجا اشاره ای به وضع آن در دوران رژیم جمهوری اسلامی نشد . البته
انجمن در این دوره ، تغییراتی در خود ایجاد می کند ، گذشته را به نوعی توجیه کرده
و در رابطه با وضعیت جدید ، آرایش جدیدی به خود داده و وظائف جدیدی را در برابر
خود قرار می دهد . انجمن با این خط روشن است که نه فقط علیه رژیم شاه موضعی ترقی -
خواهانه نداشت ، بلکه مستقیم و غیرمستقیم در خدمت آن بود . تمام مبارزات " پارتیزانی"
آن (!) در دوره ستمشاهی از تحریم " پیسی کولا" تجاوز نکرد (!) ، چون گویا صاحب
پیسی کولا بهائی بود . در جریان انقلاب ، چنانکه سخنان رهبر آن نشان می دهد (در
ابتدای مقاله آمده است) با توجیه تراشی های شرعی و " حکم" و " موضوع" گفتن به مخالفت
با مبارزات مردم علیه رژیم شاه برمی خیزد . در سال ۵۷ که خمینی برای باصطلاح همراهی با
مردم برگزاری جشن نیمه شعبان را تحریم می کند ، انجمن با توسل به شریعتمداری با برگزاری
جشن ، در برابر انقلاب قرار می گیرد . بویژه اگر توجه داشته باشیم که مراجع والا مقام انجمن
مثل خوئی و شریعتمداری و گلپایگانی و غیره ، در جریان انقلاب به عنوان مدافع رژیم شاه
در برابر مردم قرار داشتند و خوئی مرتجع برای شاه گوربگور شده انگشتی عقیق (۱۴) فرستاده
بود ، بهتر می توان به موضع ضد انقلابی " مقلدین" پی برد .

پیروزی قیام و سرنگونی رژیم شاه و برقراری جمهوری اسلامی، انجمن را در برابر عمل انجام شده قرار می‌دهد. ضمناً در جریان انقلاب انجمن دچار شکاف شده و عده‌ای از مسئولین آن مثل پرورش و طیب از موضعی فرصت طلبانه از آن جدا شده و باصطلاح به "امام" و "امت" می‌پیوندند تا بلکه با سقوط رژیم از روی جنازه‌های "امت شهید پرور" گذشته و بر کرسی وزارت و وکالت تکیه بزنند. از قضا "امدادهای غیبی" کار خود را می‌کند و پرورش به شغل وزارت - آن هم وزارت آموزش و پرورش - می‌رسد و طیب هم کرسی وکالت را در مجلس اشغال می‌کند. انجمن که اوضاع را قمر در عقرب می‌بیند، برای حفظ خود و بهره‌برداری از شرایط تازه در کنار جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد و برای گذشته سراپا ننگین خود، توجهات آخوند رنگ کن می‌تراشد. البته انجمن در "خط امام" منحل نمی‌شود، بلکه تلاش می‌کند ضمن همراهی و همگامی با رژیم، سیاست خاص خود را جا انداخته و نیروهایش را در درون حکومت و ارگان‌های آن جاسازی کند. از آنجا که انجمن و "خط امام" نقاط مشترک اساسی و قابل توجهی دارند، در آغاز خطوط آنها چندان روشن و متمایز نیست. فقط آنجاها که انجمن دست‌گل به آب می‌دهد و مثلاً با "ولایت فقیه" به تعبیر خمینی از پهلو در می‌افتد، غرولند خمینی و یاران او بلند می‌شود. اعتراضات رقیق هاشمی‌نژاد در مشهد، خویشی‌ها، خامنه‌ای، رفسنجانی و رجایی‌علیه انجمن در همین رابطه‌ها معنا و مفهوم می‌یابد. انجمن حتی برای قانون اساسی جمهوری اسلامی، "اصلاحیه" پیشنهادی قانون اساسی "تدارک می‌بیند و تلاش می‌کند که "ولایت مراجع" را در برابر "ولایت فقیه" خمینی قرار دهد. در واقع با این "اصلاحیه" ... تلاش دارد از سوئی برای مراجع خود سهم شیر بدست آورد و از سوی دیگر برای این "ولایت مراجع" وظائف باصطلاح ارشادی تعیین کند. پرواضح است که این آن چیزی نیست که خمینی و دارودسته او از "ولایت فقیه" مدنظر دارند. خمینی برای تحکیم قدرت تمام عیار خود، خواهان بدعت در تشیع و تک پایه‌ساختن "مرجعیت" است که بعد در اصل ۱۰۵ قانون اساسی "خبرگان" شکل قانونی بخود می‌گیرد. اگر مضمون "اصلاحیه" ... را در کنار سیاست انجمن در رابطه با بازار قرار بدهیم و بدانیم که انجمن طرفدار اقتصاد "بازار آزاد" است و با مصادره سرمایه‌ها توسط دادگاه‌های انقلاب و دولتی کردن اقتصاد مخالفت دارد و باصطلاح "کوپنیسم" راهمان "کمونیسم" می‌داند، می‌توان چنین گفت که انجمن از موضع بورژوازی و بویژه بورژوازی تجاری با "خط امام" درگیری‌هایی دارد. در واقع انجمن می‌خواهد نقش "مراجع" و روحانیت را به سطح نقش ارشادی در حکومت تنزل دهد. (۱۵)

انجمن بعد از انقلاب مبارزه با کمونیسم را محور کار خود قرار می‌دهد. در برابر خمینی که آمریکا را باصطلاح "شیطان بزرگ" یا کبیر! می‌نامد، انجمن کمونیسم و شوروی را "شیطان اکبر" می‌خواند و در صدد است که درگیری‌های "خط امام" با آمریکا و غرب را به

نفع د رگیری با کمونیسم کاهش دهد . اگر " خط امام " از همان آغاز برای قتل عام کمونیستها شمشیر خود را جلای دهد و بخاطر مجموعه شرایط و تعادل قوای معین در فرود ای انقلاب نمی تواند بیلافاصله عمل کند ، انجمن از همان آغاز خواهان سرکوب کمونیست ها است . البته " خط امام " هم دشمن خونی کمونیست ها است ولی به بورژوازی و " بازاریبان محترم " هم توپ و تشرمی زند و نغمه " د ولتی کردن تجارت خارجی " را سازی کند و این در واقع نقطه اختلاف است . انجمن نیز یکی از مخالفین این سیاست است . برادران تنی و ناتنی بورژوازی ضمن جفتک پیرانی گاه و گدار به هم ، رسم برادری را فراموش نمی کنند و باهم با اصطلاح کنار می آیند .

انجمن به نفوذ در ارگان ها و نهاد های " انقلابی " ادامه می دهد . از جمله در سپاه پاسداران یعنی ارگان سرکوب و آموزش و پرورش نفوذ قابل توجهی بدست می آورد . در مرکز اسناد ملی (۱۶) هم که پرونده های ساواک در آنجا نگهداری می شود نفوذ کرده و اسنادی را به سرعت برده و رد پای خود را در ساواک پاک می کند . طیب در روزنامه صبح آزادگان ، دوشنبه - سوم اسفند . ۶ ، از این ماجرا پرده برمی دارد و جنتی به ناله می آید که : " علت اصرار شما دایر بر اینکه در مراکز اطلاعاتی نفوذ کنید و اطلاعات جمع آوری نمائید چیست ؟ به چه مناسبت ؟ شما می خواهید در قسمت فرهنگی فعالیت نمائید یا سیاسی ؟ دلیل اینکه اطلاعات جمع آوری شده به مراکز بهره وری و به ارگان های انقلابی نمی دهید چیست ؟ چرا ؟ . . . مگر سپاه یا ارگان های مشابه نباید دارای آن اطلاعات باشند تا ضد انقلاب را پیگیری نمایند . چرا با سپاه بصورت کامل همکاری ندارید ؟ . . . " از سوی دیگر تبلیغات ضد کمونیستی را - البته همپای حکومت - گسترش می دهد . با این تفاوت که اگر " خط امام " با حزب توده و اکثریت لاس می زند ، انجمن تاب تحمل " کمونیسم " (۱۷) آنها را هم ندارد . ضمناً انجمن در رد یوار و کوچه و خیابان را با شعارهای " مهدی بیا ، مهدی بیا " و تبلیغات با اصطلاح امام زمانی برمی کند و از این طریق " امام " را تحت الشعاع قرار می دهد . در ادامه این سیاست در رسبوزار و اصفهان و کرمانشاه - در این مناطق به ویژه اصفهان انجمن نفوذ زیادی دارد - غائله بپا میکند . در رسبوزار کار به د رگیری و دستگیری و تحسن و حتی کشته شدن چند نفر می انجامد . در کرمانشاه به سمینار " ولایت فقیه " تحت پوشش حزب الله حمله می کند . مشکینی هم در این سمینار بوده است . البته در تمام این موارد وقتی سرخ انجمن در ماجرا هاید می شود و " خط امام " با اصطلاح افشاگری و تعرض می کند ، انجمن به مظلوم نمائی افتاد و سوابق درخشان خود را " همگام با انقلاب اسلامی " در دفاع از " امام " و " امت " و " جنگ " به رخ می کشد و همه را " اتهام " و " افتراء " می نامد . با اصطلاح سیاست یک بام و دو هوا .

بالاخره این همه " امام " را غضبناک می کند . او که تا کنون سر نهضت آزادی و بنی صدر

و مجاهدین را زیر آب کرده و به تازگی "سریازان گمنام" او حزب توده را به دیار اویسن فرستاده اند ، از فرصت استفاده کرده ، برای "ید واحد" ساختن حکومت و حذف ناهماهنگی و اختلالات درون آن ، در تاریخ ۲۱ تیرماه ۲۶گوش براد رحلمی و یاران را گرفته و به آنها اخطار می دهد که : " . . . برخلاف این موج حرکت نکنید که دست و پایتان خواهد شکست". انجمن که می بیند با دم "امام" نمی شود بازی کرد ، بلافاصله "دست و پای" خود را جمع میکند و شیخ حلبی ضمن اشاره به "سی سال خدمت" ندای می دهد که : "در چنین حالتی ، وظیفه شرعی در ادامه فعالیت نیست ، کلیه جلسه ها و برنامه ها باید تعطیل شود" (۱۸) از آن تاریخ به بعد دیگر انجمن نمود علنی و فعالیت بیرونی ندارد ، ولی قطعاً چنانکه شیخ حلبی صریحاً گفته فقط "تعطیل" شده است و قطعاً حضور دارد . کمونیست ها و نیروهای د مکررات موظفند این فرقه فوق ارتجاعی بورژوازی را که در درون ارگان های ارتجاع حاکم لانه کرده ، افشاء کرده و ماهیت آن را برای طبقه کارگر و توده های مردم روشن نمایند .

"رحمت"

۱۹۸۶/۱/۲۲

- ۱ - این مقاله با استفاده از کتاب " در شناخت حزب قاعدین زمان " نوشته ع - باقی تنظیم شده است . نویسنده کتاب از موضع " خط امام " انجمن را بررسی و افشاء کرده است . نویسنده مقاله از داده ها و مواد مستند کتاب در مورد انجمن ، استفاده کرده است .
- ۲ - بهشتی و مطهری نیز گاه ها انجمن را ستوده و از تلاش های " دوستانی جوان " به رهبری استاد عالیقدر حضرت حجت الاسلام جناب آقای حلبی دامت برکاته " در برگزاری جشن نیمه شعبان (روز تولد امام زمان) قدر دانی کرده اند .
- ۳ - این نهاد ر واقع دستاویز سکوت و همکاری با رژیم شاه است . جالب اینکه انجمن در توجیه سکوت و همکاری اش با رژیم شاه ، به موضع مراجع خود (خوئی و ...) پناه می برد . لابد دفاع از حکومت شخصی در ردیف " احکام " و قابل تقلید است ولی مبارزه با آن در ردیف " موضوعات " و قابل تکذیب (!)
- ۴ - سخنان شیخ حلبی رهبر انجمن
- ۵ - از کتاب " انتظار بذر انقلاب " نوشته حسین تاجری ن فردوم انجمن . پر واضح است که اعلیحضرت و ساواکش مخلص این رژیم آوران " باشند !
- ۶ - نشریه " آخرین سفیر الهی و حکومت جهانی او " انتشارات اهل بیت قزوین ، از شعبات انجمن
- ۷ - البته در این " تبرد فرسایشی " انجمن تنها نمانده بود ، بلکه دوش بد و ش آن اکثریت روحانیت نیز مشغول " بیکاری پارتیزانی " با دشمن بود و اقلیت آن نیز خنجر " ولایت فقیه " را برسینه مردم " منتظر " صیقل می داد !
- ۸ - البته خطای بزرگی خواهد بود اگر که این معتقدات را خاص انجمن بدانیم . این معتقدات در کلیتش ، معتقدات دستگاه روحانیت بوده است و چنانکه خود بکرات اذعان نموده اند در محورهای اساسی این تفکرات با انجمن یگانه اند و انجمن در این میانه صرفا با ویژگی هایی متمایز می شود . دستگاه روحانیت بشابه یک نهاد ارتجاعی قرن ها با این خرافات و موهومات ذهن توده ها را فرسوده است و با ایدئولوژی خود بشابه " افیون توده ها " با روشنائی جنگیده . آیا رساله خمینی ملو از این ترهات نیست ؟ حزب توده و طیف اکثریت بشابه بزرگترین افشاگران حجتیه بهبوده تلاش کرده اند تا " خط امام " را تافته کمالا جدا یافته ای بنمایانند . افشای حجتیه از سوی آنها نه به گسترش روشنائی بلکه به سلطه تاریکی و ارتجاع کمک کرده است . اگر بتوان برای امید های کاذب حزب توده در رابطه با قوام و اعلیحضرت شاه جوان " بالاخره یک مابه ازای عینی تراشید ، اینبار باید گفت که آقایان به کاهدان زدید . باید گفت که آقایان " امام امت " گول شیخ حلبی را نخورد بلکه شما گول " امام خمینی " را خوردید ، آنقدر به درخت خیره شدید که جنگل از نظرتان محو گشت ! آن زمان که

دین کیشوت وار سرمست جنگ با شیخ حلبی بودید، به فرمودهٔ "رهبرانقلاب ضد امپریالیستی"، "سربازان گمنام" او میدم حلقه محاصره شما را تنگتر می‌کردند (!) آیا انصافاً" تریچه‌های پوک" نام با اسمائی برای شما نیست ؟ !

۹- در رابطه با وجود چنین کمیته‌ای باید در خوشبینانه‌ترین داوری، نسبت به انجمن مشکوک بود. بویژه که این کمیته مسئول رابطه‌گیری با کشورهای از نوع آمریکا، انگلیس، اطریش، استرالیا و... بوده است. البته در زمینه خود انجمن اطلاعاتی در دست نیست ولی آیا امروز رابطه فرقه‌های ضد کمونیست و مرتجعی چون امل، اخوان المسلمین و بهائیان با سازمان‌های جاسوسی و کشورهای امپریالیستی روشن نشده است؟ با این توضیح که انجمن نیز بنحو هیستریکی ضد کمونیست و ضد شوروی است.

۱۰- "ایقان" کتابی است که توسط میرزا حسینعلی نوری ملقب به "بهاء" و مرجع بهائی هادر سال ۱۲۷۸ شمسی در بغداد نوشته شده است. شیخ حلبی بر این کتاب نقدی نوشته که "نقد ایقان" نام دارد.

۱۱- این شعار "خط امام" هم بوده است، ولی انجمن آن را با غرض خاصی طرح می‌کند. طرح این شعار از جانب انجمن در واقع دهن‌کجی به خمینی است.

۱۲- مبتدی در اصطلاح انجمن به کسی گفته می‌شود که بتازگی بهائی شده است.

۱۳- طیب نماینده مجلس و پرورش وزیر سابق آموزش و پرورش رژیم از کسانی بودند که در آستانه انقلاب از انجمن جدا شده و به دارو دسته خمینی پیوستند و در این رابطه - بویژه طیب - افشاه‌گری‌هایی نیز علیه انجمن نمودند. طیب بعد از انشعاب جمعیت "عباد صالحین" را تشکیل داد.

۱۴- پاسخ تشکر آمیز شاه به خوئی که تاریخ "چهارم دی ماه ۱۳۵۷" را بر پیشانی دارد، به خوبی نشان می‌دهد که "مرجع تقلید" انجمن بعد از کشتار ۱۷ شهریور به اعلیحضرت "اسلامپناه" دست مریزاد گفته است. از طرف دیگر همگان ماجرای ملاقات فرح با "مرجع" را در همان دوره بخاطر دارند.

۱۵- بورژوازی سازشکار در انقلاب مشروطه، وقتی متوجه نفوذ روحانیت در بین مردم می‌شود، از آنجاکه نه می‌خواهد و نه می‌تواند آنها را کاملاً کنار بزند، حاضر میشود به نظارت آنها در مجلس و امرقانونگذاری که هیچگاه جامه عمل نپوشید، تن در دهد. بنظر می‌رسد که انجمن خواهان حکومت بورژوازی و نظارت "فقها" است، در حالیکه "خط امام" خواهان حکومت "فقها" و نظارت بر بورژوازی است.

۱۶- مسئول مرکز اسناد ملی تا سال ۲۶ یک نفر انجمنی بوده است.

۱۷- بهاد بیاوریم که حزب توده و اکثریت سیاست رژیم اسلامی را دوجیره‌بندی فقر برای کارگران و توده‌های مردم، با سیاست جیره‌بندی رفاه برای بورژوازی در رگوبا، یکی میگرفت

و برای آن هورا می کشید . غافل از اینکه :

میان ماه من تا ماه گردون
تفاوت از زمین تا آسمان است

۱۸ - برای شناخت علت تعرض خمینی به انجمن در سال ۲۶ ، مقاله " حزب توده ،
فرجام یک رسوائی " نوشته و انتشار سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ، آموزنده است .
این مقاله در نخستین شماره راه کارگر تئوریک چاپ شده است .

Information Bulletin Nr. 2 Jan. 87

ALIZADI
B.P. 138
75564 PARIS CEDEX 12
FRANCE

Postfach 650226
1-BERLIN 65
W-GERMANY

از انتشارات سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)